آشنایی با اصول دین

مؤلف: آیت الله العظمی وحید خراسانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فهرست مطالب

[فهرست مطالب 2](#_Toc461094694)

[تذكّر 5](#_Toc461094695)

[پیش گفتار 5](#_Toc461094696)

[مقدمات ورود به اصول دین 7](#_Toc461094697)

[اشاره 7](#_Toc461094698)

[1. لزوم تحصیل معرفت 7](#_Toc461094699)

[2. نیاز انسان به دین حق 7](#_Toc461094700)

[3. اثر دین در زندگی شخصی 8](#_Toc461094701)

[4. اثر دین در زندگی اجتماعی 9](#_Toc461094702)

[5. شرف علم به اصول دین 10](#_Toc461094703)

[6. شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال 11](#_Toc461094704)

[راه رسیدن به ایمان به خدا 13](#_Toc461094705)

[اصول دین 29](#_Toc461094706)

[توحید 29](#_Toc461094707)

[عدل 33](#_Toc461094708)

[نبوّت 36](#_Toc461094709)

[نبوّت عامّه 36](#_Toc461094710)

[خصایص پیغمبر 40](#_Toc461094711)

[اشاره 40](#_Toc461094712)

[الف. عصمت 40](#_Toc461094713)

[ب. معجزه 42](#_Toc461094714)

[نبوّت خاصّه 45](#_Toc461094715)

[اشاره 45](#_Toc461094716)

[1. عجز بشر از آوردن همانند قرآن 46](#_Toc461094717)

[2. هدایت قرآن 48](#_Toc461094718)

[3. خبرهای غیبی قرآن 60](#_Toc461094719)

[4. احاطه به اسرار خلقت 62](#_Toc461094720)

[5. جاذبه قرآن 63](#_Toc461094721)

[6. عدم اختلاف در قرآن 63](#_Toc461094722)

[7. تربیت عینی و عملی قرآن 64](#_Toc461094723)

[معاد 88](#_Toc461094724)

[اشاره 88](#_Toc461094725)

[دلیل عقلی 88](#_Toc461094726)

[دلیل نقلی 90](#_Toc461094727)

[امامت 92](#_Toc461094728)

[اشاره 92](#_Toc461094729)

[الف: حكومت عقل 92](#_Toc461094730)

[ب: حكومت قرآن 94](#_Toc461094731)

[اشاره 94](#_Toc461094732)

[آیه اوّل 94](#_Toc461094733)

[آیه دوم 95](#_Toc461094734)

[آیه سوم 96](#_Toc461094735)

[ج: حكومت سنّت 97](#_Toc461094736)

[اشاره 97](#_Toc461094737)

[حدیث اوّل 103](#_Toc461094738)

[حدیث دوم 104](#_Toc461094739)

[اشاره 104](#_Toc461094740)

[حدیث سوم 115](#_Toc461094741)

[حدیث چهارم 122](#_Toc461094742)

[حدیث پنجم 123](#_Toc461094743)

[حدیث ششم 127](#_Toc461094744)

[ائمّه اثناعشر علیهم‌السلام 134](#_Toc461094745)

[امام زمان علیه‌السلام 153](#_Toc461094746)

[اشاره 153](#_Toc461094747)

[دلیل عقلی 154](#_Toc461094748)

[دلیل نقلی 156](#_Toc461094749)

[خصوصیات حضرت مهدی علیه‌السلام 159](#_Toc461094750)

[طول عمر آن حضرت علیه‌السلام 166](#_Toc461094751)

[معجزاتی از حضرت مهدی علیه‌السلام 168](#_Toc461094752)

[فروع دین 175](#_Toc461094753)

[اشاره 175](#_Toc461094754)

[الف: نماز 175](#_Toc461094755)

[ب: زكات 184](#_Toc461094756)

[اشاره 184](#_Toc461094757)

[الف: تعبّد در دین 198](#_Toc461094758)

[ب: لزوم تقلید از علمای دین 200](#_Toc461094759)

[فهرست كتب 202](#_Toc461094760)

[پی نوشت ها 210](#_Toc461094761)

## تذكّر

ترجمه آیات و روایات ذكر شده در پاورقی و همچنین مشخصات كتب توسط ناشر انجام گرفته است.

در مواردی كه بخشی از آیه و یا روایت در متن وجود دارد، شماره آیه و نشانی روایت و ترجمه همان بخش در پاورقی آورده شده است.

سعی شده است مأخذ اوّل مطابق با متن بوده و دیگر مآخذ قریب به مضمون و یا مشتمل بر بعضی از فقرات باشد.

## پیش گفتار

الْحَمْدُ لِلَّه رب العالمین و صلّی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرین ولا سیما بقیة الله فی الأرضین

این رساله در فروع دین است، ولی این مختصر به ملاحظه آشنایی با اصول دین نوشته شده است و چنان كه نور مراتبی دارد و نور آفتاب و شمع هر دو از مراتب حقیقتِ نور است، معرفت به اصول دینِ مبین اسلام هم مراتبی دارد و این مختصر شمعیست برای پویندگان این راه در حد آشنایی با اصول دین، نه در حد تحقیق عمیق.

در این مختصر از نظر عقلی، به وجوهی استدلال شده است كه مبتنی بر مُقَدَّمات سهل تر باشد و از نظر نقلی، به منقولاتی استناد شده كه در كتب حدیث عامّه و خاصّه و تواریخِ معروف آمده است و اخبار به آنها هر چند ناقل ثقه یا آنچه كه نقل شده مورد وثوق بوده مستند به مأخذِ نقل است و استضائه از انوار آیات و روایات در مبانی دین به این جهت است كه كتاب و سنّت، بیدار كننده فطرت و مشتمل بر دقیق ترین قواعد حكمت است و در ترجمه روایات، خلاصه و مضمون قریب به مدلول حدیث آورده شده است و به جهت مراعات جنبه عمومی، از بیان بعضی نكات فنّی صرف نظر شده و به ملاحظه اختصار، تمام جهات مربوط به مطالب طرح نشده است.

مقدمات ورود به اصول دین

## اشاره

قبل از شروع در بیان این اصول، توجّه به چند مطلب لازم است.

### 1. لزوم تحصیل معرفت

احتمال وجود مبدأ و معاد، مستلزم لزوم جستجو و تحصیل معرفت دینی است، زیرا اگر جهان خالقی علیم و حكیم داشته باشد و مرگ پایان زندگی انسان نباشد و خالق انسان از خلقت او هدفی داشته و برای او برنامه ای مقرّر كرده و تخلّف از آن موجب شقاوت ابدی باشد، جبلّت و فطرت آدمی ایجاب می كند كه به این احتمال هر چند ضعیف باشد به حساب عظمت و اهمیت مورد احتمال ترتیب اثر بدهد، تا كار را به وسیله تحقیق به نفی یا اثبات یكسره كند؛ چنان كه اگر احتمال بدهد سیم برق اتصالی پیدا كرده، كه بر فرض اتصال، زندگی او طعمه حریق می شود، آرام نمی گیرد تا یقین به زوال خطر پیدا كند.

### 2. نیاز انسان به دین حق

انسان موجودیست مركّب از تن و روان و عقل و هوی و در اثر این تركیب، فطرت او در جستجوی سعادت مادّی و معنوی و رسیدن به كمال مقصود از هستی خویش است.

از سوی دیگر، حیات هر فردی از افراد انسان دو بُعد دارد:

فردی و اجتماعی؛ مانند هر عضوی از اعضای بدن كه غیر از زندگانی خاص به خود، تأثیر و تأثّر متقابل با بقیه اعضا دارد.

از این رو انسان نیازمند برنامه ایست كه تضمین كننده سعادت مادّی و معنوی و حیات طیبه فردی و اجتماعی او باشد و چنین برنامه ای دین حق است كه احتیاج به آن، ضرورت فطرت انسان است:

(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیهَا). (1)

و برای هر موجودی كمالیست كه رسیدن به آن كمال، از طریقی جز تبعیت از سنّت و آیینی كه برای تكامل و تربیت او معین شده میسّر نیست و انسان هم از این قاعده عمومی مستثنا نیست: (قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی كُلَّ شَیء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی). (2)

### 3. اثر دین در زندگی شخصی

زندگی انسان متن، حاشیه، اصل و فرعی دارد؛ اصل و متن خود اوست و حواشی و فروع، آنچه به او تَعَلُّق دارد، مانند مال، مقام، همسر، فرزند و بستگان.

حب ذات و علایق ذات، زندگی آدمی را با دو آفت غم و اندوه و نگرانی و ترس به هم آمیخته است؛ غم و غصّه برای آنچه كه ندارد تا به آن برسد و ترس و نگرانی از این كه مبادا حوادث روزگار آنچه را كه دارد از او بگیرد.

ایمان به خدا هر دو آفت را ریشه كن می كند، چون ایمان به خداوندِ عالِمِ قادرِ حكیم و رحیم، او را وادار به انجام وظایفی می كند كه برای او مقرّر شده است و با انجام وظایف بندگی، می داند كه خداوند به عنایت حكمت و رحمت، او را به آنچه خیر و سعادت اوست می رساند و از آنچه مایه شر و شقاوت اوست باز می دارد؛ بلكه با یافتن حقیقتی كه حقایق دیگر در برابر او مجاز است و هر چه غیر اوست سرابیست كه نمایش آب است، دیگر گمشده ای ندارد و با ایمان به: (مَا عِنْدَكُمْ ینْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللهِ بَاق) (3) آنچه فانی و ناپایدار است برای او جاذبه ای ندارد كه از نداشتنش غمگین و از باختنش نگران باشد:

(أَلا إِنَّ أَوْلِیآءَ اللهِ لاَخَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لاَهُمْ یحْزَنُونَ \* الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ كَانُواْ یتَّقُونَ \* لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ فِی الاَْخِرَةِ لا تَبْدِیلَ لِكَلِمَتِ اللهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ). (4)

آنچه اعصاب آدمی را در این زندگی فرسوده می كند اضطرابها و هیجانهاییست كه از شادمانی ظفر به علایق مادّی و افسردگی از نرسیدن به آنها حاصل می شود و لنگر ایمان است كه در طوفان این امواج به مؤمن آرامش و اطمینان می دهد:

(لِكَیلا تَأْسَوْاْ عَلَی مَا فَاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُواْ بِمَا ءَاتَكُمْ) (5)، (اَلَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللهِ أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ). (6)

### 4. اثر دین در زندگی اجتماعی

انسان دارای شهوت و غضبیست كه با غریزه افزون طلبی، به هیچ حدّی محدود نیست، اگر شهوت مال بر او غلبه كند گنجینه های زمین او را قانع نمی كند و اگر شهوت مقام بر او چیره شود حكومت زمین او را كفایت نمی كند و می خواهد كه پرچم قدرت خود را بر كرات دیگر نیز برافرازد:

(وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یهَمَنُ ابْنِ لِی صَرْحاً لَّعَلِّی أَبْلُغُ الاَْسْبَبَ \* أَسْبَبَ السَّمَوَتِ). (7)

هوای سركش انسان با شهوت شكم، دامن، مال و مقام وست خدام قوّه غضب، برای إقناع هوسِ پایان ناپذیر خود هیچ مرزی نمی شناسد و از پایمال كردن هیچ حقّی صرف نظر نمی كند و نتیجه حیات انسان با چنین شهوتی جز فساد و با چنان غضبی جز خونریزی و خانمان سوزی نخواهد بود، زیرا قدرت فكر آدمی با شكستن طلسم اسرار طبیعت وست خدام قوای آن برای رسیدن به آمال نفسانی نامحدود خود، زندگی انسان بلكه كره زمین را كه مهد حیات بشر است به نابودی می كشاند:

(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَیدِی النَّاسِ). (8)

قدرتی كه نفس سركش را مهار و شهوت و غضب انسان را تعدیل و حقوق فرد و جامعه را تضمین و تأمین می كند، ایمان به مبدأ و معاد و ثواب و عقاب است و انسان با اعتقاد به خداوندی كه: (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَینَ مَا كُنْتُمْ) (9) و مجازاتی كه: (فَمَن یعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة خَیراً یرَهُ \* وَ مَن یعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّة شَرّاً یرَهُ) (10) به هر خیری وادار و از هر شرّی بر كنار خواهد بود و جامعه ای بر مبنای تصالح در بقا و بر كنار از تنازع در بقا به وجود خواهد آمد.

### 5. شرف علم به اصول دین

فطرت انسان عاشق علم است، زیرا آنچه انسان به او انسان است عقل است و میوه عقل علم است، از این رو اگر به جاهل بگویند جاهل هستی، با این كه می داند جاهل است غمگین می شود و اگر به او نسبت علم بدهند مسرور می گردد.

اسلام كه دین فطرت است نسبت علم را به جهل نسبت نور به ظلمت و حیات به موت قرار داده است:

(إنّما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارك و تعالی أن یهدیه) (11)، (العالم بین الجهّال كالحی بین الأموات). (12)

ولی باید دانست هر چند هر علمی بالذّات شریف است، لیكن مراتب شرافت علوم به اموری مختلف می شود، مثلاً شرف هر علمی، به شرف موضوع و نتیجه و روش استدلال در آن علم تفاوت پیدا می كند، چنان كه انسان شناسی از گیاه شناسی اشرف است به نسبت شرف انسان بر گیاه و علمی كه سلامت زندگی انسان را بیمه می كند اشرف است از علمی كه سلامت مال او را تأمین می كند، به نسبت شرف زندگی انسان بر مال و علمی كه بر مبنای برهان نظر می دهد اشرف است از علمی كه بر مبنای فرضیه نتیجه می گیرد، به نسبت شرف یقین بر گمان.

بنابراین اشرف علوم، علمیست كه موضوع آن خداست، ولی با این ملاحظه كه نسبت شرف خداوند متعال به غیر او نسبت اقیانوس به قطره و نسبت خورشید به ذرّه نیست، بلكه نسبت غیرمتناهی به متناهیست و به نظر دقیق لا شیء و فقیرِ بالذّات طرف نسبت با غنی بالذّات نیست: (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَی الْقَیومِ). (13)

و ثمره و نتیجه آن، ایمان و عمل صالح است كه وسیله سعادت انسان در دنیا و آخرت و تأمین حقوق فرد و جامعه است:

(مَنْ عَمِلَ صَلِحاً مِّن ذَكَر أَوْ أُنْثَی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیینَّهُ حَیوةً طَیبَةً) (14) و مبنای آن بر علم و برهان و پیروی نكردن از ظن و گمان است:

(أُدْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ) (15)، (وَلاَتَقْفُ مَا لَیسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ) (16)، (إِنَّ الظَّنَّ لاَیغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیئاً). (17)

با ملاحظه آنچه گذشت مدلول این حدیث شریف روشن می شود (إن أفضل الفرائض و أوجبها علی الإنسان معرفة الرب و الإقرار له بالعبودیه ی). (18)

### 6. شرط رسیدن به معرفت و ایمان به خداوند متعال

انسان در مقابل هر پدیده ای در جستجوی پدیدآورنده آن است و فطرت آدمی تشنه پیدا كردن سرچشمه وجود است؛ ولی باید دانست كه گوهر ایمان و معرفتِ خداوند متعال كه ارزشمندترین جواهر گنجینه علم و معرفت است به مقتضای قاعده عدل و حكمت، نصیب كسی كه آلوده به ظلم به ایمان و معرفت خداوند است نخواهد شد؛ زیرا حكمت را به نااهل دادن ظلم به حكمت و از اهل دریغ كردن ظلم به اهل حكمت است و باید دانست كه اعتقاد به نبود مبدأ و معاد ممكن نیست مگر آن كه انسان به تمام هستی و سلسله علل و معلولات احاطه پیدا كند و مبدأ و معاد را نیابد و تا چنین ادراك محیطی محقّق نشود، یقین به نبود مبدأ و معاد محال است، بلكه آنچه ممكن است ندانستن مبدأ و معاد است.

بنابراین مقتضای عدل و انصاف این است:

كسی كه شك در وجود خداوند دارد، قولا و عملا به مقتضای شك عمل كند، مثلاً اگر كسی احتمال وجودی را می دهد كه در صورت وجدان او سعادت جاوید و در صورت فقدان او شقاوت ابدی نصیبش می شود، وظیفه عقلی او آن است كه به قلب و زبان آن را انكار نكند و در مقام عمل، به قدری كه توان دارد در جستجوی او كوشش كند و در مقام وظایف عملی رعایت احتیاط نماید، كه مبادا خداوندی باشد و تخلّف از فرمان او شقاوت ابدی را در پی داشته باشد؛ همچنان كه اگر كسی احتمال وجود سمّی در لذیذترین غذا را بدهد، به وظیفه عقلی خود، از خوردن آن غذا باید امساك نماید.

هر شك كننده در وجود خدا اگر به این عدل كه واجب عقلی اوست عمل كند، بی شك به معرفت و ایمان خواهد رسید:

(وَ الَّذِینَ جَهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِینَّهُمْ سُبُلَنَا) (19) و گرنه با آلودگی به ظلمِ به این حقیقت، معرفت آن قدّوس متعال میسّر نخواهد شد:

(یؤْتِی الْحِكْمَةَ مَنْ یشَآءُ وَ مَنْ یؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیراً كَثِیراً) (20)، (وَ یضِلُّ اللّهُ الظَّلِمِینَ وَ یفْعَلُ اللّهُ مَا یشَآءُ). (21)

بعد از توجّه به این امور به بیان اصول دین می پردازیم.

راه رسیدن به ایمان به خدا

راه های رسیدن به ایمان به خداوند متعال متعدّد است:

برای اهل الله دلیل بر او و وسیله معرفت او خودِ اوست: (أَوَ لَمْ یكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَی كُلِّ شَیء شَهِیدٌ) (22)، (یا مَنْ دَلَّ عَلی ذاتِهِ بِذاتِهِ) (23)، (بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیكَ). (24)

و برای غیر آنان از جهت اختصار به چند راه اشاره می كنیم:

الف: هرگاه انسان به خود و آنچه در حیطه ادراك اوست بنگرد و هر جزیی از آن را ملاحظه كند، می یابد كه نبودن آن ذرّه محال نیست و بود و نبود آن ممكن است و ذات آن نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم دارد و هر چیزی كه بود و نبودش ممكن است محتاج به سببی است كه او را موجود كند، مانند دو كفّه ترازوی همسنگ، كه ترجیح یك كفّه بر دیگری بدون عامل خارجی ممكن نیست، با این تفاوت كه وجودِ ممكن وابسته به سبب وجود و عدم آن به نبود سبب وجود است و چون وجودِ هر جزیی از اجزای جهان محتاج به دهنده وجود است، آن دهنده وجود یا خود اوست و یا همانند او از سایر موجودات؛ امّا خود او با آن كه دارنده وجود نیست چگونه می تواند آنچه را ندارد، بدهد و امّا همانند او كه همچون او نمی تواند به خود هستی دهد، چگونه می تواند به غیر خود هستی ببخشد و این حكم كه بر هر جزیی از جهان جاری است، بر كل جهان هم جاری است.

چنان كه وجودِ فضایی روشن كه از خود روشنی ندارد، دلیل وجود منبعی نورانی برای این روشناییست كه به خود روشن باشد نه به غیر؛ چه اگر چنین منبعی نباشد، ممكن نیست فضایی روشن شود، زیرا آنچه در ذات خود تاریك است محال است كه بتواند به خود روشنی بخشد، تا چه رسد به غیر.

به این جهت وجود كائنات و كمالات وجود، مانند حیات و علم و قدرت، دلیل بر وجودِ حقیقتیست كه وجود، حیات، علم و قدرت او به خودِ اوست و وابسته به غیر نیست: (أَمْ خُلِقُواْ مِن غَیرِ شَیء أَمْ هُمُ الْخَلِقُونَ) (25)،

عن أبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه‌السلام أنه دخل علیه رجل فقال له: یا ابن رسول الله ما الدلیل علی حدوث العالم؟

فقال:

«أنت لم تكن ثم كنت و قد علمت أنك لم تكوّن نفسك و لا كوّنك من هو مثلك». (26)

ابوشاكر دیصانی از امام ششم علیه‌السلام پرسید:

دلیل آن كه برای تو خالق و صانعی وجود دارد چیست؟

فرمود:

«وجدت نفسی لا تخلو من احدی ال جهتین، اما ان أكون صنعتها أنا أو صنعتها غیری، فإن كنت صنعتها أنا فلا أخلو من أحد المعنیین، إمّا أن أكون صنعتها و كانت موجودة، او صنعتها و كانت معدومة، فان كنت صنعتها و كانت موجودة فقد إستغنیت به وجودها عن صنعتها و ان كانت معدومة فانك تعلم ان المعدوم لا یحدث شیئاً، فقد ثبت المعنی الثالث ان لی صانعاً و هو الله رب العالمین. » (27)

چیزی كه نبود و موجود شده است، یا خود او، خود را موجود كرده، یا غیر او؛ اگر خودش، خود را موجود كرده باشد، یا هنگامی كه موجود بوده سبب وجود خود شده است، یا هنگامی كه نبوده؛ در صورت اول، به موجود، وجود بخشیدن است و آن محال است و در صورت دوم باید معدوم، علت وجود شود و آن هم محال است و اگر غیر او، او را به وجود آورده، اگر آن غیر مانند آن چیز نبوده و موجود شده، حكم او، حكم همان چیز است.

پس به ضرورت عقل، هر چه نبوده و موجود شده است، باید وجود آوردنده و سازنده ای داشته باشد كه عدم و نیستی در ذات او راه ندارد.

از این رو تمام تطوّرات و پدیده های جهان، دلیل وجودِ پدید آورنده ایست كه پدید آورنده ندارد و مصنوعات و مخلوقاتِ خالقیست كه مصنوع و مخلوق نیست.

ب: اگر در بیابانی ورقی پیدا شود كه حروف الفبا بر آن به ترتیب از الف تا یاء نوشته شده باشد، ضمیر هر انسانی شهادت می دهد كه نقش حروف و ترتیب آنها، اثرِ ادراك و فهم است و اگر تألیف كلمه را از آن حروف و تألیف كلام را از كلمات ببیند، به نسبت دقّتِ تألیف و تركیب، به دانش و بینش نویسنده ایمان می آورد و از نظم و دقّت گفته و نوشته بر علم و حكمت گوینده و نویسنده استدلال می كند.

آیا تركیب یك گیاه از عناصر اوّلیه آن، از جمله بندی یك سطر كتاب كه دلیل غیر قابل انكار بر علم نویسنده است كمتر است؟!

این چه علم و حكمتیست كه در آب و خاك مایه پوسیدن و مرگ پوست دانه را فراهم كرده و مغز آن را به حیات گیاهی زنده می كند؟!

ریشه را قدرتی می دهد كه زمین را بشكافد و در ظلمت خاك قُوت و غذای گیاه را جذب كند و در هر قسمت از سفره خاك قوت درختان مختلف را مهیا كرده است، تا كه هر گیاهی و درختی غذای مخصوص خود را بیابد و ریشه هر درختی را طوری قرار داده كه جز قوت مخصوص خود، كه میوه مخصوص آن درخت را می دهد جذب نكند و با قوّه جاذبه زمین مبارزه كند و آب و غذا را به ساقه و شاخه بفرستد و مقارن با فعالیت ریشه در دل خاك برای جستجوی غذا و آب، فعالیت ساقه در فضا برای تهیه نور و هوا شروع شود:

«كل میسّر لما خلق له» (28) و هر چند كوشش شود تا ریشه ای را كه برای فرورفتن در اعماق خاك ساخته شده و ساقه ای را كه برای سر كشیدن به فضا پرداخته شده است، از آن سنّت حكیمانه باز دارند و بر عكس، ریشه را به جانب فضا و ساقه را به زیر خاك ببرند، آن دو با قانون شكنی مبارزه می كنند و مسیر طبیعی خود را می پیمایند:

(وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِیلاً). (29)

تنها تأمّل در آفرینش یك درخت و عروقی كه از ریشه آن به هزاران برگ با نظامی بهت انگیز كشیده شده و قدرتی كه به هر سلّولی از سلّولهای برگ داده شده است كه آب و غذای خود را به وسیله ریشه از اعماق زمین جذب كند، كافیست كه انسان به علم و حكمت نامتناهی ایمان بیاورد:

(أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَة مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنْبِتُواْ شَجَرَهَآ أَءِلهٌ مَّعَ اللهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یعْدِلُونَ) (30)، (ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ) (31)، (وَ أَنْبَتْنَا فِیهَا مِنْ كُلِّ شَیء مَّوْزُون). (32)

به هر گیاهی و درختی كه بنگرید، از ریشه تا میوه اش آیت علم و قدرت و حكمت حق است و سر سپرده آیینی است كه برای پرورش آن مقرر شده است:

(وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یسْجُدَانِ). (33) همچنان كه تأمّل در زندگی هر حیوانی راهنمای آدمی به خداست.

ابوشاكر دیصانی بر امام ششم علیه‌السلام وارد شد و گفت:

یا جعفر بن محمّد، مرا بر معبود من دلالت كن؛ طفل صغیری با تخم مرغی بازی می كرد، امام علیه‌السلام آن تخم مرغ را گرفت و فرمود:

«ای دیصانی این حصاریست مكنون، پوستی غلیظ دارد، زیر پوست غلیظ پوست رقیقیست و زیر آن پوست رقیق طلای مایع و نقره روانی است كه هیچ یك به دیگری مخلوط نمی شود؛ نه از اندرون این حصار محكم مُصلحی بیرون آمده تا خبر از اصلاح آن بدهد و نه از بیرون مُفسدی در آن داخل شده تا خبر از افساد آن بدهد؛ نه كسی می داند این تخم مرغ برای نر یا برای ماده آفریده شده است. » (34)

آیا آن حصار محكم از ماده آهكی تصفیه شده را كه در آن اسراری نهفته، كدام تدبیر ساخته است و آن را از دانه هایی كه مرغ می خورد جدا كرده و در تخم دان او همچون مأمنی برای پرورش جوجه فراهم كرده و در آن نطفه را مانند گوهری در صدف جا داده است و چون جوجه از مادر جداست و در دوران جنینی، رحمی نیست كه از آن غذا بگیرد، غذای او را در همان حصار كنار او آماده كرده است و بین جدار آهكی غلیظ و جوجه و غذای او، پوست لطیفی را كه از غلظت آن حصار آسیبی به جوجه و غذای او وارد نشود قرار داده و در آن عرصه تاریك و ظلمانی اعضا و قوای جوجه از استخوانها و عضلات و عروق و اعصاب و حواس كه تنها مطالعه در ساختمان چشم آن حیوان، محیرالعقول است هر یك را به جای خود به وجود آورده است و چون برای ارتزاق، باید دانه ها را از لابلای سنگ و خاك تهّیه كند، دهان او را به منقاری از جنس شاخ مجهّز می كند كه از برخورد با سنگ های زمین آسیب نبیند و برای این كه رزق او فوت نشود، چینه دانی به او می دهد تا هر دانه را كه پیدا می كند از دست ندهد و در آن محفظه نگهداری كند و به تدریج به هاضمه تحویل دهد و پوست او را به بال و پر می پوشاند و به این وسیله از سرما و گرما و آسیبها و آزار جانوران آن پوست لطیف را حفظ می كند.

گذشته از ضروریات و واجبات زندگی حیوان، از مستحبات هم كه آرایش ظاهر اوست غفلت نمی كند و آن بال و پر را به رنگهای دل پذیر، رنگ آمیزی می كند، كه امام علیه‌السلام فرمود:

«تنفلق عن مثل ألوان الطواویس». (35)

و چون برای این تكامل، حرارت موزون سینه مرغ لازم است، حیوانی كه فقط تاریكی شب او را از حركت و تلاش باز می دارد، ناگهان حالتی پیدا می كند كه از تكاپو می افتد و تا زمانی كه تخم به آن حرارت احتیاج دارد بر روی آن می خوابد.

آیا كدام حكمت است كه این خمودی را بر مرغ مسلّط می كند تا جنبش حیات را در جوجه به وجود آورد؟ و كدام استاد است كه به او می آموزد كه تخم را در شبانه روز بگرداند تا تعادل اعضا به هم نخورد؛ سپس هنگامی كه خلقت جوجه تمام شد، جوجه را راهنمایی می كند كه با منقار خود حصار محكم را بشكند و پا به عرصه جهانی بگذارد كه برای زندگی در آن جهان، آن اعضا و قوا به او داده شده است و مرغی كه به غریزه حیوانی جز جلب ملایمات و دفع ناملایماتِ حیات خود، عامل دیگری در او مؤثّر نبود، ناگهان انقلابی در او به وجود می آید، كه برای حفظ جوجه سینه خود را سپر بلا می كند و تا وقتی كه جوجه احتیاج به نگهبانی دارد این عاطفه در او باقی می ماند.

آیا مطالعه در یك تخم مرغ كافی نیست كه ما را راهنمایی كند به آن كس كه: (خَلَقَ فَسَوَّی \* وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی). (36)

به این جهت امام علیه‌السلام فرمود:

«أتری لها مدبراً؟ قال:

فأطرق ملیاً، ثم قال:

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله و أنك امام و حجة من الله علی خلقه و انا تائب مما كنت فیه». (37)

آری همان علم و قدرت و حكمتی كه در ظلمت خاك، دانه را و در تاریكی پوستِ تخم، جوجه را برای هدف و غرضی می پروراند، در ظلمات شكم و رحمِ مادر نطفه آدمی را كه در ابتدا حیوانی است ذرّه بینی، فاقد جمیع اعضا و قوای انسانی، برای زندگی در خارج رحم به جهازهای مختلف مجهّز می كند.

به طور نمونه استخوانها را با اشكال و اندازه های مختلف و به تناسب وظایف آنها و عضلات را برای حركات گوناگون، در جنین به وجود می آورد؛ همچنین به وسیله تشكیلات حیرت انگیز مغز مشعل ادراك را روشن می نماید و به فعالیت قلب كه در خواب و بیداری، در هر سال میلیونها بار می زند، حرارت حیات را در این كانون زندگی حفظ می كند.

تأمّل در ساده ترین تركیب بدن آدمی، برای ایمان به تقدیر عزیز علیم كافیست؛ مثلاً سه قسم دندان در دهان كار گذاشته: ثنایا جلو، انیاب بعد از آن، طواحن كوچك بعد از آن و طواحن بزرگ در آخر دهان؛ (38) اگر طواحن جلو و ثنایا و انیاب به جای طواحن می رویید، آیا در بریدن و جویدن غذا و همچنین نقش این ترتیب در زشتی و زیبایی چهره چه اثری به جا می گذاشت؟!

اگر ابرو به جای آن كه بالای چشم است زیر چشم می بود، یا سوراخهای بینی به جای این كه رو به پایین است رو به بالا می بود، چه می شد؟!

عمران و آبادی زمین از زراعت گرفته تا محكم ترین بنا و ظریف ترین صنعت، به سر انگشت انسان و روییدن ناخن از آن بستگی دارد.

آیا چه حكمتیست كه ماده ناخن را در غذای آدمی فراهم و با تشكیلات حیرتانگیزِ هضم و جذب در عروق وارد می كند و آن را به سر انگشت انسان می رساند و برای تأمین غرض از خلقت آن، پیوند و ارتباطی بین ناخن و گوشت برقرار می كند، كه جدا كردن آن دو از هم طاقت فرساست و پس از تحصیل غرض دوباره آن دو را از هم جدا می كند، كه ناخن به آسانی چیده شود؟!

عجب آن است كه در همان غذایی كه ماده ناخن با آن صلابت برای پویایی تهّیه شده، ماده شفّافی هم در كمال لطافت برای بینایی آماده شده، كه بعد از طی مراحل هضم و جذب به چشم برسد.

اگر در تقسیمِ رزقِ معلومِ این دو، كار بر عكس می شد و ناخن از درون چشم می رویید و آن مادّه شفاف به سر انگشت می رسید، چه اختلالی در نظام حیات بشر پیش می آمد؟!

اینها نمونه ای از ساده ترین آثار علم و حكمت است كه محتاج به دقت نظر نیست: (وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ) (39) تا چه رسد به عمیق ترین اسراری كه محتاج به تخصّص در تشریح و وظایف الاعضاء و موشكافی ها به وسیله ذرّه بین ها و افكار است:

(أَوَ لَمْ یتَفَكَّرُواْ فِی أَنْفُسِهِمْ). (40)

آری، این موجودی كه حكمتِ پوست آن، بعد از آن همه كاوشهای علمی هنوز مستور است، باید دید كه در باطن و مغز او چه غوغاییست؛ از شهوتی كه برای جلب ملایمات و غضبی كه برای حفظ آنها و دفع ناملایمات به او عنایت شده، تا عقلی كه برای تعدیل این دو از جهت عملی و هدایت حواس از جهت نظری به او افاضه شده است:

(وَ إنْ تَعُدُّواْ نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوهَآ). (41)

چنین كتاب حكمتی با چه قلم علم و قدرتی بر قطره آبی نوشته شده است؟!

(فَلْینْظُرِ الاِْنْسَنُ مِمَّ خُلِقَ \* خُلِقَ مِنْ مَّآء دَافِق) (42)، (یخْلُقُكُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَّعْدِ خَلْق فِی ظُلُمَت ثَلَث). (43)

این چه علم و قدرت و حكمتیست كه از حیوان ذرّه بینی شناور در آن ماء مَهین، بشری آفرید كه مشعل ادراكش اعماق آفاق و أنفس را كاوش كند:

(إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الاَْكْرَمُ \* الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الإِنْسَنَ مَا لَمْ یعْلَمْ) (44) و زمین و آسمان را میدان جولان اندیشه و قدرت خود قرار دهد؟! (أَلَمْ تَرَوْاْ أَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمَوَتِ وَ مَا فِی الاَْرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَیكُمْ نِعَمَهُ ظهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یجَدِلُ فِی اللهِ بِغَیرِ عِلْم وَ لاَهُدً ی وَ لا كِتَب مُّنِیر). (45)

آیا در مقابل عظمت این علم و قدرت و رحمت و حكمت، آدمی چه می تواند بگوید به جز آنچه خود او فرمود:

(فَتَبَارَكَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخَلِقِینَ) (46) و چه می تواند بكند جز آن كه به خاك بیفتد و سر بر آن آستان جلال بساید و بگوید:

«سُبْحَانَ رَبِّی الاَْعْلی وَ بِحَمْدِهِ».

به مقتضای آیه كریمه: (سَنُرِیهِمْ ءَأیتِنَا فِی الاَْفَاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (47) باید نظری هم به آفاق جهان دوخت، كه میلیون ها خورشید و ماه و ستارگان كه نور بعضی از آنها بعد از هزاران سال نوری كه سیر نور در هر ثانیه تقریباً سیصد هزار كیلومتر است به زمین می رسد و حجم بعضی از آنها میلیونها برابر كره زمین است، چنان فاصله آنها با یكدیگر حساب شده است و هر یك در مدار معینّی قرار گرفته و به جاذبه و دافعه عمومی، تعادلی میان آنها برقرار شده كه راه هر گونه تصادم و تزاحمی بین این كرات بسته شده است:

(لا الشَّمْسُ ینْبَغِی لَهَآ أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لا الَّیلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِی فَلَك یسْبَحُونَ). (48)

زمین را كه كانون زندگی انسان است به وسیله جو محیطِ بر آن، از برخورد هزاران شهاب پراكنده در فضا در روز و شب، كه با برخورد به آن بخار می شوند، مصونیت بخشیده است.

فاصله خورشید را با زمین طوری قرار داده كه از نظر نور و حرارت، شرایط تربیت معادن و نباتات و حیوان و انسان به بهترین وجهی مهیا شود.

حركت وضعی و انتقالی زمین به گونه ای حساب شده است كه هر لحظه ای در قسمت عمده كره زمین، طلوع و غروب و روز و شب موجود باشد و به طلوع آفتاب از نور و حرارت خورشید، كانون زندگی گرم و روشن و فعالیت برای معاش شروع شود و به غروب آفتاب ظلمت شب كه مایه آرامش و سكونی كه لازمه ادامه حیات و تجدید نشاط است خیمه زند، تا از تداوم تابش خورشید و انقطاع كلّی آن نظام، حیات مختل نشود:

(وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ الَّیلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ یذَّكَّرَ) (49)، (وَ مِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ الَّیلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُواْ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُواْ مِنْ فَضْلِهِ) (50)، (قُلْ أَرَءَیتُمْ إنْ جَعَلَ اللّهُ عَلَیكُمُ الَّیلَ سَرْمَداً إلَی یوْمِ الْقِیمَةِ مَنْ إِلَهٌ غَیرُ اللهِ یأْتِیكُمْ بِضِیآء أَفَلا تَسْمَعُونَ). (51)

نور و ظلمت و روز و شب با نهایت تضاد و تعاند، دست به دست یكدیگر داده و برای انجام یك هدف كار می كنند و از طرفی به وسیله روز آنچه در زمین است و به وسیله شب آنچه در آسمان است در برابر دید آدمی گذاشته می شود تا در شبانه روز ملك و ملكوت آسمان و زمین در معرض دیدِ بصر و بصیرت آدمی باشد و شب و روز كتاب وجود را برای انسان ورق می زند تا آیات خدا را در صفحه زمین و آسمان بخواند:

(أَوَ لَمْ ینْظُرُواْ فِی مَلَكُوتِ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللّهُ مِنْ شَیء) (52)، (وَ كَذَلِكَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ وَ لِیكُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ). (53)

انسانی كه انعكاس قوانین و اسرار كائنات را در ذهن بشر مِلاك علم و حكمت می داند، چگونه ممكن است سازنده مغز و ذهن و فكر دانشمندان و قانون گذار قوانین حاكم بر جهان و پدیدآورنده اسرار نظام هستی را فاقد علم و حكمت بداند، با آن كه نسبت آنچه از قوانین جهان در ذهن تمام دانشمندان منعكس شده با آنچه برای آنان مجهول مانده است نسبت قطره به دریا است:

(وَ مَآ أُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إلاَّ قَلِیلا) (54)

چگونه می توان باور داشت نسخه بردار خطوطی از كتاب هستی، عالم و حكیم باشد، ولی نویسنده كتاب وجود و سازنده نسخه بردار و دستگاه استنساخ، بی شعور و بی ادراك باشد؟! به این جهت فطرتِ منكرِ خالقِ دانا و توانا هم شهادت به وجود او می دهد:

(وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ وَ سَخَّرَ الْشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَیقُولُنَّ اللهُ فَأَنَّی یؤْفَكُونَ) (55)، (وَ لئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ لَیقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ). (56)

مردی از منكرین خدا بر امام هشتم علیه‌السلام وارد شد، امام به او فرمود:

اگر گفته شما درست باشد و حال آن كه چنین نیست، ما از نماز و روزه و زكات و اقرارمان ضرری نكردیم (زیرا وظایف دینی كه ایمان و عمل صالح و ترك منكرات است، موجب آرامش روح و اصلاح جامعه است و بر فرض كه عبث و بیهوده باشد، تحمل این اعمال، در مقابل احتمال وجود مبدأ و معاد، رنج و ضرر قلیلیست كه برای دفع شر و جلب خیر كثیرِ محتملی كه حدّی برای آن نیست، لازم است.)

آن مرد گفت:

آن خدایی كه می گویی چگونه است و كجاست؟

امام علیه‌السلام فرمود:

او به اَینْ، اَینیت و به كَیفْ، كَیفیت داده است.

(او آفریننده اَینْ و مكان و كَیفْ و چگونگیست و مخلوق، از اوصاف و احوال خالق نمی شود و نتیجه اتصاف خالق به اوصاف خلق، احتیاج خالق به خلق است و به این جهت خداوند متعال به كَیف و مكانی محدود و به حسّی محسوس و به چیزی سنجیده نمی شود.)

آن مرد گفت:

هرگاه به یكی از حواس احساس نمی شود، پس نیست.

امام علیه‌السلام فرمود:

چون حس تو از ادراك او عاجز شد، منكر او شدی و ما چون حواس را از ادراك او عاجز یافتیم، یقین كردیم كه او پروردگار ماست.

(كسی كه موجودات را به محسوسات منحصر می كند، غافل از آن است كه حس موجود است، ولی محسوس نیست؛ بینایی و شنوایی هست، ولی دیدنی و شنیدنی نیست؛ انسان ادراك می كند غیر متناهی محدود نیست، با این كه هر محسوسی محدود و متناهیست و چه بسیار موجودات ذهنی و خارجی هستند كه ماوراء حس و محسوساتند، ولی آن شخص به پندارِ انحصار موجود به محسوس، منكر خالق حس و محسوس شد و امام علیه‌السلام او را به این حقیقت هدایت كرد كه: خالق حس و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول، در حس و وهم و عقل نمی گنجد، زیرا قوه مدركه فقط بر آنچه ادراك می كند احاطه دارد و آن قوه مخلوق خداست و خالق بر خلق احاطه دارد، پس ممكن نیست خالق حس و وهم و عقل كه محیط بر آنها است، در حیطه ادراك آنها قرار گیرد و محیط، محاط بشود و اگر خداوند متعال، محسوس یا موهوم یا معقول شود، با آنچه به این قُوا ادراك می شوند شبیه و شریك خواهد بود و جهت اشتراك، مستلزم جهت اختصاص است و تركیب، خاصیت مخلوق است، پس اگر خداوند متعال، در حس و وهم و عقل بگنجد، مخلوق است نه خالق.)

آن مرد پرسید:

خدا از كی بوده؟

امام علیه‌السلام فرمود:

تو بگو، از كی نبوده. (خداوندی كه قیوم زمان و زمانیات و مجردات و مادیات است، عدم و نیستی و زمان و مكان در ساحت قدس او راه ندارد.)

از امام علیه‌السلام پرسید:

پس دلیل بر او چیست؟

آن حضرت او را به آیات خداوند در انفس و آفاق هدایت كرد و به تأمّل در بنیانِ بدن تذكّر داد، كه از وجود این بنا و دقایق صنع و لطایف حكمتی كه در ساختمان آن به كار رفته است، به وجودِ علم و حكمتِ بانی این بنا، پی ببرد و او را به دقت نظر در ابر و باد و حركت خورشید و ماه و ستارگان وا داشت، كه به تفكر در عجایب قدرت و غرایب حكمت در اجرام آسمانی به تقدیر عزیز علیم برسد و از حركت متحركات عِلوی به محركی منزه از حركت و تغییر، ایمان بیاورد. (57)

ج: تطوّرات مادّه و طبیعت دلیل قدرتی برتر از مادّه و طبیعت است، زیرا تأثیر مادّه و مادّی محتاج به وضع و محاذات است:

مثلاً آتشی كه در حرارت جسمی تأثیر می كند یا چراغی كه شعاع آن فضایی را روشن می كند، تا نسبت خاصّی به آن جسم و فضا پیدا نكند ممكن نیست آن جسم به حرارت آن آتش گرم و یا آن فضا به نور آن چراغ روشن شود و چون وضع و نسبت با معدوم محال است، پس تأثیر مادّه و طبیعت در پدیده های مختلفی كه در مادّه و طبیعت نبوده و به وجود آمده و می آید ممكن نیست و هر معدومی كه در آسمان و زمین موجود می شود، دلیل وجود قدرتیست كه تأثیر آن، محتاج به وضع و محاذات نیست و ماوراء جسم و جسمانیات است:

(إِنَّمَآ أَمْرُهُ إذَآ أَرَادَ شَیئاً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ). (58)

د: ایمان به خدا در سرشت آدمی است، زیرا انسان به حسب فطرت، خود را موجودی وابسته و محتاج به نقطه اتّكایی می یابد، ولی اشتغال به اسباب و تَعَلُّق به علایق، مانع از وجدان آن نقطه اتّكا است.

هنگامی كه بیچارگی از هر جهت و ناامیدی از هر چاره سازی حاصل شود و هر چراغ فكری را خاموش و هر دست قدرتی را عاجز ببیند، وجدان خفته او بیدار می شود و بی اختیار از آن غنّی بالذّات كه بالفطره به او متّكی است، استمداد می طلبد:

(قُلْ مَنْ ینَجِّیكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعاً وَ خُفْیةً لَّئِنْ أَنْجَینَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّكِرِینَ) (59)، (وَ إِذَا مَسَّ الاِْنْسَنَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِیباً إِلَیهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِی مَا كَانَ یدْعُواْ إِلَیهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلّهِ أَنْدَاداً لِّیضِلَّ عَنْ سَبِیلِهِ) (60)، (هُوَ الَّذِی یسَیرُكُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّی إِذَا كُنْتُمْ فِی الْفُلْكِ وَ جَرَینَ بِهِمْ بِرِیح طَیبَة وَ فَرِحُواْ بِهَا جَآءَتْهَا رِیحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَان وَ ظَنُّواْ أَنَّهُمْ أُحِیطَ بِهِمْ دَعَوُاْ اللهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ لَئِنْ أَنْجَیتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّكِرِینَ). (61)

مردی به حضرت صادق علیه‌السلام عرض كرد:

«یابن رسول الله دلنی علی الله ما هو، فقد أكثر علی المجادلون و حیرونی. فقال له: یا عبدالله، هل ركبت سفینة قط؟ قال:

نعم. قال:

فهل كسر بك حیث لا سفینة تنجیك و لا سباحة تغنیك؟ قال:

نعم، قال:

فهل تعلق قلبك هنالك أن شیئاً من الأشیاء قادر علی أن یخلصك من ورطتك؟ قال:

نعم، قال الصّادِقُ علیه‌السلام:

فذلك الشیئ هو الله القادر علی الإنجاء حیث لا منجی و علی الإغاثة حیث لا مغیث». (62)

این معرفت و ارتباط فطری با خداوند، چنان كه هنگام بیچارگی به انقطاع مطلق، از غیر او وجدان می شود، می توان در حال اختیار، به دو بال علم و عمل به آن رسید:

اوّل:

آن كه انسان به نور عقل، حجاب جهل و غفلت را بر طرف كند و ببیند كه وجود و كمالات هر موجود، از خود و به خود او نیست و بیابد كه همه منتهی می شود به ذات قدّوسی كه: (هُوَ الاَْوَّلُ وَ الاَْخِرُ وَ الظَّهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیء عَلِیمٌ) (63)، (هُوَ اللّهُ الْخَلِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الاَْسْمَآءُ الْحُسْنَی). (64)

دوم:

آن كه به وسیله طهارت و تقوی كدورت آلودگیها و رذایل نفسانی را از گوهر جان بزداید، زیرا بین خدا و بنده او جز حجاب جهل و غفلت و كدورت گناه، حاجب و مانعی نیست و این حجاب باید با جهاد علمی و عملی برطرف شود:

(وَ الَّذِینَ جَهَدُواْ فِینَا لَنَهْدِینَّهُمْ سُبُلَنَا). (65)

امام ششم علیه‌السلام به ابن ابی العوجاء فرمود:

«وَیلَكَ وَ كَیفَ احْتَجَبَ عَنْكَ مَنْ أَرَاكَ قُدْرَتَهُ فِی نَفْسِكَ نُشُوءَكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كِبَرَكَ بَعْدَ صِغَرِكَ وَ قُوَّتَكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفَكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سُقْمَكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتَكَ بَعْدَ سُقْمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبَكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حُزْنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ بَعْدَ حُزْنِكَ وَ حُبَّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضَكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمَكَ بَعْدَ إِبَائِكَ وَ إِبَاءَكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتَكَ بَعْدَ كَرَاهَتِكَ وَ كَرَاهَتَكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتَكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتَكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءَكَ بَعْدَ یأْسِكَ وَ یأْسَكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرَكَ بِمَا لَمْ یكُنْ فِی وَهْمِكَ وَ عُزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذِهْنِكَ وَ مَا زَالَ یعُدُّ عَلَی قُدْرَتَهُ الَّتِی هِی فِی نَفْسِی الَّتِی لَا أَدْفَعُهَا حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیظْهَرُ فِیمَا بَینِی وَ بَینَه». (66)

اصول دین

## توحید

توحید عبارت است از اعتقاد به آن كه خداوندِ عالَم:

یگانه ایست كه تركیب از اجزاء و صفات در او راه ندارد، زیرا وجود هر مركّبی محتاج به اجزا و تركیب كننده آن اجزاست و وجودِ محتاج، محال است بخشنده وجود به خود و به غیر باشد و در خداوندی و صفات هم شریك ندارد. (67)

اكنون به بعضی از ادلّه آن اشاره می شود:

1. تعدّدِ إله اشتراك در خداوندی را می طلبد، چون هر دو اله هستند و همچنین تعدّد امتیاز را می طلبد تا دو گانگی محقّق شود و وجود مركّب، از آنچه به او اشتراك و از آنچه به او امتیاز است، ممكن و محتاج است.

2. تعدّد اله بدون امتیاز محال است و امتیاز موجب فقدان كمال و فاقدِ كمال، محتاج است و باید سلسله احتیاج، به غنی با لذّات از جمیع جهات ختم شود و گرنه محال است نیازمند به وجود، بخشنده وجود باشد.

3. خداوند متعال موجودیست كه برای او حدّی نیست، زیرا كه هر محدودی مركّب از وجود و حد آن وجود است و حد وجود، فقدان و نبودِ كمالِ زاید بر آن وجود است و چنین تركیبی بدترین اقسام تركیب است زیرا در سایر اقسام تركیب: یا تركیب از دو «بود» و یا تركیب از «بود» و «نمود» است و در این قسم، تركیب از بود و نبود است و هر گونه تركیبی بر خداوند محال است و چنین موجودی، واحدیست كه ثانی برای او متصوّر نیست؛ زیرا تصوّرِ ثانی، حكم به محدودیت و تناهی اوست؛ پس او یكتاییست كه ثانی برای او نه قابل تحقّق و نه قابل تصوّر است.

4. از وحدت نظم در جزء و كلِّ جهان، وحدت ناظم ثابت می شود، زیرا نظر تفصیلی در نظم و تركیب هر جزیی از اجزای هر یك از جزئیاتِ انواع كائنات و ارتباط كل كائنات به یكدیگر، روشن می كند كه جزء و كل، مخلوق یك خالق علیم و قدیر و حكیم است، آن چنان كه تركیب اجزای یك درخت و اعضا و قوای یك حیوان و ارتباط آنها به یكدیگر و زمین و آفتاب و ارتباط منظومه شمسی به سایر منظومه ها و كهكشانها حكایت از وحدت خالق آنها می كند و تركیب اتم از هسته مركزی و آنچه بر آن مدار می گردد، تا خورشید و سیارات منظومه شمسی، تا كهكشانها نشان می دهد كه خالق ذرّه و آفتاب و كهكشانها یكی است:

(وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّمَآءِ إِلَهٌ وَ فِی الاَْرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الْحَكِیمُ الْعَلِیمُ) (68)، (یا أَیهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ وَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ \* الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الاَْرْضَ فِرَشاً وَ السَّمَآءَ بِنَآءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الَّثمَرَتِ رِزْقاً لَّكُمْ فَلا تَجْعَلُواْ لِلّهِ أَنْدَاداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ). (69)

5. از امام ششم علیه‌السلام سؤال شد:

چرا جایز نیست كه صانع عالم بیش از یكی باشد؟

فرمود:

اگر ادعا كنی كه دو تاست، باید بین آن دو فُرجه ای باشد تا دو تا بشوند، پس آن فُرجه ثالث شد و اگر سه شدند، باز بین آن سه، دو فُرجه لازم است تا سه تحقق پیدا كند؛ پس آن سه پنج می شود و همچنین عدد تا بی نهایت افزایش پیدا می كند، در نتیجه اگر خدا بیش از یكی باشد، باید خدایان نامتناهی در عدد موجود باشند. (70)

6. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندش فرمود:

«و اعلم یا بنی أنه لو كان لربك شریك لأتتك رسله و لرأیت آثار ملكه و سلطانه و لعرفت أفعاله و صفات ه». (71)

نتیجه ایمان به وحدانیتِ پروردگار، توحید در عبادت است، كه جز او كسی سزاوار پرستش نیست، چون غیر او هر كس كه باشد عبد و بنده است:

(إِنْ كُلُّ مَنْ فِی السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ إلاَّ ءَاتِی الرَّحْمَنِ عَبْداً). (72) و عبودیت و عبادت برای غیر خدا ذلّت كشیدن از ذلیل و گدایی كردن از گدا، بلكه ذلّت كشیدن از ذلّت و گدایی كردن از گدایی است:

(یا أَیهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ إلَی اللهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِی الْحَمِیدُ). (73)

ایمان به وحدانیت خداوند متعال و این كه هر چه هست از او و به او و بازگشتش به سوی اوست، در سه جمله خلاصه می شود:

(لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ)، (لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلا بِاللهِ)، (وَ إِلَی اللهِ تُرْجَعُ الاُْمُورُ). (74)

سعادتمند كسیست كه این سه كلمه طیبه ذكر مستمر او باشد و به این سه كلمه بیدار شود و بخوابد و زندگی كند و بمیرد و به حقیقتِ (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّآ إِلَیهِ راجِعُونَ) (75) نایل شود.

و اثر ایمان به توحید، تمركزِ اشعّه فكر و اراده فرد و جامعه به یك هدف است كه بالاتر از او و بلكه به جز او هدفی نیست: (قُلْ إِنَّمَآ أَعِظُكُمْ بِواحِدَة أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنی وَ فُرادی). (76) با توجّه به این كه تمركز اشعّه نفس انسانی، به او قدرتی می دهد كه با تمرینِ تمركز در نقطه موهوم، می تواند توانایی های حیرت انگیز از خود نشان دهد، آیا اگر اشعّه فكر و اراده انسان به حقیقتی كه مبدأ و منتهای وجود و (نُورُ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ) (77) است متمركز شود، به چه مقامی خواهد رسید؟!

فرد و جامعه ای كه به مقام:

(إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ حَنِیفاً وَ مَا أَنَاْ مِنَ المُشْرِكِینَ) (78) نایل شود، كانون خیر و سعادت و كمالی خواهد شد كه ما فوق تقریر و بیان است.

عن ابی حمزه ی عن ابی جعفر علیه‌السلام:

«قال سمعته یقول:

ما من شیئ اعظم ثواباً من شهادة ان لا اله الا الله، لان الله عز و جل لا یعدله شیئ و لا یشركه فی الامر احد. » (79)

از این روایت استفاده می شود:

همچنان كه چیزی عدیلِ خداوند متعال نیست و احدی شریك در امر آن ذاتِ قدّوس نیست، شهادت به این حقیقت كه مدلول كلمه طیبه «لا اله الا الله» است، عدیلی در اعمال ندارد و به تناسب جزا با عمل، شریكی در ثواب ندارد.

شهادت لسانی به «لا اله الا الله» موجب صیانت جان و مال در دنیا و شهادت قلبی به آن، موجب نجات از عذاب نار و جزای آن، بهشت برین است و این كلمه طیبه مظهرِ رحمتِ رحمانیه و رحیمیه است.

از امام ششم علیه‌السلام روایت شده:

همانا خداوند تبارك و تعالی به عزّت و جلال خود قسم یاد كرده كه اهل توحیدِ خود را هرگز به آتش عذاب نكند (80).

و از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

«ما جزاء من انعم الله عز و جل علیه بالتوحید الا الجنة» (81).

كسی كه این كلمه طیبه ذكر مداوم او باشد، در مقابل امواج سهمگینِ حوادث و وساوس و هوسها، كشتی دل را به لنگر «لا اله الا الله» از گرداب مهالك نجات می دهد:

(الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (82).

و حروف آن به جهر و اخفات ادا می شود، كه جامع ذكر جلی و خفیست و مشتمل بر اسم مقدس «الله» است، كه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است:

كه الله بزرگترین اسم از اسماء خداست و اسمیست كه مخلوقی به آن مسمّی نشده و تفسیرش آن است:

كه اوست كسی كه هر مخلوقی در انقطاع امید از غیر خدا، او را می خواند. (قُلْ أَرَأَیتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَیرَ اللهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنتُمْ صَادِقِینَ \* بَلْ إِیاهُ تَدْعُونَ فَیكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَیهِ إِنْ شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ)(83).

ابو سعید خدری از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت كرده است كه خداوند جل جلاله به موسی فرمود:

یا موسی اگر آسمانها و آبادكننده های آنها (كه مدبّرات امرند) و زمینهای هفتگانه، در یك كفه گذاشته شود و «لا اله الا الله» در یك كفه، آن كفه فزونی می گیرد (84). (یعنی تمام مادیات و مجردات در مقابل این كلمه سبك وزن است.)

## عدل

برای اثبات عدل خداوند متعال ادلّه متعدّدیست كه برخی از آنها ذكر می شود:

1. هر انسانی هر چند كه به دین و آیینی هم مقید نباشد، به حسب فطرت خود، حُسن و خوبی عدل و زشتی و بدی ظلم را درك می كند؛ حتی اگر به ظالم نسبت ظلم بدهند از این نسبت متنفّر و اگر او را عادل بخوانند شاد و مسرور می شود.

شخصِ ستم كاری كه تحت تأثیر شهوت و غضب، تمام همتّش رسیدن به هوسهای نفسانی است، اگر سرو كارش به محكمه بیفتد و قاضی به ملاحظه زور و زر او حق صاحب حقّی را كه خصم آن ظالم است پایمال كند و به نفع آن ستم كار حكم كند، هر چند حكم قاضی موجب خشنودی اوست، ولی عقل و فطرت وی زشتی حكم و پستی حاكم را می یابد و بر عكس اگر قاضی تحت تأثیر آن زور و زر قرار نگیرد و حق و عدالت را مراعات كند، ستم كار از او ناراضی است، ولی فطرت او شخص قاضی و قضاوت او را به دیده احترام و تحسین می نگرد.

پس چگونه ممكن است خداوندی كه بدی ظلم و خوبی عدل را در فطرت انسان نهاده است، آن گونه كه او را به زیور عدل آراسته و از آلودگی به ظلم وارسته كند و به مقتضای: (إِنَّ اللهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاِْحْسَنِ) (85) و (قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ) (86) و (یدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَكَ خَلِیفَةً فِی الاَْرْضِ فَاحْكُمْ بَینَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لاَتَتَّبِعِ الْهَوَی) (87) به عدل فرمان بدهد ولی خود ظالم در ملك و حكمش باشد؟!

2. منشأ ظلم، یا جهل به قُبحِ ظلم، یا عجز از رسیدن به هدف و یا لغو و عبث در كار است و خداوند متعال از جهل و عجز و سفاهت منزّه است.

بنابراین علم و قدرت و حكمتِ لایتناهی ایجاب می كند، كه خداوند متعال عادل و از هر ظلم و قبحی منزّه باشد.

3. ظلم نقص است و اگر خداوند ظالم باشد، لازم می آید تركیب او از كمال و نقصان و وجدان و فقدان و گذشته از این كه این تركیب بدترینِ اقسام تركیب است، مركّب از كمال و نقص، محتاج و محدود است و این دو خاصیت مخلوق است نه خالق.

نتیجه آن كه خداوند عادل است در آفرینش كائنات: (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إلاَّ هُوَ وَ الْمَلَئِكَةُ وَ أُولُواْ الْعِلْمِ قَآئِماً بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ) (88) و در قوانین و احكام:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَینَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَبَ وَ الْمِیزَانَ لِیقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) (89) و همچنین در حساب رسی بندگانش در روز جزا (وَ قُضِی بَینَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یظْلَمُونَ). (90)

عن الصادق علیه‌السلام:

«انه سأله رجل فقال له: إن اساس الدین التوحید و العدل و علمه كثیر و لا بد لعاقل منه، فأذكر ما یسهل الوقوف علیه و یتهیأ حفظه، فقال:

أما التوحید فأن لاتجّوز علی ربك ما جاز علیك و اما العدل فأن لا تنسب الی خالقك ما لامك علیه» (91)

و به هشام بن حكم فرمود:

«الا اعطیك جملة فی العدل و التوحید؟ قال:

بلی جعلت فداك، قال:

من العدل ان لا تتّهمه و من التوحید ان لا تتوهّمه». (92)

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«كل ما استغفرت الله منه فهو منك و كل ما حمدت الله علیه فهو منه». (93)

نبوّت

## نبوّت عامّه

بعد از آن كه وجود خالقِ حكیم ثابت شد، ضرورت وجود نبوّت و نبی ثابت می شود.

نخست ضرورت وجود تعلیم و تربیت الهی بیان می گردد:

برای درك احتیاج بشر به هدایت انبیا، باید خلقت انسان و هدف از این خلقت و عوامل رساننده و بازدارنده از آن هدف را شناخت؛ رسیدگی به عمق این مباحث چنان كه از عنوان بحث پیداست در این مختصر نمی گنجد، ولی به قدر ضرورت به بعضی از جهات اشاره می شود:

اوّل:

انسان موجودیست دارای غرایز مختلف و حیات آدمی از حیات نباتی كه ضعیف ترین مرتبه حیات است شروع می شود تا می رسد به حیات عقلانی.

آدمی مخلوقیست مركّب از طبع و عقل و جسمی با حوایج محدود و جانی با خواسته های نامحدود؛ در ترقّی و تعالی از ملائك بالاتر و در انحطاط و تنزّل از بهائم پست تر.

عن عبدالله بن سنان، قال سألت ابا عبدالله جعفر بن محمّد الصّادق علیهما‌السلام، فقلت: الملائكة افضل ام بنو آدم؟

فقال:

قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام:

ان الله عز و جل ركب فی الملائكة عقلا بلا شهوة و ركب فی البهائم شهوة بلا عقل و ركب فی بنی آدم كلیهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائكة و من غلبت شهوته عقله فهو شر من البهائم. (94)

و این آفرینش آن چنان بدیع است كه بعد از تسویه پیكر او و دمیدن روح مضاف به حق سبحانه و تعالی در او (95)، خلقتی استثنایی از تمام موجودات پیدا كرد، كه عظمت آن از جمله: (ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً ءَاخَرَ فَتَبارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلِقینَ) (96) پیداست.

آدمی درك می كند كه برای زندگی محدود مادّی ساخته نشده است، زیرا حكمت اقتضا می كند كه ابزار متناسب با كار و كیفیت خلقت متناسب با هدف باشد.

اگر زندگی انسان محدود به حیات دنیوی بود برای او ادراك حیوانی و شهوت و غضبی كه جلب ملایمات و دفع منافرات این حیات را بنماید كافی بود و اعطاءِ عقلی كه عاشق علم نامحدود و آراستگی به زیور كمالات اخلاقی و عملیست و فطرتی كه هر مقام و منزلتی پیدا كند تشنه مرتبه بالاتر است، دلیل آن است كه برای زندگی نامحدود ساخته شده چنان كه در حدیث نبوی است:

«ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و انما تنقلون من دار الی دار». (97)

از طرفی حكمت حكیم علی الاطلاق ایجاب می كند كه هر استعدادی كه در نهاد انواع كائنات قرار داده است، عوامل فعلیت آن قابلیت را هم مهیا نماید؛ زیرا افاضه قوّه ای كه هرگز به فعلیت نرسد و طلبی كه به مطلب نایل نشود لغو است.

علم و قدرت نامحدودی كه اگر استعداد ثمر به دانه داده است، آب و خاك و هوایی را هم كه عوامل به ثمر رسیدن دانه در آنهاست آفریده است و اگر به نطفه انسان استعداد اعضا و جوارح مختلف داده است، رحم مادر را برای فعلیت آن استعداد خلق كرده است.

آیا چگونه ممكن است بذر عقل را كه ثمرش علم و عمل است و لطیفه روح را كه استعداد رسیدن به كمال علمی و خُلقی و عملی و معرفة الله بالله را دارد، بیافریند، ولی وسایل به ثمر رسیدن بذر عقل و فعلیت استعداد روح انسان را مهّیا نكند و او را به مقصود از خلقتش هدایت ننماید؟! مگر ممكن است قانون: (اَعْطَی كُلَّ شَیء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی) (98) در مورد انسان تخصیص بخورد؟!

به این جهت ضرورت وجود هدایت الهی برای رسیدن انسان به هدف از خلقت روشن می شود.

دوم:

انسان به مقتضای فطرت خود، در جستجوی سازنده و آفریننده خویش است و می خواهد بداند كیست كه بعد از عدم او را به وجود آورده و این قوا و اعضا و جوارح را به او داده و او را بر سر خوان نعمت خود نشانده است، تا وظیفه عقلی خود را كه شكر آن منعم حقیقیست انجام دهد.

از طرفی ساحت قدسِ او را اجل و اعلا می بیند كه خود با آن كه سرا پا جهل است و خطا و هوس است و هوی، با خداوندی كه خالق حس و محسوس و وهم و موهوم و عقل و معقول است و عظمت جمال و كمال او لایتناهیست و سبّوح و قدّوس از تمام نقایص و قبایح است، رابطه سؤال و جواب برای حل مشكل خود برقرار كند؛ به این جهت وجود واسطه ای لازم است كه با داشتن صورت انسانی كه لازمه ارتباط با خلق است دارای عقلی منزّه از خطا و نفسی مقدّس از هوی و سیرتی الهی كه به قانون تناسب فاعل و قابل لازمه ارتباط با خالق است باشد، تا شایسته آن گردد كه به نور وحی منوّر شود و ابواب معارف الهیه را به روی بشر بگشاید و انسان را از تفریطِ تعطیلِ عقل از معرفت حق سبحانه و تعالی و افراطِ تشبیهِ (99) حق به خلق دور گرداند و به صراط مستقیمِ دینِ قیم هدایت كند:

(وَ أَنَّ هَذَا صِراطِی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذَ لِكُمْ وَصَّیكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ). (100)

سوم:

انسان دارای قدرت فكریست كه می تواند نوامیس و اسرار طبیعت را استكشاف وست خدام كند و همچنین هوی و هوس و شهوت و غضبی دارد كه در اثر حدّشكنی و افزون طلبی كه خاصیت طبیعت آدمیست قناعت پذیر نیست؛ با این خصوصیت، صلاح و فساد زمین وابسته به صلاح و فساد انسان است:

(ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَّرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَیدِی النّاسِ) (101)، بلكه به مقتضای: (وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِی السَّمَوَتِ وَ مَا فِی الاَْرْضِ جَمِیعاً مِّنْهُ إِنَّ فِی ذَلِكَ لاََیت لِّقَوْم یتَفَكَّرُونَ) (102)؛ صلاح و فساد كرات دیگر نیز به صلاح و فساد او بستگی دارد و آنچه اصلاح چنین موجودی را تضمین می كند تنها هدایت الهی است، كه اعتدال فكری او را به عقاید حقّه و اعتدال روحی او را به اخلاق فاضله و اعمال صالحه تأمین می نماید.

چهارم:

زندگانی انسان در اثر احتیاجات گوناگون وابسته به اجتماع است و این وابستگی تأثیر و تأثّر متقابل و در نتیجه حقوق مختلف را ایجاب می كند و بدون احقاق حقوق، حیات اجتماعی قابل بقا نیست و تأمین آن حقوق هم میسّر نیست مگر به وضع و اجرای قوانینی مصون از نقص و خطا و مبرّا بودن مقام وضع و اجرا از تأثّر از مصالح شخصی و انحراف از حق و عدالت و این مهم محقّق نمی شود مگر به وسیله قوانین و مقرّرات و مجریان الهی: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَینَتِ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتَبَ وَ الْمیزَانَ لِیقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). (103)

اكنون كه به این جهات، ضرورتِ هدایت انسان به مبدأ و معاد و هدف از آفرینش ثابت شد و لزوم رسیدن آدمی به كمالِ نظری و عملی و تعدیل هوسهای نفسانی و تأمین حقوق فردی و اجتماعی وی روشن گردید، باید دانست كه این مقاصد جز از طریق وحی و نبوّت میسّر نیست و كفایت این مهمّات از عهده مغز آلوده به خطا و دستِ بسته به قید هوس و هوی ساخته نیست و با چراغ اندیشه و فكر، نقاط ابهامی كه در فطرت اوست روشن نمی شود.

انسانی كه با مشعل افكارِ نوابغ خود به جستجوی اسرار جهان برخاست، ناگهان آنچه در تركیب بدن از عناصر اربعه و پیدایش علل و امراض از چهار طبع مخالف پنداشته بود باطل شد و آنچه نسبت به خلقت جهان از خاك و آب و هوا و آتش و اجرام آسمانی غیر قابل خرق و التیام بافته بود، پنبه شد و روشن گردید:

كه از نزدیكترین موجودات به خود كه تركیب بدن خویش است و علل صحت و مرضش خبر نداشته و آنچه دربارهی نزدیكترین كرات سماوی كه ماه است می پنداشته، خطا بوده است، آیا می تواند چراغ فكرِ این انسان او را به معرفت مبدأ و معاد و موجبات سعادت و شقاوت او هدایت كند؟!

دانش انسانی كه از ادراك اسرار نهفته در دل ذرّه ای عاجز است چگونه می تواند راهنمای آغاز و انجام انسان و جهان و مشگل گشای وی در معرفت مبدأ و معاد و راهنمای سعادت دنیا و آخرت او باشد:

فِیهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَیهِمْ أَنْبِیاءَهُ لِیسْتَأْدُوهُمْ مِیثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ یذَكِّرُوهُمْ مَنْسِی نِعْمَتِهِ وَ یحْتَجُّوا عَلَیهِمْ بِالتَّبْلِیغِ وَ یثِیرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ یرُوهُمْ آیاتِ الْمَقْدِرَة (104)

## خصایص پیغمبر

### اشاره

پیغمبر دارای خصایصیست كه به ذكر دو خصوصیت اكتفا می نماییم:

### الف. عصمت

برای اثبات عصمت انبیا دلایلیست كه به بعضی از آنها اشاره می شود:

1. برای رسیدن هر موجودی به كمالی كه برای آن آفریده شده، سنّت و آیینی است و از مباحث گذشته روشن شد كه سنّت و آیینِ رسیدن انسان به كمالِ مقصودِ از خلقت او، هدایت الهی و دین حق است و تحقّق آن كمال وابسته به تبلیغ و اجرای این سنّت و آیین است و پیغمبر عهدهدار تعلیم و تربیت انسان بر اساس این سنّت است و اگر تخلّفی در تبلیغ و اجرای این سنّت رخ دهد نقض غرض است و تخلّفِ مبلّغ وحی و مربّی به تربیت الهی، یا در اثر خطا و یا در اثر هویست و هر كدام كه باشد مقصود نهایی حاصل نخواهد شد.

نتیجه آن كه كمال هدایت الهی كمال هادی را می طلبد و عصمت سنّت و آیین خداوند كه: (لا یأْتیهِ الْبَطِلُ مِنْ بَینِ یدَیهِ وَ لا مِنْ خَلْفِه) (105) مستلزم عصمت معلّم و مجری سنّت و آیین است.

2. دین از نظر عقلی و نقلی برای آن آمده كه انسان را به حیات طیبه زنده كند:

(مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَر أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیینَّهُ حَیوةً طَیبَةً وَلَنَجْزِینَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا یعْمَلُونَ) (106). آب حیات طیبه انسان ایمان و عمل صالح است كه مجموعه دین را تشكیل می دهد، ومسیر این آب حیات وجود پیغمبر است و اگر مسیر آلوده باشد آب هم آلوده می شود و از آب آلوده حیات طیبه به ثمر نمی رسد.

3. چون حصول غرض از بعثت، به اطاعتِ امر و نهی پیغمبر است و از طرفی اطاعتِ خطا كار و گنهكار جایز نیست، بنابراین معصوم نبودن پیغمبر از خطا و گناه موجب نقض غرض و بطلان نتیجه بعثت است.

4. اگر پیغمبر معصوم از خطا و لغزش نباشد برای امت به صدق و صحّت گفتار او در تبلیغ وحی، یقین حاصل نخواهد شد و اگر معصوم از گناه نباشد با آلودگی به گناه از انظار ساقط می شود و گفتار عالم بی عمل و واعظ غیر متّعظ مؤثّر در نفوس نیست، لذا غرض مقصود از بعثت حاصل نخواهد شد.

5. منشأ خطا و گناه، ضعف عقل و اراده است؛ عقل كاملی كه با اتصال به وحی به حق الیقین رسیده و هر چیز را چنان كه هست می بیند و اراده ای كه جز به اراده خداوند متعال متأثّر نمی شود، مجالی برای خطا و گناه در وجود پیغمبر نمی گذارد.

### ب. معجزه

پذیرفتن هر ادعایی نیازمند به دلیل است و رابطه بین دلیل و مدعا باید به گونه ای باشد كه یقین به حقّانیتِ دعوا قابل انفكاك از دلیل نباشد.

مدّعای پیغمبر سفارت از ناحیه خداوند متعال است و این مدّعا جز به تصدیق گفتار او از ناحیه خداوند ثابت نمی شود؛ معجزه تصدیق عملی خداوند نسبت به ادعای پیغمبر است، زیرا حقیقتِ معجزه امریست كه بدون وساطت سبب عادی به اراده محیط بر اسباب و مسبّبات و تأثیر سبب در مسبّب و تأثّر مسبّب از سبب موجود می شود.

كسی كه ادّعای نبوّت كند و از نظر عقلی صدق او ممكن باشد و همراه این دعوا خارق عادتی از او ظاهر شود گواه قطعی حقّانیت اوست؛ زیرا اگر بر حق نباشد خرق عادت به وسیله او تصدیق كاذب و موجب گمراهی خلق است و ساحت قدس ربوبیت منزّه از آن است.

بحث نبوّت عامّه را به دو حدیث شریف ختم می نماییم:

انّا لما اثبتنا ان لنا خالقاً صانعاً متعالیاً عنا و عن جمیع ما خلق و كان ذلك الصانع حكیماً متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشروه و یحاجهم و یحاجوه، ثبت ان له سفراء فی خلقه، یعبرون عنه الی خلقه و عباده و یدلو نهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی تركه فناء هم، فثبت الامرون و الناهون عن الحكیم العلیم فی خلقه و المعبرون عنه جل و عز و هم الأنبیاء علیهم‌السلام و صفوته من خلقه، حكماء مؤدبین بالحكمة، مبعوثین بها، غیر مشاركین للناس علی مشاركتهم لهم فی الخلق و التركیب فی شیئ من احوال هم، مؤیدین من عند الحكیم العلیم بالحكمة، ثم ثبت ذلك فی كل دهر و زمان مما أتت به الرسل و الأنبیاء من الدلائل و البراهین، لكیلا تخلو أرض الله من حجّة یكون معه علم یدل علی صدق مقالته و جواز عدالته. (107)

امام ششم علیه‌السلام در این حدیث شریف، نسبت به نبوّت مباحثی را طرح فرموده اند كه به بعضی از آنها اشاره می شود:

دلیل ضرورت بعثت انبیا، در جمله: (و كان ذلك الصانع حكیماً متعالیاً) تا جمله «یدُلُّونَهُمْ» ذكر شده است، زیرا هر حركت، سكون، فعل و تَركی كه از آدمی سر می زند، یا برای دنیا و آخرت او نافع است و یا مضّر و یا نه نافع است و نه مضّر و در هر حال انسان محتاج است كه نفع و ضرر و مصلحت و مفسده دنیا و آخرت خود را بداند و این معرفت میسّر نیست مگر از ناحیه ذات محیط به نقش تمامِ حركات، سكنات، افعال و تروك آدمی در حیات دنیوی و اخروی او، كه آفریننده انسان و دنیا و آخرت است و حكمت خالق هدایت را ایجاب می كند و چون دلالت و هدایت او بدون واسطه به جهت تعالی او ممكن نیست، از این رو وجود سفرای الهی لازم است كه: «یدلّو نهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقاؤهم و فی تركه فناء هم».

و به عنایتی كه به عموم مصالح و منافع انسان در تمام عوالم وجود او شده است، امتیاز این برهان از برهان حكما در نبوت كه نظر به مدنی بودن انسان و عدل در معاملات و روابط اجتماعی دارد روشن می شود.

و به استثنایی بودن وجود آنان از جهت اشتراك با خلق و امتیاز از خلق و آنچه بدان اشتراك و اختصاص دارند در جمله: «غیر مشاركین للناس علی مشاركتهم لهم فی الخلق و التركیب فی شیئ من احوال هم» اشاره شده است و در جمله «صفوته من خلقه» به مصطفی بودن پیغمبر از سایر خلق توجّه شده است، كه به آن خلقتِ تصفیه شده بتواند به مقام وساطت بین خالق و خلق نایل شود و رابط بین عالی و دانی باشد و به لطف عبارت «تعبیر از خدا» در جمله: «یعبرون عنه» منزلت پیغمبر را روشن می كند، كه او همچون زبان كه بیانگر ما فی الضمیر است مقاصد خداوند متعال را به خلق منتقل می نماید و این منزلت لازمِ قداست و مستلزم عصمت پیغمبر است.

در جمله «یكون معه علم یدل علی صدق مقالته و جواز عدالته» دلیل لزوم معجزه را برای اثبات نبوّت بیان فرموده است و چون منشأ نبوّت، حكمت حكیم علی الاطلاق و ثمره آن هم حكمت است همانطور كه در قرآن می فرماید:

(قَالَ قَدْ جِئْتُكُم بِالْحِكْمَةِ) (108)، (أُدْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ) (109) به امتیازِ حكمتِ نظری و عملی انبیا عنایت شده است، كه آن مبتنی بر فكر و این به مقتضای: «یعبرون عنه» و «و من عند الحكیم العلیم» سراج منیریست كه بدون احتیاج به تعلیم و تربیت بشری، با ارتباط به نور السموات و الارض روشن شده است:

(یكَادُ زَیتُهَا یضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ). (110)

و با آن كه فرمود:

«حكماء مؤدبین بالحكمة» به فاصله كوتاهی فرمود:

«مؤیدین من عند الحكیم العلیم بالحكمة»؛ در جمله اوّل تأدیب به حكمت و در جمله دوم تأیید به حكمت است و ارتباط حكمت انبیا و مكتب وحی از جهت حدوث و بقا به مقام عندیت حكیم علیم، امتیاز آن حكمت را از اندیشه بشری در حد امتیاز ما عند الله و ما عند الناس روشن می كند و جمله: «و كان ذلك الصانع حكیماً» و وصف انبیا به: «حكماء مؤدبین بالحكمة، مبعوثین بها» مبین اینست كه علّت فاعلی و علّت غایی نبوّت، حكمت و حد وسط بین مبدأ و منتها هم حكمت است:

(یسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَتِ وَ مَا فِی الاَْرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَكِیمِ \* هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الاُْمِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یتْلُواْ عَلَیهِمْ ءَایتِهِ وَ یزَكِّیهِمْ وَ یعَلِّمُهُمُ الْكِتَبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَاَنُواْ مِن قَبْلُ لَفِی ضَلاَل مُّبِین). (111)

همچنین مباحث گرانبهای دیگری در اشارات و لطایف كلام امام علیه‌السلام وجود دارد، كه به جهت رعایت اختصار از ذكر آنها صرف نظر می شود.

امام هشتم علیه‌السلام در بحث نبوّت فرمود:

فان قال:

فَلِمَ وَجَبَ عَلَیهِمْ مَعْرِفَةُ الرُّسُلِ وَ الْإِقْرَارُ بِهِمْ وَ الْإِذْعَانُ لَهُمْ بِالطَّاعَةِ؟ قِیلَ: لِأَنَّهُ لَمَّا أَنْ لَمْ یكُنْ فِی خَلْقِهِمْ وَ قُوَاهُمْ مَا یكْمِلُونَ لمَصَالِحَهُمْ وَ كَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِیاً عَنْ أَنْ یرَی وَ كَانَ ضَعْفُهُمْ وَ عَجْزُهُمْ عَنْ إِدْرَاكِهِ ظَاهِراً لَمْ یكُنْ بُدٌّ مِنْ رَسُولٍ بَینَهُ وَ بَینَهُمْ مَعْصُومٍ یؤَدِّی إِلَیهِمْ أَمْرَهُ وَ نَهْیهُ وَ أَدَبَهُ وَ یقِفُهُمْ عَلَی مَا یكُونُ بِهِ احراز مَنَافِعِهِمْ وَ دفع مَضَارِّهِمْ إِذْ لَمْ یكُنْ فِی خَلْقِهِمْ مَا یعْرِفُونَ بِهِ مَا یحْتَاجُونَ إِلَیهِ مِنْ مَنَافِعِهِمْ وَ مَضَارِّهِمْ (112)

## نبوّت خاصّه

### اشاره

چون رسالت پیغمبر خاتم، رسالتیست برای هر زمان و آن حضرت خاتمِ پیغمبران است، معجزه آن حضرت باید معجزه ای ماندگار باشد.

از طرفی محیط بعثت آن حضرت، محیط مسابقه در سخن از جهت فصاحت و بلاغت بوده و مراتب و منازل نخبگان جامعه در آن زمان، به مراتبِ فصاحت و بلاغت در نثر و نظم معین می شد.

این دو خصوصیت ایجاب كرده است كه قرآن مجید از جهات مختلف در لفظ و معنی، دلیل بر نبوّت و سفارت آن جناب باشد، كه به بعضی از آنها اشاره می شود:

### 1. عجز بشر از آوردن همانند قرآن

ظهور پیغمبر اسلام در زمان و مكانی بود كه ملّت هایی متفّرق با عقایدی متشتّت زندگی می كردند، عده ای مادّی و منكر مبدأ متعال بودند و آنان هم كه به ماورای طبیعت و مادّه معتقد بودند، گروهی به پرستش اصنام و بتها و گروهی به پرستش اجرام آسمانی سرگرم بودند و كسانی هم كه از پرستش بت و اجرام آسمانی بر كنار بودند به مجوسیت و یهودیت و نصرانیت گرویده بودند.

از طرفی شاهنشاه ایران و هرقل روم به استعمار و استثمار ملل ضعیف یا به جنگ و كشتار مشغول بودند.

در چنین روزگاری پیغمبر اسلام، پرچم ایمان به غیب و توحید را بر افراشت و جهانیان را به عبودیت خدا و گسستن زنجیرهای كفر و ظلم دعوت نمود و سلاطین م تكبّر و متجبّر از پادشاه ایران و امپراطور روم تا ملوك غسان و حیره را به عبودیت خدا و پذیرفتن اسلام و تسلیم در مقابل آیین خدا و سر سپردن به حق و عدالت فرا خواند.

و با ثنویت مجوس و تثلیث نصاری و نسبتهای ناروای یهود به خدا و انبیا و رسوم و عادات جاهلیت كه به توارث از آباء واجداد ریشه در عمق وجود مردم جزیرة العرب داشت در افتاد و یك تنه با همه ملل و امم به مقابله برخاست و گذشته از سایر معجزات، برهان نبوّت خود را قرآن قرار داد و با تحدّی به این كتاب قدرتهای ملوك و سلاطین و احبار یهود و قسّیسین نصاری و عموم بت پرستان را به مقابله طلب كرد:

(وَ إِنْ كُنْتُمْ فی رَیب مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا فَاْتُوا بِسُورَة مِّنْ مِّثْلِه وَ ادْعُوا شُهَدَآءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَدِقینَ). (113)

بدیهیست كه با تعصّبات عامّه مردم نسبت به عقایدشان و با تصلّب روحانیین مذاهب بر حفظ پیروانشان و با احساس خطر سلاطین از بیداری رعایاشان، اگر قدرت داشتند، در مقابله با قرآن درنگ نمی كردند.

با وجود دانشمندان و شاعران و سخنورانی كه اَعلام فصاحت و بلاغت بودند و بازار عكّاظ را میدان مسابقه قرار می دادند و شعر برنده مسابقه را به افتخار او بر خانه كعبه می آویختند، اگر قدرت معارضه داشتند آیا در این مسابقه كه بُرد و باخت دنیا و دین آنها در كار بود چه می كردند؟

سر انجام چاره ای ندیدند جز آن كه گفتار او را به سحر تعبیر كنند:

(اِنْ هذَآ إِلاَّ سِحْرٌ مُّبینٌ). (114)

و به این جهت ابوجهل به نزد ولید بن مغیره كه مرجع و ملجأ فصحای عرب بود رفت و از او درخواست كرد كه نظر خودت را نسبت به قرآن بگو، گفت:

فما اقول فیه فوالله ما منكم رجل اعلم بالاشعار منّی و لا اعلم برجزه منّی و لا بقصیده و لا باشعار الجن و الله ما یشبه الذی یقول شیئاً من هذا و و الله ان لقوله لحلاوة و انّه لیحطم ما تحته و انّه لیعلو و لا یعلی. قال ابوجهل: و الله لا یرضی قومك حتی تقول فیه. قال:

فدعنی حتّی افكّر فیه، فلمّا فكّر، قال:

هذا سحر یأثره عن غیره. (115)

خودِ این، دلیل بر تسلیم در مقابل اعجاز قرآن است، زیرا سحر منتهی به اسباب عادیست و از حیطه قدرت بشر خارج نیست و ساحران و كاهنانِ زبر دست در جزیرة العرب و ممالك همجوار آن فراوان بودند، كه به شهادت تاریخ، كمال مهارت را در فنون سحر و كهانت داشتند؛ با این حال تحدّی پیغمبر به قرآن و عجز تمام آنان از مقابله با این كتاب در تاریخ ثبت شد و به جای معارضه با قرآن، به تطمیع آن حضرت به مال و مقام متوّسل شدند و چون اثر نكرد به قصد جان او برخاستند.

### 2. هدایت قرآن

اشاره

در زمانی كه گروهی به ماورای طبیعت معتقد نبودند و روزگارِ بی شعور و ادراك را متصرّف در نظام بهت انگیز وجود می پنداشتند و آنها كه معتقد به ماورای طبیعت بودند معبودهایی به صورت بتهای گوناگون می پرستیدند و كسانی هم كه دین آسمانی داشتند به استناد كتب تحریف شده خالق را به اوصاف خلق متصّف می پنداشتند و در محیطی كه تاریخ گواه نهایت انحطاط فكری و اخلاقی و عملی مردم آن محیط است، درس نخوانده و استاد ندیده ای برخاست و در مقابل هر پرتگاهی از ضلالت، شاهراهی از هدایت ترسیم نمود؛ بشر را به پرستش خداوندی دعوت كرد كه از هر نقصی منزّه است و هر كمال و جمالی از او و هر حمد و ثنایی برای اوست و جز او هیچ موجودی سزاوار پرستش نیست و او بزرگتر از آن است كه بتوان او را به حدّی تحدید و به وصفی وصف نمود:

«سُبْحَنَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ». (116)

در روزگاری كه خالقِ معدود و عدد و منزّه از همسر و فرزند را به تركیب و تثلیث و احتیاج و تولید نسبت دادند و برای او همتا تصور می نمودند، قرآنْ خداوند را از تمام این اوهام تقدیس كرد و به احدیت ستود كه او از تركیب عقلی و وهمی و حسّی منزّه است و او بی نیاز از هر كس و هر چیز است، بلكه هر چه و هر كس جز او نیازمند به اوست؛ تولید به تمام معنای كلمه چه عقلی و چه حسّی در ساحت قدس او راه ندارد، بلكه موجودات به قدرت او موجود و به مشیت او مخلوقند و برای او همتایی در ذات و صفات و افعال نیست.

در قرآن مجید هر چند متجاوز از هزار آیه در معرفت الله و صفات علیا و اسمای حُسنی وجود دارد، ولی تدبّر یك سطر آن، عظمت این هدایت را روشن می كند:

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ یلِدْ وَ لَمْ یولَدْ \* وَ لَمْ یكُنْ لَّهُ كُفْواً أَحَدٌ).

كلمات اهل بیت رسالت، مفاتیح خزاین معرفت است و به دو حدیث اكتفا می شود:

امام ششم علیه‌السلام فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی خلو من خلقه و خلقه خلو منه و كل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله عز و جل فهو مخلوق و الله خالق كل شیء تبارك الذی لیس كمثله شیء». (117)

امام پنجم علیه‌السلام فرمود:

«كلّما میزتموه بأوهامكم فی أدق معانیه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إلیكم». (118)

عظمت هدایت قرآن به معارف الهیه، با مراجعه به عهد عتیق و جدید (كتب آسمانی یهود و نصاری) كه مبنای اعتقاد صدها میلیون یهود و نصاریست آشكار می گردد و در این جا چند نمونه ذكر می شود.

برخی از اعتقادات یهودیان

سفر تكوین (پیدایش) باب دوم:

«و در روز هفتم خدا از همه كار خود كه ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم از همه كار خود كه ساخته بود آرامی گرفت، پس خدا روز هفتم را مبارك خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا كه در آن آرام گرفت از همه كار خود كه خدا آفرید و ساخت ... و خداوند خدا آدم را أمر فرموده گفت:

از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، امّا از درخت معرفت نیك و بد، زنهار نخوری، زیرا روزی كه از آن خوردی هر آینه خواهی مُرد. »

سفر تكوین (پیدایش) باب سوم:

«و مار از همه حیوانات صحرا كه خداوند خدا ساخته بود هشیارتر بود و به زن گفت:

آیا خدا حقیقتاً گفته است كه از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت:

از میوه درختان باغ می خوریم لكن از میوه درختی كه در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس مكنید مبادا بمیرید. مار به زن گفت:

هر آینه نخواهید مُرد، بلكه خدا می داند در روزی كه از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیك و بد خواهید بود و چون زن دید كه آن درخت برای خوراك نیكوست و به نظر خوش نما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.

آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند كه عریانند، پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند و آواز خداوند خدا را شنیدند كه در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان كردند و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت:

كجا هستی؟ گفت:

چون آواز تو را در باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا كه عریانم، پس خود را پنهان كردم.

گفت:

كه تو را آگاهانید كه عریانی؟ آیا از آن درختی كه تو را قدغن كردم كه از آن نخوری، خوردی ...».

در آیه 22 از همین باب آمده است:

«و خداوند خدا گفت:

همانا انسان مثل یكی از ما شده است كه عارف نیك و بد گردیده، اینك مبادا دست خود را دراز كند و از درخت حیات نیز گرفته، بخورد و تا به ابد زنده ماند. »

در باب ششم، آیه 6 و 7 آمده است:

«و خداوند پشیمان شد كه انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت:

انسان را كه آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون كه متأسّف شدم از ساختن ایشان. »

اكنون به بعض جهات در این آیات اشاره می شود:

الف: خداوند متعال بشر را خلق كرده و به او عقلی داده است كه خوب و بد را بشناسد و او را برای علم و معرفت آفریده است، چگونه او را از معرفت خوب و بد نهی می كند؟!

و هدایت قرآن این است:

(قُلْ هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یعْلَمُونَ إِنَّمَا یتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الاَْلْبَبِ) (119)، (إِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِینَ لا یعْقِلُونَ). (120)

آیات قرآن در ترغیب به علم، معرفت، تعقّل، تفكّر و تدبّر بیش از آن است كه در این مختصر ذكر شود.

ب: كسی كه می گوید اگر از درخت نیك و بد بخوری خواهی مُرد و آدم و همسرش می خورند و نمی میرند، یا می داند كه نمی میرند پس دروغگوست و یا نمی داند پس نادان است و دروغگو و نادان چگونه سزاوار نام خداوند است؟!

عجب تر آن كه مار آدم و زنش را به استفاده از درخت معرفتِ نیك و بد هدایت می نماید و دروغ خدا را بر آن دو آشكار و حیله و نیرنگ خدای ساختگی را بر آنها نمایان می كند؟!

ولی نمونه هدایت قرآن نسبت به علم خداوند این است:

(یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا یحِیطُونَ بِشَیء مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَآءَ) (121)، (لا یعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّة) (122)، (إِنَّمَآ إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِی لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَیء عِلْماً) (123)، (قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِی یعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوَراً رَّحِیماً) (124)، (لاَجَرَمَ أَنَّ اللَّهَ یعْلَمُ مَا یسِرُّونَ وَ مَا یعْلِنُونَ) (125)، (هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلِمُ الْغَیبِ وَ الشَّهَدَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ). (126)

ج: موجود محدودی كه آدم را در میان درختان باغ گم می كند و می گوید:

كجا هستی؟ تا به آواز آدم او را پیدا كند و درختان باغ مانع دید او می شوند، چگونه می تواند رب العالمین و عالم السّر و الخفّیات و خالق كون و مكان و محیط بر زمین و آسمان باشد؟!

و نمونه هدایت قرآن این است:

(وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَیبِ لا یعْلَمُهَآ إِلاَّ هُوَ وَ یعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَة اِلاَّ یعْلَمُهَا وَ لاَحَبَّة فی ظُلُمَتِ الاَْرْضِ وَ لا رَطْب وَ لاَیابِس اِلاَّ فِی كِتَب مُّبین). (127)

د: به جای هدایت به توحید و تنزیه خداوندی كه: (لَیسَ كَمِثْلِهِ شَیءٌ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ) (128) به شرك و تشبیه دلالت می كند و می گوید:

«... خدا گفت همانا انسان مثل یكی از ما شده است كه عارف نیك و بد گردیده ...».

ه: به خداوند نسبت پشیمانی از آفرینش آدم می دهد، كه جاهل از عاقبت كار خویش بوده است، آیا نسبت جهل به خداوند متعال كه مستلزم محدودیت ذات و مخلوقیت خالق و تركّب حق متعال از نور علم و ظلمت جهل است، با كتاب آسمانی راهنمای بشر به خدا چگونه سازگار است؟!

و هدایت قرآن این است:

(أَلا یعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ) (129)، (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَئِكَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الاَْرْضِ خَلِیفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یفْسِدُ فِیهَا وَ یسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ). (130)

و: به خداوند نسبت حزن و اندوه و تأسّف داده كه از لوازم جسمیت و جهل و عجز است و هدایت قرآن این است:

(سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ \* لَهُ مُلْكُ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضِ یحْییوَ یمِیتُ وَ هُوَ عَلَی كُلِّ شَیء قَدِیرٌ \* هُوَ الاَْوَّلُ وَ الاَْخِرُ وَ الظَّهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَیء عَلِیمٌ). (131)

برخی از اعتقادات اختصاصی مسیحیان

رساله اوّل یوحنّای رسول باب پنجم:

«هر كه ایمان دارد كه عیسی مسیح است، از خدا مولود شده است و هر كه والد را محبّت می نماید مولود او را نیز محبّت می نماید ... كیست آن كه بر دنیا غلبه یابد جز آن كه ایمان دارد كه عیسی پسر خداست، همین است او كه به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح نه به آب فقط بلكه به آب و خون و روح است آن كه شهادت می دهد زیرا كه روح حق است، زیرا سه هستند كه شهادت می دهند، یعنی روح و آب و خون و این سه یك هستند».

انجیل یوحنّا باب اوّل، از آیه اوّل:

«در ابتدا كلمه بود و كلمه نزد خدا بود و كلمه خدا بود، همان در ابتدا نزد خدا بود، همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت، در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریكی می درخشد و تاریكی آن را در نیافت، شخصی از جانب خدا فرستاده شد، كه اسمش یحیی بود، او برای شهادت آمد، تا بر نور شهادت دهد، تا همه به وسیله او ایمان آورند، او آن نور نبود، بلكه آمد تا بر نور شهادت دهد، آن نور حقیقی بود كه هر انسان را منوّر می گرداند و در جهان آمدنی بود، او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت، به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند و امّا به آن كسانی كه او را قبول كردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر كه به اسم او ایمان آورد، كه نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلكه از خدا تولّد یافتند و كلمه جسم گردید و میان ما ساكن شد، پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. »

انجیل یوحنّا باب ششم از آیه 51: «من هستم آن نان زنده كه از آسمان نازل شد، اگر كسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی كه من عطا می كنم جسم من است كه آن را به جهت حیات جهان می بخشم، پس یهودیان با یكدیگر مخاصمه كرده، می گفتند:

چگونه این شخص می تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم، عیسی بدیشان گفت:

آمین آمین به شما می گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید و هر كه جسد مرا خورد و خون مرا نوشید حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم بر خیزانید، زیرا كه جسد من خوردنی حقیقی و خون من آشامیدنی حقیقی است، پس هر كه جسد مرا می خورد و خون مرا می نوشد در من می ماند و من در او، چنان كه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین كسی كه مرا بخورد او نیز به من زنده می شود. »

انجیل یوحنّا باب دوم از آیه 3: «و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت:

شراب ندارند، عیسی به وی گفت:

ای زن مرا با تو چه كار است، ساعت من هنوز نرسیده است، مادرش به نوكران گفت:

هر چه به شما گوید بكنید و در آن جا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند، كه هر یك گنجایش دو یا سه كیل داشت، عیسی بدیشان گفت:

قدحها را از آب پر كنید و آنها را لبریز كردند، پس بدیشان گفت:

ال آن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند و چون رئیس مجلس آن آب را كه شراب گردیده بود بچشید و ندانست كه از كجاست، لیكن نوكرانی كه آب را كشیده بودند می دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت:

هر كسی شراب خوب را اوّل می آورد و چون مست شدند بدتر از آن، لیكن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی و این ابتدای معجزاتیست كه از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر كرد و شاگردانش به او ایمان آوردند».

اكنون به بعض جهات در این آیات اشاره می شود:

الف: از اصول عقاید نصاری كه مورد اتفّاق است اعتقاد به تثلیث است و از طرفی در انجیل یوحنّا باب هفدهم آیه سه، می گوید:

«و حیات جاودانی اینست كه تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را كه فرستادی بشناسند. »

از این رو كه اصل مسلّم نزد آنان اعتقاد به اقانیم ثلاثة است و چون در انجیل یوحنّا خدا به وحدت حقیقی وصف شده، آنچنان كه در رساله اوّل یوحنّا ذكر شده است «كه هر سه یك هستند» چاره ندیدند بین توحید و تثلیث جمع كنند و بگویند:

ممتازند حقیقتاً و متحدند حقیقتاً.

و این عقیده به دلایلی باطل است كه به بعضی از آنها اشاره می شود:

1. مراتب اعداد مانند یك و سه ضدّین هستند و اجتماع ضدّین محال است، چگونه ممكن است كه یك، سه باشد و در عین حال هر سه، یك باشند.

2. عقیده به تثلیث مستلزم اعتقاد به پنج خداست و همچنین تا غیر متناهی بر عدد افزوده می شود چنان كه در بحث توحید گذشت و بنابراین مسیحیان چاره ندارند به خدایان غیر متناهی ایمان بیاورند.

3. تثلیث مستلزم تركیب است و تركیب مستلزم احتیاج به اجزا و تركیب كننده اجزاست.

4. عقیده به تثلیث مستلزم اتصاف خالق عدد به مخلوق است، زیرا عدد و معدود هر دو مخلوقند و خداوند از معدود بودن حتی از وحدت عددیه منزّه است:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلثَة وَ مَا مِنْ إِلَه إلاَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ إِن لَّمْ ینْتَهُوا عَمَّا یقُولُونَ لَیمَسَّنَّ الَّذِینَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ). (132)

و آنان به صراحت عیسی را فرزند خدا خواندند، ولی قرآن فرمود:

(مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ كَانَا یأْكُلاَنِ الطَّعَامَ انظُرْ كَیفَ نُبَینُ لَهُمُ الاَْیتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّی یؤْفَكُونَ) (133) و جمله «كَانَا یأْ كُلاَنِ الطَّعَامَ» اشاره به اینست كه موجودِ محتاج به طعامی كه مجذوب و مدفوع است شایسته عبادت نیست.

ب: اعتقاد به این كه عیسی كلمه بود و كلمه خدا بود و آن كلمه كه خدا بود در این جهان آمد و جسم شد و نان شد و با گوشت و خون پیروان خود متحد شد و نخستین معجزه ای كه از او سر زد، آن بود كه آب را شراب كرد و كسی كه برای تكمیل عقول آمده، اعجاز او موجب مستی و زوال عقل شد؛ آیا با كدام عقل و منطق سازگار است؟!

ج: از طرفی عیسی را خدا دانستند و از طرفی در كتاب دوم سموئیل باب یازدهم نسبت زنا با زن شوهردار به داوود پیغمبر دادند، كه داوود با آن زن زنا كرد و زن از او آبستن شد، سپس شوهر او را به جنگ فرستاد و به فرمانده سپاه نوشت كه شوهرِ آن زن را در پیشاپیش جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس بروید، تا زده شده و بمیرد و به این وسیله زنِ او را به خانه خود آورد و نسب عیسی را در انجیل متی باب اوّل به این ازدواج رساندند و داوود پیغمبر و صاحب كتاب زبور را به چنین جنایتی متهّم كردند.

هدایت قرآن بود كه خداوند عالم را از این اوهام تنزیه و اعتقاد به عیسی بن مریم را از تفریط كسانی كه او را فرزند زنا دانستند و افراط كسانی كه او را فرزند خدا دانستند تقدیس كرد و فرمود:

(وَ اذْكُرْ فِی الْكِتَبِ مَرْیمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَاناً شَرْقِیاً) (134)، تا آن جا كه فرمود:

(قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ ءَاتنِی الْكِتبَ وَ جَعَلَنِی نَبِیاً) (135) و قداست داوود را به آن جا رساند كه فرمود:

(یدَاُودُ إِنَّا جَعَلْنَكَ خَلِیفَةً فِی الاَْرْضِ) (136) و به پیغمبر خاتم فرمود:

(إِصْبِرْ عَلَی مَا یقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الاَْیدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ). (137)

این نمونه ای از هدایت قرآن در معرفت خدا بود.

نمونه تعلیمات قرآن مجید در سعادت انسان نیز از این قرار است:

در مقابل امتیاز به زور، زر، نژاد، قبیله و رنگ پوست، كمالات انسانی را ملاك فضیلت قرار داد و فرمود:

(یأَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُم مِّنْ ذَكَر وَ أُنْثَی وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَیكُمْ إِن اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ). (138)

افكار فاسد به شرب مسكرات و اقتصاد بیمار به شیوع قمار و ربا را به این آیات اصلاح و معالجه كرد:

(یأَیهَا الَّذینَ ءَامَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیسِرُ وَ الاَْنْصَابُ وَ الاَْزْلَمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیطَنِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (139)، (وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَواْ) (140)، (وَ لا تَاْكُلُواْ أَمْوَلَكُمْ بَینَكُمْ بِالْبَطِلِ). (141)

جان آدمی را به این آیات بیمه نمود:

(وَ لا تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ) (142)، (وَ مَنْ أَحْیاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحْیا النَّاسَ جَمِیعاً). (143)

باب ظلم و تعدّی زبر دستان را به زیر دستان سد نمود و درِ عدل و احسان را به روی مردم گشود و فرمود:

(فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَیهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیكُمْ) (144)، (وَ أَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیكَ وَ لاَتَبْغِ الْفَسَادَ فِی الاَْرْضِ) (145)، (إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاِْحْسَانِ). (146)

و در زمانی كه با زنان معامله حیوان می كردند، فرمود:

(وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (147)، (وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ). (148)

و از هر گونه خیانتی جلوگیری كرد و فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّواْ الاَْمَنَتِ إِلَی أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُم بَینَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ). (149)

و وفا به عهد و پیمان را از علایم ایمان شمرد و فرمود:

(وَ الَّذِینَ هُمْ لاَِمَنَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَعُونَ) (150)، (وَ أَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُلاً). (151)

وامّت را به (یؤْتِی الْحِكْمَةَ مَن یشَآءُ وَ مَن یؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْأُوتِی خَیراً كَثِیراً) (152) آنچنان از ذلّت جهل و سفاهت نجات داد كه مشعل داران علم و حكمت در جهان شدند.

پیروان خود را به هر خوبی امر و از هر بدی نهی كرد و طیبات و پاكیزه ها را بر آنان حلال و خبائث را بر آنها حرام نمود و آنان را از هر قید و بندی كه برخلاف فطرت خود را به آن گرفتار كرده بودند آزاد كرد (اَلَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الاُْمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّوْرَیةِ وَ الاِْنْجِیلِ یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهَیهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَ یحِلُّ لَهُمُ الطَّیبَتِ وَ یحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبَئِثَ وَ یضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الاَْغْلَلَ الَّتِی كَانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذِینَ ءَامَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (153).

با وسعت دایره معروف نسبت به عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه و دایره منكر نسبت به عقاید باطله و اخلاق رذیله و اعمال فاسده، امر به معروف و نهی از منكر را وظیفه تمام مؤمنین و مؤمنات قرار داد و فرمود:

(وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیآءُ بَعْض یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ یقِیمُونَ الصَّلَوةَ وَ یؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ یطِیعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُوْلَئِكَ سَیرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَكِیمٌ) (154) و از طرفی فرمود:

(یأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لا تَفْعَلُونَ) (155) و به این دو آیه راه رسیدن هر فردی را به حكمت و عفّت و شجاعت و عدالت در جمیع امور و تشكیل مدینه فاضله به تمام فضایل انسانیت نشان داد.

این نمونه ها شعاعی از آفتاب هدایت قرآن بود و هدایت این كتاب در جمیع معارف الهیه و ارشاد انسان به سعادت دنیا و آخرت، نیازمند به مطالعه اسرار آیات قرآن در عقاید، اخلاق، عبادات، معاملات و سیاسات است كه محتاج به تحریر كتابهای مفصّل است.

### 3. خبرهای غیبی قرآن

كسی كه از جانب خداوند ادعای رسالت برای هدایت بشر تا قیامت را دارد، دشوارترین امر برای او اخبار از آینده است، كه یك در میلیارد هم اگر احتمال تخلّف بدهد، از جهت عظمت محتمل كه موجب انهدام بنیان آیین او می شود باید جانب احتیاط را رعایت كند، ولب فرو بندد و اگر دیدیم كه او با یقین و نهایت اعتماد و اطمینان خاطر به وقوع امری در آینده خبر می دهد و آنچه را خبر داده محقّق می شود، اخبار او كاشف از اتصال او به علم محیط به زمان و زمانیات است.

بعضی از اخبار غیبیه قرآن از این قرار است:

الف: اخبار به غلبه روم بعد از مغلوب شدن آنان: (الم \* غُلِبَتِ الرُّومُ \* فِی أَدْنَی الاَْرْضِ وَ هُم مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیغْلِبُونَ) (156) و این اخبار در زمانی بود كه كسی شكست ایران و پیروزی روم را تصوّر نمی كرد، چنان كه در كتب تاریخ مسطور است.

ب: اخبار به باز گشت آن حضرت به مكّه: (إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیكَ الْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَی مَعَاد). (157)

ج: تمهید و توطئه منافقین برای سوء قصد به جان او و اخبار به حفظ و نگهداری او: (یأَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مآ أُنْزِلَ إِلَیكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ). (158)

د: اخبار به فتح مكّه و دخول مسلمین در مسجدالحرام با اخبار از خصوصیت روحی و جسمی آنان: (لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنینَ مُحَلِّقِینَ رُءُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِینَ لا تَخَافُونَ). (159)

ه: بعد از مراجعه از غزوه تبوك در مورد منافقین این آیه نازل شد:

(فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِی أَبَداً وَ لَن تُقَاتِلُواْ مَعِی عَدُوّاً) (160) و آن چنان شد كه آیه خبر داده بود.

و: در جنگ بدر كه كفّار به جمعیت خود مغرور بودند و نصرت خود را مسلّم می پنداشتند، این آیه نازل شد:

(أَمْ یقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُّنتَصِرٌ \* سَیهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یوَلُّونَ الدُّبُرَ). (161)

ز: قبل از فتح خیبر و دستیابی مسلمین به غنایم و در روزگاری كه در خاطره آنان تسلّط بر خزاین ایران و ممالك دیگر خطور نمی كرد، این آیات نازل شد:

(لَقَدْ رَضِی اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یبَایعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنَزَلَ السَّكِینَةَ عَلَیهِمْ وَ أَثَبَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً \* وَ مَغَانِمَ كَثِیرَةً یأْخُذُونَهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَكِیماً \* وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِیرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَیدِی النَّاسِ عَنكُمْ وَ لِتَكُونَ ءَایةً لِّلْمُؤْمِنِینَ وَ یهْدِیكُمْ صِرَطاً مُّسْتَقِیماً \* وَ أُخْرَی لَمْ تَقْدِرُواْ عَلَیهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَی كُلِّ شَیء قَدِیراً). (162)

ح: هنگامی كه فرزندش از دنیا رفت عاص بن وائل گفت:

همانا محمّد ابتر است پسری ندارد كه قائم مقام او باشد و وقتی مُرد، یاد او منقطع خواهد شد، پس این سوره نازل گردید:

(إِنَّآ أعْطَینَكَ الْكَوْثَرَ \* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الاَْبْتَرُ) (163) و بدین وسیله خبر داد كسی كه آن حضرت را ابتر خواند نسلش منقرض خواهد شد، ولی نسل آن حضرت باقی خواهد ماند. (164)

### 4. احاطه به اسرار خلقت

در روزگاری كه دانش بشر اجرام آسمانی را بسیط می پنداشت و حركت در آنها را تصوّر نمی كرد، قرآن مجید از حركت كواكب در مدارها خبر داد:

(لا الشَّمْسُ ینْبَغِی لَهآ أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لا الَّیلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فی فَلَك یسْبَحُونَ). (165)

در زمانی كه از عموم قانون زوجیت نسبت به اشیا خبری نبود، فرمود:

(وِ مِنْ كُلِّ شَیء خَلَقْنَا زَوْجَینِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ). (166)

و در آن زمان كه احتمال وجود جنبنده ای در كرات دیگر نبود، فرمود:

(وَ مَا بَثَّ فِیهمَا مِن دَآبَّة). (167)

همچنین از تلقیح نباتات ماده به نطفه نر، به وسیله وزش باد خبر داد:

(وَ أَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَوَاقِحَ). (168)

و در زمانی كه اجرام آسمانی را بسایط و خلقت آنها را جداگانه از اجرام زمینی می دانستند و از رتق و فتق عالم خبری نداشتند، فرمود:

(أَوَ لَمْ یرَالَّذِینَ كَفَرُواْ أَنَّ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ كَانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَهُمَا). (169)

و در عصری كه بشر از گسترش جهان خبر نداشت فرمود:

(وَالسَّمَآءَ بَنَینَهَا بِأَیید وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ). (170)

و در زمانی كه پندار دانشمندان بر عدم خرق و التیام اجسام فلكی بود و كسی تصوّر نفوذ انسان را در آنها نمی كرد، این آیه نازل شد:

(یمَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الاِْنْسِ إِنِ اِسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّموَاتِ وَ الاَْرْضِ فَانْفُذُوا لاَتَنْفُذُونَ اِلاَّ بِسُلْطَن). (171)

وجود آیاتی در اسرار كائنات كه قسمتی از آن ذكر شد، حكایت از نزول این كتاب از نزد خالق متعال می كند.

### 5. جاذبه قرآن

هر انسان منصفی كه با زبان قرآن آشنا باشد، اعتراف می كند كه در قرآن روح و جاذبه ایست كه هر سخنی هر چند تمام معیارهای بلاغت از لطایف معانی و بیان و بدیع در آن اعمال شده باشد، باز هم نسبتش به قرآن نسبت گُل مصنوعی به گُل طبیعی و نسبت مجسمه انسان به انسان جاندار است.

### 6. عدم اختلاف در قرآن

تردیدی نیست كه انسان در اثر تكامل فكری، اعمال و اقوالش یكنواخت نخواهد بود و هر دانشمندی آثار علمی او در مراحل مختلف زندگیش اختلاف پیدا می كند، هر چند متخصص در یك فن بوده و وسایل تمركز افكار هم برای او فراهم باشد، زیرا با تحوّل فكر، آثار آن هم متحوّل می شود.

قرآن كتابیست مشتمل بر فنونی از معرفت مبدأ و معاد، آیات آفاق و انفس، روابط انسان با خالق و خلق، وظایف فردی و اجتماعی، قصص امم گذشته و احوال انبیا كه با وجود جمیع وسایل پریشانی فكر از ناحیه ابتلا به مشركین در مكّه و از ناحیه جنگ با كفّار و كید و مكر منافقین در مدینه، از زبان درس نخوانده و استاد ندیده ای تلاوت شده است.

با در نظر گرفتن تمام این عوامل، طبیعیست كه چنین كتابی از بیان چنین كسی، می بایست مشتمل بر اختلافات زیادی باشد؛ به این جهت عدم اختلاف، كاشف از نزول آن از افق برتر از فكر انسان است، كه مقام وحی مقدّسِ از جهالت و غفلت است:

(أَفَلا یتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فیهِ اخْتِلَفاً كَثیراً).(172)

### 7. تربیت عینی و عملی قرآن

اگر كسی ادعا كند كه من سر آمد طبیبان جهان هستم، برای اثبات این دعوی دو راه وجود دارد:

یكی این كه كتابی در طب ارائه دهد كه علل امراض و دارو و درمان آنها را به گونه ای بنگارد كه مانندش در كتب طب یافت نشود.

دیگر آن كه مریضی را كه مرض تمام قوا و اعضای او را فرا گرفته و در آستانه مرگ است و طبیبان از علاج او عاجز شده اند به او بسپارند و او بر آن تن لباس صحّت و عافیت بپوشاند.

پیغمبران طبیبان فكر و جان و معالجان امراض انسانیت انسان می باشند و پیغمبر اسلام سر آمد این طبیبان است.

دلیل علمی او قرآنی است كه مانندش را در بیان علل امراض فكری و اخلاقی و عملی انسان و درمان آنها نمی توان یافت كه نمونه مختصری از آن در مبحث هدایت قرآن ذكر شد و دلیل عملی آن نیز اینست كه او در جامعه ای مبتلا به بدترین امراضِ آدمیت ظهور كرد؛ جامعه ای كه از جهت فكری به حدّی تنزّل كرده بودند كه هر قبیله ای برای خود بتی داشت، بلكه خانواده ها از خرما و حلوا برای خود معبودی می ساختند كه صبحگاه او را سجده می كردند و هنگام گرسنگی اله خود را می خوردند.

آفتِ افكارِ آنان را به مرهم معرفت و ایمان، چنان معالجه نمود كه خالق جهان را این گونه ستایش كردند:

(اَللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَی الْقَیومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِی السَّمَوَتِ وَ مَا فِی الاَْرْضِ مَن ذَا الَّذِی یشْفَعُ عِنَدُه إِلاَّ بِإِذْنِهِ یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا یحِیطُونَ بِشَیء مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَآءَ وَسِعَ كُرْسِیهُ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ وَ لا یؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ) (173) و در مقابل او به خاك افتاده و گفتند:

«سبحان ربّی الاعلی و بحمده».

و از جهت عاطفی از حیوانات پست تر بودند، كه پدر با دست خود، دختر خود را با قساوت، زنده به گور می كرد. (174) پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عاطفه انسانی را در آن قوم آن چنان زنده كرد كه در فتح مصر، مسلمانان دیدند در یكی از خیمه ها مرغی آشیانه كرده است، لذا به هنگام رحیل برای آن كه لانه مرغ و جوجه ویران نشود خیمه را بر جای نهادند و رفتند و بدین جهت شهر بنا شده در آن منطقه را فسطاط نامیدند. (175)

تطاول اغنیا را بر فقرا چنان از بین برد، كه در محضر آن حضرت یكی از اغنیا نشسته بود، فقیری وارد شد و كنار آن غنی نشست؛ آن غنی دامن خود را برچید و چون دید آن حضرت شاهد آن منظره است، گفت:

یا رسول الله نصف ثروت خود را به این فقیر بخشیدم، فقیر گفت:

نمیپذیرم كه مبادا به دردی كه او مبتلا شده گرفتار شوم. (176)

این چه تربیتی بود كه آن چنان دست بخشش به غنی و بلند نظری به فقیر داد و تكبّر او را به تواضع و ذلّت این را به عزّت مبدّل كرد.

سركشی قوی بر ضعیف را چنان از بین برد كه در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام كه قدرت نظامی پادشاهی ایران و امپراطوری روم در دست خلیفه مسلمین و فرمانده سپاه او مالك اشتر بود، روزی مالك در بازار مانند افراد عادی، ساده و بی پیرایه می رفت. در این هنگام كسی در آن بازار از راه تمسخر، به مالك اهانتی كرد. به آن مرد گفتند:

آیا شناختی كسی را كه به تمسخر گرفتی كه بود؟ گفت:

نه؛ چون وی را به او معرفی كردند، نگران شد كه آیا با آن قدرت مطلقه چه به روز او خواهد آمد. به جستجوی مالك بر آمد، به او گفتند:

مالك به مسجد رفت، سراسیمه به نزد او آمد كه عذر كردار بخواهد، مالك گفت:

در پی رفتار تو به مسجد آمدم و دو ركعت نماز خواندم برای آن كه از خدا بخواهم از تقصیر تو در گذرد. (177)

اثر آن تربیت بود كه غرور قدرت، او را از ساییدن پیشانی ذلّت در مقابل حی قیوم باز نداشت و اهانت كننده ای را كه در اضطراب سزای عمل خود است، به بهترین خیرات كه طلب آمرزش است نایل می كند.

فاصله های قومی را چنان از میان برد كه با رسوخ قومیت عربیت نسبت به عجم، سلمان فارسی را به حكم (178): (وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِینَ یدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشِی یرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَینَاكَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَةَ الْحَیوةِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً) (179) پهلوی خودنشاند، كه در نتیجه امارت مدائن به او محوّل شد و فاصله های نژادی را نیز چنان از میان برد كه غلام سیاهی را مؤذّن خود قرار داد و هنگامی كه به آن حضرت پیشنهاد كردند كه هر دستوری دادی پذیرفتیم، ولی تحمّل بانگ این كلاغ سیاه را نداریم، جوابش این بود: (180) (یأَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلْقَنَكُمْ مِنْ ذَكَر وَ أُنْثَی وَ جَعَلْنَكُمْ شُعُوباً وَ قَبَآئِلَ لِتَعارَفُواْ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَیكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ). (181)

درخت برومندی كاشت كه ریشه آن علم و معرفت و بدنه آن اعتقاد به مبدأ و معاد و شاخه آن ملكات حمیده و اخلاق فاضله و شكوفه آن تقوی و پرهیزگاری و ثمره آن گفتار محكم و سنجیده و كردار پسندیده بود:

(أَلَمْ تَرَكَیفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَیبَةً كَشَجَرَة طَیبَة أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ \* تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِین بِإِذْنِ رَبِّهَا). (182)

با این تعلیم و تربیت درخت انسانیت را به ثمر رساند و از آن درخت شاه میوه ای مانند علی بن ابی طالب علیه‌السلام به بشریت تحویل داد كه از دائرة المعارف فضایل علمی و عملی او همین چند سطر بس است كه تا زمانی كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حیات داشت، ادبش اقتضای اظهار علم و عرفان نمی كرد و همچون ماه تحت الشعاع آفتاب بود و بعد از آن حضرت هم در محاق اختناق از نور افشانی بازمانده بود و در مدت پنج سال تقریباً با ابتلا به فتنه جنگ های خانمان سوزی چون جنگ جمل و صفین و نهروان، فرصت اندكی كه پیش آمد، اگر بر كرسی سخن نشست، گفتارش به نقل ابنابیالحدید معتزلی دون كلام خالق و فوق كلام مخلوقین بود. (183) و برای معرفت خدا و تربیت نفس و نظام جامعه، تنها مراجعه به خطبه اوّل نهج البلاغه و خطبه متّقین و عهد مالك اشتر بس است كه نشان دهد چه اقیانوسی از حكمت علمی و عملیست كه این نمونه ها قطره هایی از آن دریاست.

اگر در میدان جنگ قدم زد، تاریخ دلاوری مانندش ندید كه زره اش پشت نداشته باشد و در یك شب پانصد و بیست و سه تكبیر بگوید و به هر تكبیری دشمنی را به خاك بیفكند، (184) و همان شب هم ما بین دو صف به نماز شب بایستد (185) و با این كه تیرها از راست و چپ می بارید و در برابرش به زمین می ریخت، بدون كمترین اضطرابی، مانند اوقات دیگر، از انجام وظایف بندگی غافل نشود و مانند فارِسِ یل عمرو بن عبدود را بر خاك بیفكند كه عامّه و خاصّه از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت كردند كه فرمود:

«لمبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبدود یوم الخندق افضل من عمل امتی الی یوم القیامة». (186)

و روز فتح خیبر مَرحَب، پهلوان یهود، را به یك شمشیر دو نیمه كند و بعد از آن به هفتاد سوار حمله نماید و آنها را از پای در آورد، (187) كه مسلمانان و یهودیان متحیر شوند. این شجاعت را با خوف و خشیتی جمع كند، كه با حضور وقت نماز رنگ رخسارش دگرگون می شد و لرزه بر اندامش می افتاد؛ می گفتند چه شده كه چنین حالتی دست داده؟ می فرمود:

«وقت امانتی رسیده كه بر آسمان و زمین و كوه ها عرضه شد و از تحملش إبا كردند و انسان آن امانت را برداشت». (188)

كسی كه روز در میدان جنگ از هیبتش لرزه بر اندام دلاوران می افتاد، شب در محراب عبادت مانند مارگزیده به خود می پیچید و با چشم گریان می گفت:

«ای دنیا! ای دنیا! آیا متعرّض من شدی؟! آیا به من اشتیاق پیدا كردی؟! هیهات! هیهات! غیر مرا مغرور كن، مرا به تو نیازی نیست، من تو را سه طلاقه كردم، ... آه! آه! از كمی توشه و دوری راه. » (189)

سائلی از او درخواست كمك كرد؛ امر فرمود:

هزار به او بدهید؛ كسی كه به او فرمان داد پرسید:

هزار از طلا بدهم یا از نقره؟ فرمود:

هر دو نزد من دو سنگ است، آنچه برای سائل نفعش بیشتر است به او بده. (190)

در كدام امّت و ملّت شجاعتی توأم با چنین سخاوتی دیده شده كه در میدان جنگ در حال محاربه با مشركی بود، مشرك گفت:

یا ابن ابی طالب هَبْنِی سَیفَكَ. شمشیر را به جانب او افكند، مشرك گفت:

عجبا! ای پسر ابی طالب، در چنین وقتی شمشیر خود را به من می دهی؟ فرمود:

تو دست سؤال به سوی من دراز كردی و رد سائل از كرم نیست؛ آن مشرك خود را به زمین افكند و گفت:

این سیره اهل دین است، قدمش را بوسید و مسلمان شد.

(191)

ابن زبیر نزد آن حضرت آمد و گفت:

در حساب پدرم دیدم كه از پدرت هشتاد هزار درهم طلبكار است؛ آن مال را به او داد، بعد از آن آمد و گفت:

در آنچه گفتم غلط كردم، پدر تو از پدرم هشتاد هزار درهم طلب داشت، فرمود:

آن مال بر پدرت حلال و آنچه هم از من گرفتی برای خودت باشد. (192)

كجا زمانه مقامی را نشان دارد كه از مصر تا خراسان قلمرو ملك او باشد، اما هنگامی كه مَشك آب بر دوش زنی ببیند، از او بگیرد و برایش به مقصد برساند و از حال او بپرسد و شب تا به صبح از اضطراب نخوابد كه چرا به آن زن و یتیمانش رسیدگی نشده است و صبحگاه خود برای یتیمان بار طعام بكشد و برای آنان غذا طبخ كند و لقمه در دهان آنان بگذارد و چون زن امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بشناسد و اظهار شرمندگی كند، بگوید ای كنیز خدا! من از تو شرمسارم. (193)

كیست كه در روزگار خلافتش در بازار بزازها با خدمتكار خود راه برود و دو پیراهن كرباس بخرد و آن را كه بهتر است به نوكر بپوشاند كه غریزه زینت طلبی جوان تأمین شود و جامه پست تر را خود بپوشد.

(194)

با آن كه خزاین سیم و زر در اختیارش بود، فرمود:

«و الله لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها». (195)

غنیمتی خدمت آن حضرت آوردند كه بر آن غنیمت گرده نانی بود و كوفه هفت محلّه داشت، آن غنیمت را با گرده نان هفت قسمت كرد.

آنگاه مقسّمِ هر محلّی را خواست و قسمتی از آن غنیمت را با قسمتی از آن نان به آن مقسّم داد؛ (196) و در هر تقسیم غنیمت، بعد از قسمت دو ركعت نماز می خواند و می فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّه الذی اخرجنی منه كما دخلته». (197)

در روزگار حكومتش شمشیرش را در بازار به فروش گذاشت و فرمود:

به خدایی كه جان علی در دست اوست، اگر بهای اِزاری می داشتم این شمشیر را نمی فروختم. (198)

در هر روزی كه مصیبتی به آن حضرت می رسید، آن روز هزار ركعت نماز می خواند و بر شصت مسكین تصدّق می كرد و تا سه روز روزه می گرفت. (199)

هزار بنده با كد یمین و عرق جبین آزاد كرد، (200) و هنگامی كه از دنیا رفت هشتصد هزار درهم مقروض بود. (201)

شبی كه برای افطار به خانه دختر خود مهمان بود، بر سر سفره دخترِ فرمانروای آن كشور پهناور، قوتی به جز نان جو، نمك و كاسه شیری نبود، به نان جو و نمك افطار كرد و لب به شیر نزد كه مبادا سفره او رنگین تر از سفره رعیت او باشد. (202)

تاریخ كجا دیده كسی كه از مصر تا خراسان زیر نگین سلطنت اوست، ولی برنامه حكومت او نسبت به خود و فرمانروایان مملكتش آن باشد كه در نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف منعكس است و مضمون قریب به مفاد آن نامه این است:

ای پسر حنیف به من خبر رسیده است كه مردی از فتیه (203) اهل بصره تو را به مهمانی، به خوان طعامی دعوت كرده و تو هم به آن شتافتی؛ خوراكهای رنگارنگ و قدحها برای تو آورده شده و گمان نمی كردم تو دعوت قومی را اجابت كنی، كه بینوای آنها با جفا رانده شده و بی نیاز آنها بر آن سفره دعوت شده باشد؛ ببین دندان بر چه خوراكی می گذاری، پس آنچه مورد شبهه است دور انداز و آنچه یقین داری حلال است از آن استفاده كن؛ آگاه باش كه برای هر مأمومی امامیست كه به او اقتدا كند و به نور علم او استضائه نماید، امام شما از دنیای خود به دو جامه كهنه و دو قرص نان اكتفا كرد، شما بر این كار قدرت ندارید، ولی مرا به پرهیزگاری و كوشش و عفّت و درستكاری كمك كنید و الله من از دنیای شما طلایی گنجینه نكردم و از غنائم آن مالی ذخیره ننمودم و برای جامه كهنه ام جامه كهنه دیگری آماده نكردم و از زمین این دنیا یك وجب برای خود به چنگ نیاوردم؛ [تا آن جا كه می فرماید] اگر بخواهم به عسل مصفّی و مغز گندم و بافته های ابریشم، راه می برم، ولكن هیهات كه هوای من بر من غلبه كند و حرص من مرا به اختیار طعامها بكشد و حال آن كه شاید در حجاز و یمامه كسی باشد كه دسترسی به قرص نانی نداشته و سیری را ندیده باشد. (204)

حكومت اسلامی را باید در آینه وجود كسی دید كه در كوفه است و احتمال وجود شكم گرسنه ای در حجاز یا یمامه، نمی گذارد كه او دست به غذای لذیذی دراز كند و برای جامه كرباس كهنه ای كه بر تن دارد، بدلی تهیه نمی كند و یك وجب زمین برای خود حیازت نمی نماید و از خوراك و پوشاك و مسكن دنیا بهره او همین است؛ مبادا كه معیشت او از فقیرترین افراد رعیتش بهتر باشد.

در قلمرو سلطنت او عدالتی حكومت می كند كه زره خود را نزد یهودی می بیند و به او می فرماید:

این زره من است، آن یهودی كه در شرایط ذمّه زندگی می كند با كمال جرأت می گوید:

زره مال من است و در دست من است، بین من و تو قاضی مسلمین.

با آن كه می داند یهودی خیانت كرده و زره او را ربوده است، با او نزد قاضی می رود و چون قاضی به احترام آن حضرت قیام می كند، او را برای این امتیاز مؤاخذه می نماید و می فرماید:

اگر مسلمان بود با او در مقابل تو می نشستم.

و عاقبت یهودی در مقابل این عدلِ مطلق اعتراف می كند و اسلام می آورد و امام زره را با مركب خود به او می بخشد.

یهودی مسلمان شده از آن حضرت جدا نمی شود تا در جنگ صفین به شهادت می رسد. (205)

هنگامی كه خبردار شد خلخال از پای یك زنی كه در ذمّه اسلام است كشیده شده، تحمّل این قانون شكنی را نداشت و فرمود:

«فلو ان امرأ مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ما كان به ملوماً، بل كان به عندی جدیراً». (206)

روزی در رهگذر، چون دید پیرمردی دست سؤال دراز كرده، به جستجو بر آمد كه موجب گدایی او چیست؟

به آن حضرت دلداری دادند كه این پیر مرد نصرانی است؛ بر آشفت كه چگونه در جوانی از او كار كشیدند و در روزگار پیری او را به حال خود واگذاشته اند كه گدایی كند؟ و فرمان داد كه بر او از بیت المال انفاق كنند. (207)

در رعایت حق خلق چنین بود كه اگر اقالیم هفت گانه را با آنچه در زیر آسمان آنهاست به او بدهند كه پوست جوی كه دست رنج مورچه ایست از دهان او بگیرد، نمی پذیرفت؛ (208) و در رعایت حق خالق چنان بود كه او را به طمع بهشتش و از ترس آتشش عبادت نمی كرد، بلكه به جهت اهلیت او برای عبادت به بندگیش قیام می كرد. (209)

پیغمبر اسلام همچنان كه خود فرمود:

«انا أدیب الله و علی أدیبی» (210) بشریت را به تربیت چنین انسانی، به كمال آدمیت رساند كه صلابت میدان نبرد را كه تاریخ مانند آن صلابت را ندیده با رقّت قلبی كه چهره افسرده یتیمی اشك او را جاری و ناله جگر سوز او را بلند می كند به هم آمیخته است و او را به آزادگی و حرّیتی رسانده كه از قید تمام مصالح و منافع محدود دنیوی و نامحدود اخروی رَسته است و تنها رشته عبودیت و بندگی خداوند عالم را، آن هم نه برای سود خود، بلكه برای اهلیت او به گردن انداخته است و بین حرّیت و عبودیتی جمع كرده كه مقصد نهایی از خلقت انسان و جهان است؛ چنان رضا و غضب خود را در رضا و غضب خالق خویش فانی كرده كه خوابیدن به جای رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در لیلة المبیت (211) و ضربت بهتر از عبادت ثقلین در روز خندق، (212) گواه آن است.

آری باغبانی كه در شوره زار جزیرة العرب در ظرف چند سال محدود با آن همه ابتلا، چنان امّتی را به وجود آورد و چنین شاه میوه ای از درخت آدمیت به دنیا نشان داد، می تواند بگوید:

من بزرگترین باغبان بوستان انسانیتم.

با صرف نظر از معجزاتی كه در این مختصر مجال ذكر آنها نیست و فقط با این نمونه علمی و عملی كه اندكی از آن ذكر شد، آیا عقل و انصاف ایجاب نمی كند كه انسان وارسته از تعصّب و هوی ایمان بیاورد كه چنین آیینی می تواند بشریت را به منتها درجه كمال برساند؟ و آنچه عقل و فطرت آدمی از جهت علمی و عملی از دین انتظار دارد آیا در این دین و آیین نیست؟!

آیا برتر و بالاتر از این تعلیم و تربیت، برای پرورش انسان از نظر شخصی و اجتماعی، تعلیم و تربیتی هست؟!

این همان ایمان به خاتمیت پیغمبر اسلام و ابدیت شریعت آن حضرت است:

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَد مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیینَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَیء عَلِیماً). (213)

اشعه ای از آفتاب حیات آن حضرت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

در خاتمه نظری كوتاه به اشعّه ای از آفتاب حیات آن حضرت كه خود شاهد رسالت اوست می افكنیم:

در زمانی كه دعوت خود را اظهار كرد تطمیع و تهدید به آخرین حد خود رسید. قریش نزد ابی طالب آمدند و گفتند:

برادر زاده تو به خدایان ما ناسزا گفت و جوانان ما را فاسد و جماعت ما را متفرّق كرد، اگر مال می خواهد مالی برای او جمع كنیم كه بی نیازترین مرد قریش باشد و هر زنی را بخواهد به او تزویج می كنیم؛ تا به آن جا كه وعده سلطنت و پادشاهی به او دادند. جواب آن حضرت این بود:

اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارید نمی خواهم. (214)

چون دیدند تطمیع اثر ندارد، راه تهدید و ایذا را پیش گرفتند و نمونه آن اینست كه وقتی در مسجد الحرام به نماز می ایستاد دو نفر از سمت راست او صفیر و دو نفر از سمت چپ او كف می زدند كه نمازش را به هم بزنند؛ (215) و در رهگذر خاك بر سرش می ریختند و هنگام سجود بار شكم گوسفند بر او می انداختند. (216)

پس از رحلت ابی طالب تنها از مكّه راه طائف را پیش گرفت تا از بزرگان قبیله ثقیف برای رواج دین خدا كمك بگیرد، ولی آنها سُفَها و بردگان را تحریك كردند كه به دنبال آن حضرت راه افتاده و او را آزار دهند. آن حضرت به بوستانی پناه برد و در سایه درخت انگوری نشست و چنان حالتش رقّت بار بود، كه دل دشمن مشرك به حالش سوخت و غلامی نصرانی داشت به نام عداس، به او گفت:

انگور بچین و نزد او ببر. چون غلام طبق انگور نزد آن حضرت گذاشت، دست دراز كرد و فرمود:

بِسْمِ اللَّه.

غلام گفت:

مردم این شهر چنین كلمه ای نگویند.

فرمود:

از كدام شهری؟ و دین تو چیست؟

گفت:

نصرانیم از نینوا.

فرمود:

از شهر یونس بن متی.

عداس گفت:

یونس را از كجا شناختی؟

فرمود:

او برادر من بود، پیغمبر بود و من هم پیغمبرم؛ پس عداس دست و پای آن حضرت را بوسید. (217)

یاران آن حضرت را هم به سخترین شكنجه ها آزار می دادند و بعضی از آنان را در آفتاب سوزان می افكندند و سنگ سنگین بر سینه او می گذاشتند و در آن حال می گفت:

أحد أحد. (218)

مادر عمّار یاسر را كه پیرزنی فرتوت بود شكنجه ها دادند كه از دین خدا برگردد، نپذیرفت تا او را كشتند. (219)

و با این همه آزارها كه از آن قوم دید، از او خواستند كه نفرین كند، فرمود:

«انما بعثت رحمة للعالمین» (220) و عنایتش به آن قوم در مقابل آن همه آزار، این دعا بود:

«بارالها قوم مرا هدایت كن كه نادانند. » (221)

به جای آن كه عذاب بخواهد، رحمت می خواست، آن هم رحمتی كه برتر از آن تصوّر نمی شود و آن نعمت هدایت است و آنان را با عنوان «قومی» به خود اضافه داد، تا با این اضافه و نسبت، مصونیت از عذاب خدا را به آنها ببخشد و به جای شكایت از آنان، به درگاه خدا شفاعت می كرد و معذرت می خواست كه آنها نمی دانند.

كیفیت معیشت آن حضرت چنین بود كه خوراكش نان جو بود و از آن هم آن قدر تناول نمی كرد كه سیر شود. (222)

در غزوه خندق دخترش صدیقه كبری قسمتی از گرده نان را برایش آورد كه بعد از سه روز، اوّلین طعامی بود كه آن حضرت تناول می فرمود. (223)

و این گونه زندگی نه از تنگدستی بود، چون در همان روزگار بخشش و عطایش به صد شتر می رسید. (224)

هنگامی كه از دنیا رفت نه دیناری از او باقی ماند و نه درهمی و نه غلامی و نه كنیزی و نه گوسفندی و نه شتری و زره آن حضرت نزد یكی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو كه برای قوت اهلش نسیه خریده بود گرو بود.

(225)

در دو نكته باید تأمّل كرد:

الف. تردیدی نیست كه با موقعیت آن حضرت و امانت او كسی از او گرو نمی خواست، ولی نظر اینست كه با عدم كتابت دَین، قانون رهن كه وثیقه مال غیر است حتی از بالاترین شخصیت اسلام در مورد یهودی هم مراعات شود.

ب. كسی كه لذیذترین اطعمه برای او فراهم بود، به جهت این كه قوت و غذای او از ضعیفترین افراد تحت حكومتش بهتر نباشد، تا آخر زندگی از نان جو سیر نشد.

نمونه ایثار آن حضرت اینست كه دختری كه كتب عامّه و خاصه مشحون به فضایل اوست و آیاتی از كتاب مجید همچون آیه مباهله (226) و آیه تطهیر (227) و احادیثی از سنّت مانند حدیث كساء (228) و عنوان «سیدة نساء اهل الجنّة» (229) حاكی از تحقق كمال ممكن در آن انسان كامل است، دختری كه تا روز قیامت بقای نسل رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او و مطلع نجوم هدایت و ائمّه امّت آغوش اوست و حرمتش نزد آن پدر به حدّی بود كه وقتی كه بر چنان پدری وارد می شد، پدر او را به جای خود می نشاند و دست او را می بوسید، (230) دختری كه به اقتدای به آن پدر در محراب عبادت آن قدر می ایستاد تا هر دو قدمش ورم می كرد، (231) و با آن اشتغال به عبادت، خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را آن چنان اداره می نمود كه روزی رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر او وارد شد و دید دستاس می كند و در آن حال به فرزند خود شیر می دهد، با چشم اشك آلود به آن منظره رقّت بار نگاه كرد و فرمود:

«تعجلی [تجرّیی] مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة» (232) در جواب پدر گفت:

«یا رسول الله الْحَمْدُ لِلَّه علی نعمائه و الشكر لله علی آلائه»؛

اینچنین دختری با چنین حالتی با دست آزرده از دستاس نزد پدر آمد كه خدمتكاری بخواهد، ولی اظهار حاجت نكرده برگشت و پدری كه می توانست خانه دختر را گنجینه سیم و زر كند و غلامان و كنیزان به خدمت او بگمارد، به جای خدمتكار «سی و چهار مرتبه تكبیر، سی و سه مرتبه تحمید و سی و سه مرتبه تسبیح» به او آموخت. (233)

این نمونه ایثار آن حضرت بر بینوایان بود، بر چنان دختری در چنین شرایطی و آن بود پاسخ صدیقه كبری كه در مقابل امر پدر، به صبر بر مرارت، زبان به جمعِ بین حمد و شكر بر مواهب مادی و معنوی می گشاید و آن چنان فنای خود را در رضا به قضا و استغراقش را در الطاف الهیه نشان می دهد كه مرارت را حلاوت و مصیبت را نعمتی می بیند كه به جای صبر، حمد و شكر آن را وظیفه خود می داند.

نمونه هایی از رفتار و اخلاقش این بود كه:

روی خاك می نشست (234) و با بردگان غذا می خورد و به كودكان سلام می كرد. (235)

زن صحرانشینی بر آن حضرت گذشت، دید روی خاك نشسته و غذا میل می كند، گفت:

یا محمّد، خوراك تو مانند خوراك بنده است و نشستنت همچون نشستن بنده است.

فرمود:

كدام بنده از من بنده تر است. (236)

جامه خود را به دست خود وصله می زد، (237) گوسفند خود را خود می دوشید، (238) دعوت آزاد و بنده را اجابت می كرد. (239)

اگر مریضی در آخر مدینه بود به عیادتش می رفت. (240)

همنشین با فقیران و همسفره با مسكینان بود. (241)

همانند بندگان غذا می خورد و همانند بندگان می نشست. (242)

هر كس دستش را می گرفت، تا گیرنده دستش را رها نمی كرد، دست خود را نمی كشید. (243)

در مجلسی كه وارد می شد مجلس به هر جا منتهی شده بود، همان جا می نشست، (244) و چشم به صورت كسی نمی دوخت. (245)

در تمام عمر جز برای خدا به كسی غضب نكرد. (246)

زنی با آن حضرت سخن می گفت، لرزه بر اندام زن افتاد، به او فرمود:

آسان باشد بر تو، من مَلك پادشاه نیستم، من پسر زنی هستم كه گوشت خشكیده می خورد. (247)

انس بن مالك گفت:

نُه سال خادم آن حضرت بودم، هرگز نگفت:

چرا چنین كاری كردی؟ و هرگز بر من عیبی نگرفت. (248)

روزی در مسجد نشسته بود، دختر بچه ای از انصار طرف جامه آن حضرت را گرفت، به جهت حاجت او به پا خاست؛ نه او چیزی گفت و نه آن حضرت پرسید چه می خواهی، تا چهار مرتبه این كار تكرار شد، مرتبه چهارم رشته ای از جامه آن حضرت گرفت و رفت؛ از آن دختر بچه پرسیدند كه این چه كار بود كه كردی؟

گفت:

اهل من مریضی دارند، مرا فرستادند كه رشته ای از جامه حضرت برای شفا بگیرم، هرگاه خواستم بگیرم، دیدم مرا می بیند، حیا كردم و كراهت داشتم كه در گرفتن از آن حضرت رخصت بگیرم، تا در مرتبه چهارم آن رشته را از جامه گرفتم. (249)

این واقعه عنایت آن حضرت را به كرامت انسان نشان می دهد، زیرا به فراست، حاجت دخترك را و كراهت او را از سؤال دریافت و چهار مرتبه از جا برخاست كه دختر به حاجت خود برسد و از جستجو و پرسش خود داری كرد كه باعث كراهت خاطر و ذلّت سؤال او نشود.

كسی كه با این دقت و ظرافت حرمت و عزّت دختركی را رعایت می كند، آیا منزلت و كرامت انسان در نظر مبارك او تا چه حد است.

در روزگاری كه یهود در شرایط ذمّه زندگی می كردند و آن حضرت در اوج اقتدار بود، شخصی یهودی چند دینار از آن حضرت طلب داشت، مطالبه كرد. آن حضرت فرمود:

چیزی نزد من نیست كه به تو بدهم.

یهودی گفت:

من هم از تو مفارقت نمی كنم تا طلب مرا بدهی.

فرمود:

من با تو می نشینم، با یهودی نشست و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را همان جا به جا آورد؛ اصحاب آن حضرت یهودی را تهدید كردند.

فرمود:

این چه رفتاریست كه با او می كنید؟

گفتند:

یا رسول الله، یهودی تو را حبس كند؟

فرمود:

پروردگار من مرا مبعوث نكرده كه ظلم كنم، چون روز بلند شد، یهودی گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و قسمتی از مالم را در راه خدا دادم، به خدا قسم كه این رفتار را با تو نكردم مگر برای آن كه صفت تو را در تورات ببینیم. (250)

عقبة بن علقمه گفت:

بر علی علیه‌السلام وارد شدم، در مقابل آن حضرت نان خشكی بود، گفت:

یا امیرالمؤمنین آیا غذای تو این است؟

فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نانش خشك تر از این و لباسش خشن تر از این بود، اگر به رفتار او رفتار نكنم می ترسم به او ملحق نشوم. (251)

از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام پرسیدند از نسبت عبادتش به عبادت جدّش امیرالمؤمنین، فرمود:

عبادت من نزد عبادت جدّم مانند عبادت جدّم نزد عبادت رسول خداست. (252)

در پایان زندگی هم به عفو و بخشش از قاتل خود تخلّق خود را به خُلق الهی كه ظهور رحمت رحمانیه خداست نشان داد: (253) (وَ مَآ أَرْسَلْنَكَ إِلاَّ رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ) (254)، چنین كسی می تواند بگوید:

(انّما بعثت لاتمّم مكارم الاخلاق) (255).

شرح فضایل اخلاقی او كجا میسّر است با آن كه خداوند عظیم فرمود:

(وَ إِنَّكَ لَعَلَی خُلُق عَظِیم). (256)

تنها مطالعه در زندگانی و اخلاق و سجایای آن حضرت كفایت می كند كه هر منصفی به نبوّت او ایمان بیاورد:

(یأَیهَا النَّبِی إِنَّآ أَرْسَلْنَكَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً \* وَ دَاعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِیراً). (257)

و این ظهور بشارت های كتب آسمانی است، كه انبیای سلف خبر دادند و هر چند دستِ تحریف بر آن شد كه اثری از آنها به جا نگذارد، با وجود این، تأمّل در آنچه باقی مانده برای اهل نظر راهگشای حقایق است و به دو نمونه اكتفا می شود:

تورات، سفر تثنیه، باب 33: «و اینست بركتی كه موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنیاسرائیل بركت داده گفت:

یهوه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با كرورهای مقدسین آمد و از دستِ راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد».

«سینا» محل نزول وحی بر موسی بن عمران و «سعیر» محل بعثت عیسی بن مریم و جبل «فاران» كه یهوه در آن جا درخشان گشت، به شهادت تورات، كوه «مكه» است.

زیرا در سفر تكوین، باب 21، در آیات مربوط به هاجر و اسماعیل آمده است:

«و خدا با آن پسر می بود و او نمو كرده ساكن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید و در صحرای فاران ساكن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت».

«فاران» مكه است كه اسماعیل و فرزندان او در آن اقامت داشتند و پیغمبری كه از كوه حری با شریعت آتشین و با فرمان: (یا أَیهَا النَّبِی جَاهِدْ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِینَ) (258) آمد، كیست به جز آن حضرت؟

و در كتاب حبقّوق (حیقوق) نبی باب سوم آمده است:

«خدا از تیمان آمد و قدّوس از جبلِ فاران سِلاه جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید».

به وسیله ظهور آن حضرت از كوه مكّه بود كه در سراسر زمین، بانك «سُبْحانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَ اللهُ اَكْبَرُ» طنین افكند و «سُبْحانَ رَبِّی الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ» و «سُبْحانَ رَبِّی الاَعْلی وَ بِحَمْدِهِ» در ركوع و سجود مسلمانان جهان منتشر شد.

انجیل یوحنا باب 14: «و من از پدر سؤال می كنم و تسلّی دهنده دیگر به شما عطا خواهد كرد تا همیشه با شما بماند. »

و در باب 15 آمده است:

«لیكن چون تسلّی دهنده كه او را از جانب پدر نزد شما می فرستم آید یعنی روح راستی كه از پدر صادر می گردد او بر من شهادت خواهد داد. »

در نسخه اصل، كسی كه عیسی از خدا سؤال كرده كه او را بفرستد و بر او شهادت دهد، به نام «پارقلیطا» است كه «پریكلیطوس» است و ترجمه آن با «ستوده شده» و «احمد» و «محمد» موافق است؛ ولی نویسندگان انجیل آن را به «پاراكلیتوس» تبدیل كردند و به «تسلی دهنده» ترجمه نمودند.

و این حقیقت در انجیل برنابا روشن شد، كه در فصل 112 آمده است:

«13» بنابراین بدان ای برنابا كه برای این واجب است بر من خود نگهداری و زود باشد كه یكی از شاگردان من، مرا به سی پارچه از نقدینه بفروشد «14» و بنابراین من یقین دارم كه آن كه مرا می فروشد به نام من كشته خواهد شد «15» زیرا كه خدا مرا از زمین بلند می كند و منظر آن خائن را تغییر می دهد تا گمان كند او را هر كسی كه منم «16» و مع ذلك وقتی كه او به بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند در آن تنگ مدت مدیدی در جهان «17» و لیكن هنگامی كه بیاید محمد پیغمبر خدا [مُحَمَّد رَسُولُ الله] این عیب از من برداشته می شود.»

و بشارت به عنوان محمد رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در فصولی از این انجیل آمده است است، مانند «فصل 39 «14» پس چون آدم برخاست بر قدمهای خود در هوا نوشته ای دید كه مثل آفتاب می درخشید كه نص عین او «لا إِلَهَ إِلاَّ الله» و «مُحَمَّد رَسُولُ الله» بود «15» پس آن وقت آدم دهان خود بگشود و گفت:

شكر می كنم تو را ای پروردگار خدای من، زیرا كه تو تفضّل نمودی، پس آفریدی مرا «16» و لیكن زاری می كنم به سوی تو، این كه مرا آگاه سازی كه معنای این كلمات محمد رسول الله چیست «17» پس خدای جواب داد:

مرحبا به تو ای بنده من، آدم «18» و به درستی كه می گویم به تو كه تو اوّل انسانی كه آفریده ام او را. »

و «فصل 41: «33» پس چون آدم ملتفت شد، دید مكتوبی را بالای دروازه: لا إِلَهَ إِلاَّ اللّهُ مُحَمَّد رَسُولُ اللّه. »

و «فصل 96: «11» آن هنگام خدا بر جهان رحم می فرماید و پیغمبر خود را كه همه چیزها را برای او آفریده می فرستد «12» آن كه به قوّت از جنوب خواهد آمد و بتان و بت پرستان را هلاك خواهد نمود «13» و تسلّط شیطان را بر بشر انتزاع خواهد فرمود «14» و به رحمت خدا برای خلاصی آنان كه به او ایمان آوردند خواهد آمد «15» و آن كه به سخن او ایمان آورد مبارك خواهد شد. »

«فصل 97: «1» و با این كه من لایق نیستم كه بند كفش او را باز كنم به نعمت و رحمت خدا رسیده ام كه او را ببینم. »

برای اثبات بشارات تورات و انجیل كفایت می كند كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یهود و نصاری و احبار و قسّیسین و سلاطین آنها را به اسلام دعوت كرد و با اعتقاد یهود كه گفتند:

(عُزَیرٌ ابْنُ اللهِ) (259) و با اعتقاد نصاری كه گفتند:

(إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلاَثَة) (260) درافتاد و با كمال صراحت اعلان كرد كه من همانم كه در تورات و انجیل به من بشارت داده شده است:

(الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الاُْمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَ الاِْنجِیلِ) (261) (وَإِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ یا بَنِی إِسْرَائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیكُمْ مُصَدِّقاً لِمَا بَینَ یدَی مِنَ التَّوْرَاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُول یأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ)» (262)

اگر آن چنان نبود كه ادعا فرمود، آیا ممكن بود كه آن حضرت در مقابل آن دشمنانی كه سلطنت معنوی و مادی خود را در خطر می دیدند و در جستجوی هر نقطه ضعفی بودند، با این قاطعیت اعلان كند؟

و احبار و قسّیسین و علمای یهود و نصاری و سلاطین كه به هر حربه ای در مقابله با آن حضرت متوسل شدند، تا جایی كه از جنگ و مباهله عاجز شده و به جزیه تن در دادند، چگونه در مقابل این ادعا بیچاره شدند و نتوانستند به انكار این ادعا تمام گفته های آن حضرت را باطل كنند!

آن ادعای صریح و این سكوت بهتانگیزِ علما و امرای یهود و نصاری، برهان قاطع بر ثبوت آن بشارات، در عصر ظهور آن حضرت است.

هر چند پس از آن در اثر حب جاه و مقام و مال و منال چاره ای جز توسل به قلم تحریف ندیدند. نمونه آن را فخرالاسلام در كتاب انیس الاعلام در شرح حال خود آورده و خلاصه اش اینست كه: در كلیسای ارومیه متولد شدم و در آخر ایام تحصیل به خدمت یكی از بزرگان فرقه كاتولیك درآمدم، كه در مجلس درس او قریب به چهارصد یا پانصد نفر حاضر می شدند. روزی در غیبت استاد مباحثه بین شاگردان درگرفت و چون به حضور استاد رسیدم سؤال كرد بحث در چه بود؟ گفتم:

در معنای كلمه «فارقلیط»؛ پس از آن كه از نظرات آنها جستجو كرد گفت:

حق غیر از اینهاست، كلید مخزنی، كه تصور می كردم گنجینه اوست، به من داد و گفت:

دو كتاب را از آن صندوق كه یكی به زبان سریانی و دیگری به زبان یونانی، كه قبل از ظهور حضرت خاتم الانبیا بر پوست نوشته شده است، بیار.

سپس به من نشان داد كه این لفظ را به معنی «احمد» و «محمد» نوشته بودند و به من گفت:

علمای مسیحیت قبل از ظهور حضرت محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در معنای این اسم اختلافی نداشتند و بعد از ظهور آن حضرت تحریف كردند.

نظر او را نسبت به دین نصاری پرسیدم.

گفت:

منسوخ است و طریقه نجات، منحصر به متابعت محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

از او پرسیدم چرا شما اظهار نمی كنید؟

عذر آورد، كه اگر اظهار كنم من را خواهند كشت و ...

پس از آن، هر دو گریه كردیم و من با توشه ای كه از استاد گرفتم به بلاد اسلام هجرت نمودم (263).

مطالعه آن دو كتاب موجب انقلاب روحی آن قسّیس عالی مقام شد و پس از گرویدن به اسلام كتاب انیس الاعلام را كه حاكی از تتبع و تحقیق او در عهد قدیم و جدید است در بطلان آیین نصاری و حقّانیت اسلام نوشت.

معاد

## اشاره

اعتقاد به معاد از دو راه حاصل می شود:

دلیل عقلی

دلیل نقلی مبتنی بر عقل

## دلیل عقلی

1. عقل هر عاقلی درك می كند كه عالم و جاهل و متخلّق به اخلاق فاضله مانند جود و كرم و اخلاق رذیله، مانند بخل و حسد و نیكوكار و بد كردار با هم برابر نیستند و پاداش ندادن هر یك را به تناسب عمل، ظلم است.

از طرفی آن چنان كه باید خوبان سزای خوبی و بدان سزای بدی خود را در این زندگی نمی بینند و اگر زندگانی دیگری توأم با حساب و ثواب و عقاب، به تناسب عقاید و اخلاق و اعمال نباشد ظلم است و عدل خداوندی ایجاب می كند كه حشر و نشر و حساب و ثواب و عقابی باشد:

(أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الْصَّالِحَتِ كَالْمُفْسِدِینَ فِی الاَْرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ كَالْفُجَّارِ). (264)

2. خداوند متعال حكیم است و كار عبث و بیهوده از او سر نمی زند و انسان را آفریده و در او به جز قوایی كه برای زندگی گیاهی و حیوانی ضروریست چون جذب و دفع و شهوت و غضب قوّه دیگری نیز آفریده است كه او را به كمالات علمی و فضایل اخلاقی و گفتار راست و رفتار شایسته می خواند. انسان در رسیدن به كمالات به هیچ حدّی متوقف نیست و به هر مرتبه از علم و قدرت نایل شود، تشنه مرتبه بالاتر است و خدا انبیا را برای تربیت این فطرت فرستاده است، تا آن را به مبدأ كمال نامتناهی هدایت كنند و اگر زندگی محدود به عمر آدمی در این جهان بود، وجود چنین فطرتی لغو و بعثت انبیا برای هدایت این فطرت عبث بود.

پس حكمت خداوند ایجاب می كند كه زندگی انسان به حیات مادّی و حیوانی ختم نشود و حیات انسان برای وصول به كمال مقصود از خلقت ادامه پیدا كند:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَینَا لا تُرْجَعُونَ). (265)

3. فطرت هر انسانی حكم می كند كه باید حق هر صاحب حقّی به او داده شود و داد هر مظلومی از ظالم گرفته شود و همین فطرت، بشر را با هر مسلك و آیینی كه باشند به تشكیل دستگاه های قضایی و محكمه های عدل و انصاف وامی دارد.

و از طرفی روشن است كه در این زندگی، بسیاری از ستمگران بر اریكه عزّت و اقتدار زندگی را سپری می كنند و ستمكشان در زیر تازیانه و شكنجه ستمگران جان می دهند، پس حكمت، عدل، عزّت و رحمت خداوند ایجاب می كند كه داد آن مظلومان از آن ظالمان گرفته شود:

(وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِلاً عَمَّا یعْمَلُ الظَّلِمُونَ إِنّمَا یؤَخِّرُهُمْ لِیوْم تَشْخَصُ فِیهِ الاَْبْصَرُ). (266)

4. حكمت خداوند متعال اقتضا می كند كه وسیله رسیدن انسان را به غرض از خلقت و ثمره وجودش فراهم كند و آن میسّر نیست مگر به امر به آنچه موجب سعادت اوست و نهی از آنچه موجب شقاوت اوست؛ البته اجرای دستورات الهی با آن كه مخالف هوی و هوس سركش آدمیست میسّر نیست مگر به خوف و رجا و این دو محقّق نمی شود مگر به بشارت و انذار و بشارت و انذار مستلزم ثواب و عقاب و وجود نقمت و نعمت بعد از این زندگیست و گرنه بشارت و انذار دروغ خواهد بود و خداوند متعال منزّه از قبیح است.

## دلیل نقلی

تمام ادیان آسمانی به معاد معتقد هستند و منشأ این اعتقاد اخبار پیغبمران است و اخبار آنان مستند به وحیست و عصمت انبیا و مصونیت وحی از خطا، ایمان و اعتقاد به معاد را ایجاب می كند.

منكرین معاد و حشر و نشر در قبال اخبار پیغمبران به جز استبعاد، بهانه ای برای انكار نداشتند، كه چگونه می شود بعد از مُردن زنده شویم و پس از پوسیدن و خاك شدن، آن ذرات پراكنده مرده، به هم پیوسته و دوباره حیات پیدا كنند؛ غافل از آن كه موجودات زنده از اجزای مرده پراكنده ساخته شده و همان علم و قدرت و حكمتی كه اجزای مادّه مرده را به تركیب خاص و نظام مخصوصی، برای پذیرفتن حیات و زندگی مستعد می كند و مجموعه ای چون انسان با اعضا و قوای مختلف بدون مانند و نمونه قبلی می سازد، می تواند بعد از مردن و پراكنده شدن، ذرّاتی را كه هر كجا باشند و به هر صورت درآمده باشند از دید علمِ محیط او پنهان نیستند، جمع كند و با قدرتی كه خلقت اوّل را بدون مثال ساخت، خلق دوم را با مثال و سابقه كار اوّل كه سهل تر است بسازد:

(قَالُواْ أَءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَماً أَءِنَّا لَمَبْعُوثونَ) (267)، (أَوَ لَیسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ بِقَدِر عَلَی أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَ هُوَ الْخَلَّقُ الْعَلِیمُ). (268)

آن قدرتی كه از درخت سبز آتش روشن می كند و زمین مرده را در هر بهار بعد از مرگ خزان زنده می نماید، ناتوان از احیای بعد از اماته نیست: (اَلَّذِی جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الاَْخْضَرِ نَاراً فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ) (269)، (إِعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ یحْی الاَْرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَینَّا لَكُمُ الاْیتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). (270)

قدرتی كه هر شب مشعل ادراك انسان را به وسیله خواب خاموش می كند و علم و اختیار آدمی را از او می گیرد، قادر است بعد از خاموش كردن به وسیله مرگ، دوباره آن را روشن كند و معلومات از دست رفته را به او برگرداند:

«لتموتن كما تنامون و لتبعثن كما تستیقظون». (271)

امامت

[امامت انتصابیست نه انتخابی]

## اشاره

بین عامّه و خاصّه در لزوم وجود خلیفه برای پیغمبر اختلافی نیست، اختلاف در اینست كه آیا خلافت خلیفه پیغمبر به انتصاب است یا به انتخاب.

عامّه می گویند:

احتیاج به تعیین از جانب خدا و پیغمبر نیست و خلیفه به انتخاب امّت معین می شود؛ خاصّه می گویند جز به نصب و تعیین پیغمبر كه نصب و تعیین خداست معین نمی شود.

حَكَم در این اختلاف عقل و كتاب و سنّت است.

## الف: حكومت عقل

به سه وجه اكتفا می شود:

1. اگر مخترعی كارخانه ای تأسیس كند كه محصول آن كارخانه گرانبهاترین گوهر است و غرض از اختراع، ادامه آن محصول است و در حضور و غیاب و حیات و موت مخترع نباید كار متوقف شود و برای حصول آن محصول در ساخت ابزار آن كارخانه و كیفیت عمل آنها ظرافتها و دقتهایی اعمال شده كه اطلاع بر آنها جز به راهنمایی آن مخترع میسّر نیست، آیا می شود باور كرد كه آن مخترع كسی را كه دانا به اسرار ابزار آن كارخانه و توانا بر به كار انداختن آن ابزار است معین نكند؟ و مهندسی آن كارخانه را به انتخاب مردمی وابگذارد كه از شناخت ابزار و ظرافتهای كاربرد آن بیگانه اند؟!

آیا دقّت و ظرافت معارف و سنن و قوانین الهی در جمیع شؤون حیات انسان كه ابزار كارخانه دین خداست و محصولش ارزشمندترین گوهر خزینه وجود است كه آن كمال انسانیت به معرفت الله و عبادت الله و تعدیل شهوت انسان به عفّت و غضب او به شجاعت و فكر او به حكمت و ایجاد مدینه فاضله بر اساس قسط و عدالت است كمتر از دقّت و ظرافتِ اعمال شده در اختراع آن مخترع است؟!

كتابی كه خداوند متعال در تعریف آن فرموده است:

(وَ نَزَّلْنَا عَلَیكَ الْكِتَبَ تِبْیناً لِّكُلِّ شَیء وَ هُدی وَ رَحْمَةً) (272) و (كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ إِلَیكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَتِ إِلی النُّورِ) (273) و (وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَیكَ الِكتَبَ إِلاَّ لِتُبَینَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُواْ فِیهِ) (274) مبینی می خواهد كه آنچه را كه این كتاب تبیانِ آن است استخراج كند و محیط بر ظلمات فكری و اخلاقی و عملی بشر و راهنمای او به عالَم نور باشد و در تمام آنچه مورد اختلاف نوع انسان است مبین حق و باطل باشد، كه مرز آن اختلافات از عمیق ترین مسائل وجود در مبدأ و معاد است كه فكر نوابغ اندیشه را به حل خود مشغول كرده است تا مثلاً اختلاف دو زن بر سر فرزند شیرخواری كه هر یك ادّعای مادری او را داشته باشند.

آیا می توان پذیرفت كه كاربرد این كتاب در هدایت عمومی و تربیت انسانی و حل مشكلات و رفع اختلافات، به رحلت رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمام شده است؟!

آیا خدا و پیغمبرش این قانون و تعلیم و تربیت را بدون مفسّر و معلّم و مربّی رها كرده و تعیین مفسّر و معلّم و مربّی را به انتخاب مردمِ بی خبر از علوم و معارف و قوانین و احكام این كتاب وا گذاشته اند؟!

2. امامت و رهبری انسان یعنی پیشوایی و رهبری عقل انسان، زیرا موضوع بحث امامت، كسیست كه امام انسان است و انسانیتِ انسان به عقل و فكر اوست «دعامة الإنسان العقل». (275)

در نظام خلقتِ انسان قوا و اعضای بدن محتاجند به راهنمایی حواس و اعصابِ حركت نیازمندند به تبعیت از اعصاب حس و راهنمای حواس در خطا و صواب عقل آدمی است، كه آن هم با ادراك محدود و آسیب پذیری به خطا و هوی، نیازمند به رهبری عقلِ كاملیست كه محیط بر درد و درمان و عوامل نقص و كمال انسان و مصون از خطا و هوی باشد، تا هدایت عقل انسان به امامت او محقّق شود و راه معرفت چنین عقل كاملی تعریف خداست.

از این رو تصوّر حقیقت امامت از تصدیق به انتصابی بودن امام از جانب خداوند متعال جدا نمی شود.

3. از آن جا كه مقام امامت مقام حفظ، تفسیر و اجرای قوانین خداست، به همان دلیل كه عصمتِ مبلّغِ قانون الهی لازم است، عصمتِ حافظ و مفسّر و مجری آن قانون هم لازم است و همچنانكه خطا و هوی در مبلّغ، غرض از بعثت را كه هدایت است باطل می كند، خطا و تأثّر از هوی در مفسّر و مجری قانون نیز موجب اضلال است و شناخت معصوم جز به ارشاد خداوند متعال میسّر نیست.

## ب: حكومت قرآن

### اشاره

نظر به رعایت اختصار، به سه آیه اشاره می شود:

### آیه اوّل

(وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِاَیتِنا یوقِنُونَ). (276)

هر درختی را به اصل و فرع و ریشه و میوه اش باید شناخت؛ اصل و فرعِ شجره طیبه امامت در قرآن مجید، در این آیه بیان شده است.

اصل امامت صبر و یقین به آیات خداوند است و این دو كلمه، مبین بالاترین مرتبه كمال آدمیست؛ یعنی امام باید از جهت كمال عقلی به معرفت و یقین به آیات خداوند متعال كه جمع مضاف به آن ذات قدّوس است نایل باشد و از جهت ارادی به مقام صبر كه حبس نفس است از هر چه مكروه خداست و بر هر چه محبوب اوست رسیده باشد و این دو جمله مبین علم و عصمت امام است و فرع امامت هدایت به امر خداست و هدایت به امر الهی وساطت امام را بین عالَم خلق و عالَم امر اثبات می كند و خودِ این فرع هم كه ظهور آن اصل است تبلور علم و عصمت امام است.

شجره طیبه ای كه آن اصل و این فرع اوست جز به یدِ قدرت خداوند متعال پرورش نمی یابد، از این رو فرمود:

(وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِاَیتِنا یوقِنُونَ).

### آیه دوم

(وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَهِیمَ رَبُّهُ بِكَلِمَت فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِن ذُرِّیتِی قَالَ لا ینَالُ عَهْدِی الظَّلِمِینَ). (277)

امامت مقامیست كه حضرت ابراهیم بعد از آزمایشهای طاقت فرسا مانند امتحان به گذاشتن زن و فرزند به تنهایی در بیابانی بدون زرع و آبادی و مهیا شدن برای قربانی اسماعیل و سوختن به آتش نمرود و طی مراتب نبوّت و رسالت و خلّت، به آن منصب رسید و خداوند متعال فرمود:

(إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً)؛ عظمت آن مقام آن چنان نظرش را جلب كرد كه آن را برای ذرّیه خود درخواست نمود و خداوند فرمود:

(لا ینالُ عَهْدِی الظَّلِمِینَ).

در این جمله از امامت به عهد خداوند متعال تعبیر شده است، كه جز مقام عصمت به این منصب نایل نمی شود.

تردیدی نیست كه ابراهیم امامت را برای عموم ذرّیه خود نخواست، زیرا ممكن نیست خلیل خدا امامت انسانیت را از خداوند عادل برای كسی كه عادل نیست بخواهد و چون برای ذریه عادل خود در خواست كرد و این خواسته نسبت به عادلی هم كه در گذشته ظلمی از او سر زده باشد عمومیت داشت، لذا مقصود از جواب پروردگار این بود كه این دعا در مورد كسی كه ظلمی از او سر زده مستجاب نیست، بلكه امامت مطلقه به حكم عقل و شرع مشروط به طهارت و عصمت مطلقه است.

### آیه سوم

(یأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ أَطِیعُواْ اللَّهَ وَ أَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَ أُوْلِی الاَْمْرِ مِنكُمْ). (278)

در این آیه كریمه، اولی الامر بر رسول عطف شده است و هر چند عطف در قوّه تكرار «اطیعوا» است، ولی اكتفا به یك «اطیعوا» در هر دو، نشان می دهد كه وجوب اطاعت اولی الامر با وجوب اطاعت رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از یك سنخ و یك حقیقت است و مانند اطاعت رسول بدون قید و شرطی در وجوب و بدون حدّی در واجب لازم است و چنین وجوبی بدون عصمت ولی امر ممكن نیست، چون اطاعت هر كس مقید به عدم مخالفت فرمان او با فرمان خداست و به جهت این كه فرمان معصوم به مقتضای عصمت، مخالف فرمان خدا نیست، وجوب اطاعتش مقید به قیدی نیست.

با اعتراف به این كه امامت، خلافت رسول است در به پا داشتن دین و حفظ حوزه ملت، به گونه ای كه پیروی او بر تمام امّت واجب است، (279) و به مقتضای: (ان اللّهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الإِحْسانِ) (280) و (یأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ ینْهاهُمْ عَن الْمُنْكَرِ) (281) اگر ولی امر معصوم نباشد، اطاعت مطلقه او مستلزم امر خدا به ظلم و منكر و نهی خدا از عدل و معروف است.

گذشته از این، اگر ولی امر معصوم نباشد، ممكن است كه فرمان او برخلاف فرمان خدا و رسول باشد، كه در این صورت امر به اطاعت خدا و پیغمبر و امر به اطاعت ولی امر، امر به ضدّین، خواهد بود و محال است.

نتیجه آن كه: امر به اطاعت اولی الامر بدون قید و شرط، دلیل بر عدم تخلّف امر آنان از امر خدا و رسول است و این خود شاهد عصمت ولی امر است و تعیین معصوم جز از طرف عالِم السر و الخفیات ممكن نیست.

## ج: حكومت سنّت

### اشاره

[استشهاد به روایات عامّه وارده از طرق عامّه بر امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جهت اتمام حجت و جدال به احسن است و گرنه، با وجود اخبار متواتره دالّه بر این كه در آن نفس قدسیه، تمام شرائط مذكور در كتاب و سنّت برای امامت، جمع است، نیازی به این استشهاد نیست.

و روایاتی كه از عامّه نقل و بر آن اطلاق صحیح شده است، برحسب موازین صحّت در نزد آنهاست و اطلاق صحّت بر اخبار منقول از طرق خاصّه از جهت اعتبار آن خبر است، اعم از صحیح اصطلاحی و موثّق بر حسب موازین رجال در نزد خاصّه].

پیروی از سنّت رسول، به مقتضای ادراك عقل است كه پیروی از معصوم لازم است و به مقتضای حكم كتاب خداست كه: (وَ مَا ءَاتَیكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَیكُمْ عَنْهُ فَانتَهُواْ). (282)

از سنّت به حدیثی اكتفا می شود كه صحّت آن مسلّم و به فرمان خدا پذیرفتن آن واجب است و آن حدیث را عامّه و خاصّه از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل كرده اند و به صد و رش از آن حضرت اعتراف نموده اند و اگر چه به طرق متعددی نقل شده، ولی به یكی از طرق كه صحت آن ثابت است نقل می شود و آن روایتِ زید بن ارقم است:

قال:

لما رجع رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن، فقال:

كانی قد دعیت فاجبت، انی قد تركت فیكم الثقلین احدهما اكبر من الاخر كتاب الله و عترتی فانظروا كیف تخلفونی فیهما، فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض، ثم قال ان الله عز و جل مولای و انا مولی كل مؤمن، ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال من كنت مولاه فهذا ولیه اللّهم والِ من والاه و عاد من عاداه و ذكر الحدیث بطوله. (283)

اهمیت امامت امّت در نظر آن حضرت به حدّی بود كه نه تنها در بازگشت از حجة الوداع، بلكه در مناسبتهای مختلف، حتّی در مرض موت هم كه اصحاب در حجره اش جمع بودند به كتاب و عترت وصیت كرد. در بعضی به عنوان: «انی قد تركت فیكم الثقلین» (284) و در بعضی به عنوان: «انی تارك فیكم خلیفتین» (285) و در بعضی به عنوان: «انی تارك فیكم الثقلین» (286) و در بعضی: «لن یفترقا» (287) و در بعضی: «لن یتفرقا» (288) و در بعضی: «لا تقدموهما فتهلكوا و لا تعلموهما فانهما اعلم منكم» (289) و در بعضی: «انی تارك فیكم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما». (290)

هر چند بیان تمام نكاتی كه در كلام رسول خداست میسر نیست، ولی به چند نكته اشاره می شود:

1. جمله: «انی قد تركت» مبین اینست كه كتاب خدا و عترت، تركه و میراثیست كه از آن حضرت برای امّت به جا مانده است، زیرا نسبت پیغمبر به امّت نسبت پدر است به فرزند؛ چون انسان جسم و جانی دارد كه نسبت روح به تن، نسبت معنی به لفظ و مغز به پوست است و قوا و اعضای جسمانی از طریق پدرِ جسمانی به انسان افاضه شده و قوا و اعضای روحانی از عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه از طریق پیغمبر كه پدر روحانی انسان است عنایت شده است.

واسطه افاضه سیرتِ روحانی و صورتِ عقلانی، با واسطه افاضه صورت مادّی و هیأت جسمانی قابل مقایسه نیست، همچنان كه مغز با پوست و معنی با لفظ و مروارید با صدف قابل مقایسه نیست.

چنین پدری به جمله: «كانی قد دعیت فاجبت» خبر از رحلت خود می دهد و میراث و تركه خود را برای فرزندان خود معین می كند، كه باز مانده و حاصل وجود من برای امّت دو چیز است:

«كتاب الله و عترتی».

كتابْ رابطه خدا با امّت و عترتْ رابطه پیغمبر با امّت است؛ قطع رابطه با كتاب قطع رابطه با خداست و قطع رابطه با عترت قطع رابطه با پیغمبر است و قطع رابطه با پیغمبرِ خدا قطع رابطه با خداست.

خاصیت اضافه آن است كه مضاف از مضاف الیه كسب حیثیت می كند و هر چند اضافه كتاب به خدا و عترت به پیغمبرِ خاتم كه شخص اوّل عالَم است، منزلت و مقام كتاب و عترت را روشن می كند، ولی به لحاظ اهمیت مطلب، حضرت این دو را به ثقلین وصف می نماید، كه حاكی از ارزشمندی و گرانسنگی این دو باز مانده پیغمبر است.

نفاست و سنگینی وزن معنوی قرآن فوق ادراك عقول است، چون قرآن تجلّی خالق برای خلق است و برای درك عظمت قرآن توجّه به این چند آیه كافی است:

(یس \* وَ الْقُرْءَانِ الْحَكِیمِ) (291)، (ق وَ الْقُرْءَانِ الْمَجِیدِ) (292)، (إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِیمٌ \* فِی كِتَب مَّكْنُون \* لاَّ یمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ) (293)، (لَوْ أَنزَلْنَا هَذا الْقُرْءَانَ عَلَی جَبَل لَّرَأَیتَهُ خَشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْیةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الاَْمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یتَفَكَّرُونَ). (294)

وصف عترت به همان صفتی كه وصف قرآن است مبین اینست كه عترت در كلام رسول، عِدل قرآن و شریك وحی است.

همسنگ بودن عترت با قرآن در بیان پیغمبر خاتم كه میزان حقیقت است، ممكن نیست مگر این كه آن عترت در: (تِبْیناً لِّكُلِّ شَیء) (295) شریك علم و در: (لا یأْتِیهِ الْبَطِلُ مِن بَینِ یدَیهِ وَ لا مِنْ خَلْفِه) (296) شریك عصمت قرآن باشد.

2. جمله: «فانهما لن یتفرقا» دلالت بر ت لازم و عدم تفكیك قرآن و عترت دارد، كه هر یك از دیگری جدایی پذیر نیست، زیرا قرآن كتابیست كه برای همه افراد بشر با ظرفیتها و قابلیتهای مختلف نازل شده است و عبارات آن برای عوام، اشارات آن برای علما، لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیاست و پست ترین افراد نوع بشر كه همّت آنها تأمین حوایج مادّیست تا بالاترین افراد كه اضطراب روحی آنان جز با اطمینان به ذكر الله رفع نمی شود و گمشده آنان اسمای حسنی و امثال علیا و تحمّل اسم اعظم است باید از هدایت آن بهره مند شوند.

و این كتاب همانند آفتابیست كه انسانِ سرما خورده، به حرارت آن خود را گرم می كند و زارعْ پرورش زراعتش را از آن می خواهد و دانشمندِ طبیعی، تجزیه اشعّه آن و آثار آنها را در پرورش معادن و نباتات جستجو می كند و عالِمِ الهی به تأثیر خورشید در زمین و موالید آن نظر كرده و در سنن و قوانینی كه در طلوع و غروب و قُرب و بُعد خورشید از زمین به كار برده شده، گمشده خود را كه خالق و مدبّر آفتاب است می یابد.

چنین كتابی كه برای همه افراد بشر و پاسخگوی تمام نیازهای انسانیت در دنیا و برزخ و آخرت است، معلّمی لازم دارد كه همه آنها را بداند، زیرا طبِّ بدون طبیب و علمِ بدون معلّم و قانون آن هم قانون خدا برای تنظیم معاش و معاد بدون مفسّری متناسب با آن، ناقص است و با: (اَلْیوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ) (297) سازگار نیست و نقض غرض از نزول این كتاب لازم آمده و با: (وَ نَزَّلْنَا عَلَیكَ الْكِتَبَ تِبْیناً لِّكُلِّ شَیء) (298) جمع نمی شود و تشریع دینِ ناقص از حكیم و كاملِ علی الاطلاق، قبیح بوده و نقضِ غرض محال است و به این جهت فرمود:

«لن یتفرقا».

3. در روایت دیگری فرمود:

«یا أیها الناس إنی تارك فیكم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما»؛ همچنان كه در مباحث قبل اشاره شد، هدایت انسان از جهت خصوصیت خلقت او موجب سعادت ابدی و ضلالتش موجب شقاوت ابدی است، چرا كه انسان عصاره موجودات جهان است و موجودیست دنیوی، برزخی، اخروی، ملكی و ملكوتی و وابسته به عالم خلق و امر و مخلوقیست برای بقا نه فنا و چنین هدایتی ممكن نیست جز به تعلیم و تربیتِ وحی الهی كه نور مقّدس از ظلمات است:

(قَدْ جَآءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَبٌ مُّبِینٌ) (299) و بنا بر قانون تناسب و سنخیت، معلّم آن هم باید معصوم از خطا و هوی باشد و چون با تمسّك به این هدایت و هادی معصوم، بشر از ضلالتهای فكری و اخلاقی و عملی بیمه می شود، فرمود:

«لن تضلوا إن اتبعتموهما».

4. و در جمله: «و لا تعلموهما فانهما أعلم منكم» اكتفا می شود به گفته یكی از متعصّب ترین علمای عامّه كه می گوید (300): «و تمیزوا بذلك عن بقیة العلماء، لان الله أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» تا آن جا كه می گوید:

«ثم احق من یتمسّك به منهم امامهم و عالمهم علی بن ابی طالب كرّم الله وجهه لما قدّمناه من مزید علمه و دقائق مستنبطاته و من ثمَّ قال ابوبكر علی عترة رسول اللهِ ای الّذین حث علی التّمسّك بهم، فخصّه لما قلنا و كذلك خصّه صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بما مرَّ یوم غدیر خمّ».

توجّه به این نكته لازم است كه با تصدیق به این كه امتیاز علی علیه‌السلام از بقیه علما از جهت آیه تطهیر است كه به حكم این آیه از مطلق رجس پاك شده است و با اقرار به این كه پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی علیه‌السلام را اعلم تمام امّت شمرده و خدا هم می فرماید:

(قُلْ هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یعْلَمُونَ إِنَّمَا یتَذَكَّرُ أُوْلُواْ الاَْلْبَبِ) (301) و (أَفَمَن یهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یهِدِّی إِلاَّ أَنْ یهْدَی فَمَا لَكُمْ كَیفَ تَحْكُمُونَ) (302) و با اعتراف به صحّت: «إنی تارك فیكم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما و هما كتاب الله و اهل بیتی عترتی» همه امّت برای نجات از ضلالت مأمور به پیروی از علی علیه‌السلام هستند، بنابراین حجّت بر متبوعیت علی علیه‌السلام و تابعیت عموم امّت بدون استثنا تمام است:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِغَةُ) (303).

5. رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با گرفتن دست علی علیه‌السلام و معرّفی او خواست كه بعد از بیان كبری، مصداق را هم معین كند تا جای شبهه برای احدی نماند و بیان فرماید كه این همان ثقلیست كه از قرآن جدا شدنی نیست و عصمت او ضامن هدایت امّت است و همچنان كه پیغمبر مولای جمیع مؤمنین است، همان مولویت برای علی علیه‌السلام نیز ثابت است:

(إِنَّمَا وَلِیكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یقیمُونَ الصَّلَوة وَ یؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ رَكِعُونَ). (304)

هر چند حكمیت عقل و كتاب و سنّت در مسأله خلافت و امامت عامّه، امامت خاصّه را هم روشن می كند و اوصافی كه در امام لازم است مصداقی جز ائمّه معصومین علیهم‌السلام پیدا نمی كند، ولی به ملاحظه اتمام حجّت گذشته از بیان حدیث ثقلین چند حدیث دیگر كه صحّت آنها نزد اهل حدیث محرز است در مورد سیدالوصیین امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذكر می شود:

### حدیث اوّل

عن أبی ذر رضی الله عنه قال:

قال رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی. (305)

در این حدیث كه صحّت آن مورد تصدیق بزرگان عامّه است به حكم بیان رسول كه خداوند در قرآن عصمت گفتارش را بیان كرده و دلیل عقلی هم بر آن قائم شده اطاعت و عصیان علی علیه‌السلام، اطاعت و عصیان پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اطاعت و عصیان پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اطاعت و عصیان خدا شمرده شده است.

با توجه به این كه اطاعت و عصیان در مورد امر و نهیست و منشأ امر و نهی اراده و كراهت است، بنابراین ممكن نیست اطاعت و عصیان علی علیه‌السلام اطاعت و عصیان خدا باشد، مگر این كه اراده و كراهت علی علیه‌السلام مظهر اراده و كراهت خدا باشد.

كسی كه اراده و كراهت او مظهر اراده و كراهت خداست، باید به مقام عصمتی رسیده باشد كه رضا و غضب او، رضا و غضب باری تعالی باشد و به مقتضای عموم كلمه «مَنْ»، هر كس كه در دایره اطاعت خدا و پیغمبر است باید سر بر خط فرمان علی علیه‌السلام بگذارد، وگرنه خدا و رسول خدا را عصیان نموده است، (وَ مَن یعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَلاً مُّبِیناً) (306) (وَ مَن یعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَآ أَبَداً) (307) و هر كس از علی علیه‌السلام اطاعت كند از خدا و رسول خدا اطاعت نموده است.

(وَمَنْ یطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ یدْخِلْهُ جَنَّات تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الاَْنْهَارُ)، (308) (وَمَنْ یطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً)، (309) (وَمَنْ یطِعِ اللهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَیهِمْ). (310)

### حدیث دوم

### اشاره

ان رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خرج الی تبوك و استخلف علیاً فقال اتخلفنی فی الصبیان و النساء قال الا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لیس نبی بعدی. (311)

این روایتیست كه در صحاح و مسانید معتبره عامّه ذكر شده است و جمعی از بزرگان عامّه اتفاق بر صحّت حدیث را نقل كرده اند، كه نمونه گفتار آنان از این قرار است:

«هذا حدیث متفق علی صحّته رواه الائمّة ال حفاظ، كأبی عبدالله البخاری فی صحیحه و مسلم ابن الحجاج فی صحیحه و أبی داود فی سننه و أبی عیسی الترمذی فی جامعه و أبی عبدالرحمان النسایی فی سننه و ابن ماجة القزوینی فی سننه، واتفق الجمیع علی صحّته حتی صار ذلك اجماعاً منهم، قال الحاكم النیسابوری هذا حدیث دخل فی حد التواتر». (312)

این روایت به مقتضای عموم، منزلت هر مقامی را كه هارون نسبت به موسی داشته برای علی علیه‌السلام نسبت به پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثابت می كند و استثنای مقام نبوّت مؤكّد این عمومِ منزلت است.

در قرآن مجید منزلت هارون نسبت به موسی این چنین بیان شده:

(وَ اجْعَلْ لِّی وَزِیراً مِّنْ اَهْلِی \* هَرُونَ أَخِی \* اشْدُدْبِهِ أَزْرِی \* وَ أَشْرِكْهُ فِی أَمْرِی) (313)، (وَ قَالَ مُوسَی لاَِخِیهِ هَرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ). (314)

و آن منزلت در پنج امر خلاصه شده است:

1. وزارت: وزیر كسیست كه بار سنگین مسوؤلیتی كه امیر دارد بر دوش می كشد و متصدی انجام آن می شود و این مقام نه تنها در حدیث منزلت، بلكه در روایات دیگری هم در كتب حدیث و تفسیر عامّه، برای آن حضرت وارد شده است. (315)

2. اخوّت و برادری: چون برادری هارون با موسی نَسَبی بود، این منزلت را رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای علی علیه‌السلام به عقد اخوّت محقق كرد و روایات عامّه و خاصّه در این موضوع بسیار است، كه به یك روایت اكتفا می شود:

عبدالله بن عمر گفت:

چون پیغمبر به مدینه وارد شد، بین اصحاب اخوّت و برادری برقرار كرد؛ پس علی علیه‌السلام با چشم گریان آمد، گفت:

یا رسول اللّه اصحابت را برادر كردی و مرا با كسی برادر نكردی، فرمود:

«یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة». (316)

این اخوت آشكار می كند كه مقام حضرت علی علیه‌السلام هنگام نزول آیه (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (317) از هر مؤمنی رفیع تر و بالاتر بوده است؛ زیرا بر حسب مدارك عامّه و خاصّه حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین اصحاب بر حسب منزلت ایشان اخوت برقرار نمود، آنچنان كه بین ابوبكر و عمر و بین عثمان و عبدالرّحمن، بین ابی عبیده و سعد بن معاذ و ... اخوت قرار داد، (318) و حضرت علی علیه‌السلام را برای اخوت با خود برگزید؛ بنابراین چگونه او در مرتبه اشرف فرزندان آدم نباشد و حال آن كه حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اخوت با او در دنیا و آخرت تصریح نموده است!

این اخوت و برادری روشن می سازد كه همانندی روحی، علمی، عملی و اخلاقی بین حضرت علی علیه‌السلام و افضل اهل عالم یعنی حضرت رسول خاتم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مستوای درجه آن حضرت رسیده است، (وَ لِكُل دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُواْ)، (319) و درجات در دنیا و آخرت بر حسب سعی و كوشش و كسب و اكتساب انسان است.

(وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیئاً) (320) و خداوند متعال عالم تر است به حق جهادی كه علی بن ابیطالب علیه‌السلام در حق پروردگار متعال انجام داد، تا آن جا كه به مقام در دارالقرار رسید با كسی كه خداوند سبحان در شأن او می فرماید:

(عَسَی أَن یبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً) (321).

از این مقام و درجه تعبیری نتوان كرد، مگر همان كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آن تعبیر فرموده است:

(انت اخی فی الدنیا والآخرة). آن حضرت بعد از عبودیت به این اخوت مفتخر گردید، همانطور كه خود می فرمود:

(انا عبدالله و اخی رسوله) (322)، من بنده خدا و برادر رسول خدایم و در روز شوری فرمود:

(آیا در میان شما كسیست كه رسول خدا بین او و خودش برادری قرار داده باشد غیر از من) (323).

شدت ازر

احادیث دیگری وارد شده است كه حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خداوند متعال درخواست نمود كه پشت او را به حضرت علی علیه‌السلام محكم گرداند و خداوند تبارك و تعالی دعای حضرت را استجابت فرمود. (324)

شكی نیست كه وظایف سنگین رسالت خاتمیت از بزرگترین مسؤولیت هایی است كه خداوند متعال تكلیف فرموده است و كسی را یارای تحمّل چنین بار مسؤولیتی نیست مگر رسول خاتم كه ظهیر انبیا و مرسلین است.

لذا بعد از آن كه حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متحمّل این مسؤولیت سنگین از طرف خداوند متعال شد، از پروردگار خود درخواست نمود كه پشت و بازو و قدرت و قوّت او را به علی علیه‌السلام محكم گرداند و خداوند درخواست حضرت را پذیرفت آنچنان كه درخواست موسی را پذیرفت:

(سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِیكَ) (325).

این دعا از رسول خدا و اجابت از خدا دلیل بر اینست كه انجام امر رسالت جز با دست و زبان علی بن ابی طالب كه قاهر به قدرت الهی و ناطق به حكمت خداوندی است، ممكن نبوده است.

آیا معقول است بعد از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای امّت ظهیر و پشتیبانی باشد غیر از آن كسی كه ظهیر و پشتیبان رسول خدا بوده است؟

و آیا ممكن است كه امّت، بازو و یاوری غیر از آن كس كه بازو و یاور رسول خدا بود، اتخاذ كند و بگیرد؟!

اصلاح امر

(وَقَالَ مُوسَی لاَِخِیهِ هَرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ) (326) موسی به برادر خود، هارون، گفت:

جانشین من در قومم باش و امر آنان را اصلاح كن.

همانطور كه هارون مصلح قوم موسی و جانشین موسی در اصلاح امّت او بود، همچنین این مقام و منزلت در امّت رسول، برای علی علیه‌السلام است و اصلاح كردن به قول مطلق، شأن كسیست كه خود متصف به صلاح مطلق و كامل باشد، نه به مطلقِ صلاح به هر مرتبه ای، كه در قرآن مجید وصف حضرت یحیی (وَ سَیداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیاً مِّنَ الصَّلِحِینَ) (327) و وصف حضرت عیسی (وَ یكَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ كَهْلا وَ مِنَ الصَّلِحِینَ) (328). قرار گرفته است.

شركت در امر

همچنان كه هارون شریك كار موسی بود، این مقام به مقتضای این حدیث به جز در مقام نبوّت برای علی علیه‌السلام ثابت شد.

از جمله كارهای پیغمبر اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعلیم كتابیست كه در آن بیان همه چیز شده است و تعلیم حكمتی كه خداوند متعال در شأن آن می فرماید:

(یؤْتِی الْحِكْمَةَ مَن یشَاءُ وَ مَن یؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیراً كَثِیراً) (329)، (وَ أَنزَلَ اللهُ عَلَیكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَیكَ عَظِیماً) (330).

شكی نیست، آنچه خداوند متعال از كتاب و حكمت بر پیغمبر خاتم نازل فرموده است، شامل همه آنچه كه بر تمام انبیا و مرسلین نازل فرموده و بلكه زیاده بر آن می باشد، زیادی و اضافه به نسبت نبوّت عامّه و رسالت خاتمیه و امامت آن حضرت برای تمام انبیا و سیادت و برتری بر جمیع خلق پروردگار متعال.

و از جمله كارهای حضرت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بیان امور مورد اختلاف مردم و حكم بین آنان است:

(لِیبَینَ لَهُمُ الَّذِی یخْتَلِفُونَ فِیهِ) (331)، (إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَینَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللهُ) (332)

و از جمله شئون حضرت خاتم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اینست كه او به مؤمنین از خود آنان سزاوارتر است، پس علی علیه‌السلام شریك در امر كسیست كه ولی امر در نظام تكوین و تشریع است.

خلافت

همچنان كه هارون خلیفه موسی بود، به مقتضای این حدیث خلافت بلا فصل آن حضرت ثابت می شود.

خلیفه و جانشین، وجود تنزیلی و نازل منزله كسیست كه به جای او می نشیند و خلاء وجودی آن كس به هنگام غیبت و نبودش توسط خلیفه پر می شود.

جانشین حضرت خاتم الانبیا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با جانشین هر یك از انبیای دیگر، بلكه با جانشینی همه انبیا قابل قیاس نیست، چون او جانشین كسیست كه تمام انبیا از آدم تا عیسی بن مریم همه زیر لوا و پرچم او هستند و چگونه می توان سایه عرش را با سایه مادون عرش قیاس نمود.

آری هارون خلیفه موسیست و جانشینِ كسیست كه خداوند متعال در شأن او می فرماید:

(وَنَادَینَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الاَْیمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیاً) (333)؛ ولی علی بن ابی طالب علیه‌السلام خلیفه خاتم النّبیین صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جانشین كسیست كه خداوند متعال در شأن او می فرماید:

(ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَینِ أَوْ أَدْنَی) (334).

در روایت صحیحه از ابان احمر است، كه حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

یا ابان چگونه مردم قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام را منكر می شوند، كه فرمود:

«اگر بخواهم، پای خود را بلند كرده و بر سینه پسر ابی سفیان در شام می زنم و او را از تختش سرنگون می كنم» ولی منكر این نیستند كه آصف، وصی سلیمان، قدرت آوردن تخت بلقیس را به نزد سلیمان قبل از چشم بر هم گذاشتن او داشت!

آیا مگر نه این كه پیغمبر ما صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم افضل انبیا و وصی او افضل اوصیاست؟!

آیا وصی خاتم را همانند وصی سلیمان هم قرار ندادند؟! خداوند متعال بین ما و بین آنان كه جاحد به حق ما و منكر فضل ما شدند، حكم فرماید. (335)

بنابراین وزارت رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، محكم شدن پشت او، شركت در امر آن حضرت، اخوت با آن حضرت، اصلاح امر در امّت و خلافت آن حضرت قابل قیاس با كسی كه دارای این مقامات از غیر نبی اكرم است، نخواهد بود.

هر آن كس كه در حدیث منزلت تأمّل كند و اهل تدبّر در كتاب و تفقه در سنّت باشد، خواهد دانست كه فصل بین رسول خدا و آن كس كه خود حضرت او را در زمان حیاتش جانشین خود قرار داد، مخالف با حكم عقل و كتاب و سنّت است.

در روایتی كه خود عامّه به صحّت آن اعتراف نموده اند از بكیر بن مُسَمّار نقل شده است كه گفت:

از عامر بن سعد شنیدم كه معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت:

چه چیز مانع تو از سب (ناسزا گفتن) به پسر ابی طالب است؟

گفت:

هر زمان كه به یاد می آورم سه چیز را كه رسول خدا برای او فرمود كه هر آینه یكی از آنها برای من از حمرنعم [و هر مال نفیسی] محبوب تر است نمی توانم او را ناسزا بگویم.

معاویه گفت:

یا ابااسحاق آن سه چیز چیست؟

ابواسحاق گفت:

سب نكنم او را، هر زمان كه به یاد می آورم كه وحی بر رسول خدا نازل شد، پس دست علی و دو فرزندش و فاطمه را گرفت و آنها را زیر كساء و لباس خود برد و سپس فرمود:

پروردگارا همانا اینان اهل بیت من هستند و سب نكنم او را هر زمان كه به یاد می آورم، حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی را در غزوه تبوك باقی گذاشت، پس علی به حضرت عرض كرد:

آیا مرا با كودكان و زنان باقی می گذاری؟ حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

آیا راضی نمی شوی كه تو نسبت به من به منزله هارون از موسی باشی به جز این كه پیامبری بعد از من نیست.

و سب نكنم او را هر زمان كه روز خیبر را به یاد آورم كه حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

هر آینه این پرچم را به مردی خواهم داد كه خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خداوند به دست او پیروزی می آورد، پس همه ی ما سركشیدم كه ببینیم چه كسی مورد

نظر حضرت است؟

پس حضرت فرمود:

علی كجاست؟

گفتند:

او چشم درد دارد.

فرمود:

او را بخوانید، پس او را خواندند، پس حضرت با آب دهان مباركش به صورت او مالید و پرچم را به او داد و خداوند به دست او مسلمین را پیروزی داد.

راوی می گوید:

به خدا قسم، تا زمانی كه سعد بن ابیوقاص در مدینه بود، معاویه به او هیچ چیز نگفت. (336)

حاكم نیشابوری می گوید:

بخاری و مسلم هر دو بر صحّت حدیث مؤاخاة و حدیث رایت (پرچم) اتّفاق دارند. (337)

بخاری از سهل بن سعد نقل می كند، كه گفت:

حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز خیبر فرمودند:

هر آینه فردا این پرچم را به مردی می دهم كه خداوند فتح و پیروزی را به دست او خواهد آورد، او خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا او را دوست دارند.

پس همه شب را تا به صبح، با اضطراب به سر بردند، كه آیا حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرچم را به چه كسی عطا خواهد فرمود.

صبح كه شد، همه به سوی حضرت رفته امید داشتند كه پرچم به آنان داده شود.

حضرت فرمود:

علی بن ابی طالب كجاست؟

گفته شد:

از درد چشم رنج می برد؛ فرمود:

او را بیاورید.

پس علی آمد و حضرت آب دهان مبارك خود را به چشم او مالید و دعا فرمود و درد برطرف شد، گویا اصلاً درد و مرضی در او نبود.

سپس پرچم را به او داد و علی عرض كرد:

یا رسول الله با آنها آنقدر جنگ خواهم كرد تا مثل ما شوند (ایمان بیاورند)؛ پس حضرت علیه الصّلاة و السّلام فرمود:

با نرمی و ثبات و بدون عجله نفوذ كن تا به میدان آنها برسی، پس آنها را به اسلام دعوت نما و آنها را به آنچه بر ایشان واجب است از حق الله اخبار كن. پس قسم به خدا، هر آینه اگر خداوند به تو یك نفر را هدایت كند، برای تو بهتر از این كه حمر نعم و مال نفیس برای تو باشد. (338)

مخفی نیست كه كلام حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

«كه هر آینه پرچم را به كسی خواهم داد كه خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا او را دوست دارند»، كاشف از اینست كه در اصحاب حضرت غیر از علی علیه‌السلام هیچ كس متصف به این صفت نبوده است و گرنه تخصیص حضرت رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی علیه‌السلام را به این وصف بدون مخصص می بود و ساحت قدس آن حضرت از آنچه عقلاً و شرعاً باطل است، پاك و منزّه است.

این اعطای پرچم و پیروزی به دست علی علیه‌السلام خود تفسیر حدیث منزلت است، كه دلالت دارد بر این كه علی علیه‌السلام كسیست كه خداوند پشت پیغمبر خود را به او محكم كرد و بازوی رسول خود را به او كمك نمود.

و كلام حضرت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

پروردگار به دست علی پیروزی را می آورد، حكایت از این می كند كه فعل خداوند متعال بر دست علی بن ابی طالب جاری شد، آنچنان كه بر دست رسول خدا نیز جاری شد، آنجا كه می فرماید:

(وَمَا رَمَیتَ إِذْ رَمَیتَ وَلَكِنَّ اللهَ رَمَی)، (339) و از خود حضرت علی علیه‌السلام نقل شده كه فرمود:

«والله من درِ خیبر را به قوه جسدانی نكندهام» (340).

آری آن كس كه پروردگار متعال به ید او خیبر را فتح می كند، همان یدالله است، آیا بازوی بهترین خلق الله جز به یدالله قابل محكم شدن است؟

(إِنَّ فِی ذَلِكَ لَذِكْرَی لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ) (341)».

### حدیث سوم

حدیثیست كه عامه و خاصه آن را نقل نموده اند و ما به آنچه حاكم نیشابوری در مستدرك (342) و ذهبی در تلخیص (343) از بریده اسلمی نقل كرده اكتفا می كنیم كه گفت:

با علی به غزوه ای به یمن رفتم و از او جفوه ای ناخوشایندی دیدم، بر رسول خدا وارد شدم، علی را یاد كردم و خورده بر او گرفتم، دیدم رخسار رسول خدا متغیر شد، پس گفت:

یا بریده، آیا من سزاوارتر نیستم به مؤمنین از خودشان؟ گفتم:

بلی، یا رسول اللّه فرمود:

هر كس كه من مولای اویم پس علی مولای اوست.

این همان بیان حضرت در غدیر خم است كه در این مقام به بریده هم فرموده است.

اكابر محدّثین و مورّخین و مفسّرین (344) واقعه غدیر خم را به تناسب ارتباط این واقعه با موضوع فن خود ذكر كرده اند، بلكه بزرگان اهل لغت نیز در كتب لغت آن را آورده اند.

ابن درید در جمهرة اللغة می گوید:

«غدیر معروف و هو الموضع الذی قام فیه رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطیباً یفضّل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام». (345)

در تاج العروس ذیل كلمه «ولی» می گوید:

«الذی یلی علیك امرك ... و منه الحدیث: من كنت مولاه فعلی مولاه».

ابن اثیر در نهایه ذیل كلمه «ولی» می گوید:

«و قول عمر لعلی اصبحت مولی كل مؤمن، ای ولی كل مؤمن. »

حدیث غدیر به طرق صحیحه نزد عامّه روایت شده است، اگر چه كثرت عدد طرق حدیث به حدّیست كه محتاج به صحّت سند نیست.

حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در ینابیع المودّة می گوید:

«و در مناقب محمّد بن جریر طبری صاحب تاریخ، خبر غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق روایت كرده و كتابی در این موضوع به نام كتاب «الولایة» نوشته است؛ همچنین خبر غدیر خم را ابوالعباس احمد بن محمّد بن سعید بن عقده روایت كرده و كتابی در این موضوع به نام «الموالاة» نوشته و طرق خبر را از صد و پنج طریق ذكر كرده است و بعد می گوید:

«حكایت كرد علاّمه علی بن موسی و علی بن محمّد ابی المعالی الجوینی ملقّب به امام الحرمین استاد ابی حامد غزالی، در حالی كه تعجب می كرد و می گفت:

مجلّدی در دست صحّافی در بغداد دیدم كه در آن روایات غدیر خم بود، بر آن نوشته شده بود:

جلد بیست و هشتم از طرق قول پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «من كنت مولاه فعلی مولاه و در پی آن خواهد آمد جلد بیست و نهم. » (346)

ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه علی علیه‌السلام، بعد از نقل حدیث غدیر از ابن عبدالبر و ابوهریره و جابر و براء بن عازب و زید بن ارقم، می گوید:

«جمع كرد ابن جریر طبری در كتاب تألیف شده در این حدیث اضعاف كسانی كه ذكر شد و ابوالعباس بن عقده اعتنا كرده به جمع طرق این حدیث و آن را از حدیث هفتاد صحابی یا بیشتر اخراج كرده است. » (347)

دلالت این حدیث بر ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام روشن است، زیرا لفظ (مولی) اگر چه در معانی متعدده استعمال شده است، ولی با وجود قرائنی معین می شود كه مراد از آن در این حدیث ولایت امر است، كه بعضی از آن قرائن ذكر می شود:

1. قبل از این بیان، رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر از رحلت خود داد و به كتاب خدا و عترت سفارش كرد، كه این دو از هم جدا نمی شوند و بعد از این بیان، معرّفی علی علیه‌السلام به این عنوان كه هر كس من مولای او هستم علی مولای اوست مبین اینست كه مقصود شناساندن كسیست كه امت بعد از آن حضرت، باید تمسّك به او و قرآن، مصونیت از ضلالت پیدا كند.

2. آن جمعیت عظیم از حج برگشته را در هوای سوزان نگاه داشتن و منبر از جهاز شتر ترتیب دادن، برای آن كه اعلان كند كه علی علیه‌السلام دوست و یاور اهل ایمان است مناسب مقام خاتمیت نیست و این خصوصیات نشان می دهد كه مقصودِ پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اعلان امر مهمّیست و آن جز ولایت امر از معانی مولا و ولی نیست.

3. واحدی در اسباب النزول از ابی سعید خدری نقل كرده است، كه آیه (یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مآ أُنْزِلَ إِلَیكَ مِن رَّبِّكَ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) (348)، روز غدیر خم در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است. (349)

از این آیه كریمه استفاده می شود كه آنچه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شأن نزول آیه مأمور به تبلیغ آن شده دارای دو جهت بوده است:

اوّل:

آن كه به مرتبه ای از اهمیت است كه خداوند متعال می فرماید:

«اگر نكنی تبلیغ رسالت نكرده ای. »

دوم:

آن كه در این تبلیغ خدا نگه دار توست و این جمله كه روشن می نماید كه اظهار آنچه كه پیامبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تبلیغ آن مأمور شده است كید منافقینی را در پی دارد كه از اهل كتاب، ظهور آن حضرت و توسعه حكومتش را شنیده بودند و به طمع رسیدن به این مقام، به آن حضرت گرویده بودند و چنین امری از معانی مولا جز ولایت امر امّت نخواهد بود.

4. خطیب بغداد از ابی هریره روایت كرده كه گفت:

«كسی كه روز هجدهم ذی الحجه را روزه بگیرد برای او روزه شصت ماه نوشته می شود و آن، روز غدیر خم است؛ چون نبی صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دست علی بن أبی طالب را گرفت، گفت:

آیا من ولی مؤمنین هستم؟ گفتند:

بلی یا رسول الله، گفت:

هر كس من مولای او هستم پس علی مولای اوست.

پس عمر بن الخطاب گفت:

بخ بخ یا ابن أبی طالب، صبح كردی مولای من و مولای هر مسلمانی؛ پس خدا نازل كرد:

(اَلْیومَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ)» (350).

آنچه كه اكمال دین و اتمام نعمت خدا به اوست و دین اسلام با او پسندیده خدا می شود تعیین معلّم و مجری احكام خداست.

5. شبلنجی در نورالابصار (351) می گوید:

«امام ابواسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل كرده است كه از سفیان بن عیینه سؤال شد از قول خدای تعالی: (سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَاب وَاقِع) (352) كه این آیه در شأن چه كسی نازل شده است؟

گفت:

از مسأله ای سؤال كردی كه كسی قبل از تو از من سؤال نكرده، پدرم از جعفر بن محمّد از پدرانش مرا حدیث كرد كه چون رسول خدا در غدیر خم به مردم ندا داد و اجتماع كردند، دست علی را گرفت و گفت:

من كنت مولاه فعلی مولاه، پس در شهرها شایع شد و به حارث بن نعمان فهری رسید. نزد رسول خدا آمد، گفت:

یا محمّد به ما امر كردی كه شهادت بدهیم به وحدانیت خدا و رسالت خودت، از تو پذیرفتیم؛ امر كردی كه پنج نماز بخوانیم، قبول كردیم؛ امر كردی به زكات، پذیرفتیم؛ امر كردی رمضان را روزه بگیریم، قبول كردیم؛ ما را به حج امر كردی، پذیرفتیم؛ بعد به آن راضی نشدی تا گرفتی دست پسر عمّت را كه او را بر ما فضیلت بدهی و گفتی: من كنت مولاه فعلی مولاه، آیا این از توست یا از خدای عزوجل؟

پیغمبر فرمود:

و الّذی لا اله الا هو، همانا این از خداوند عز و جل است.

حارث بن نعمان رو به مركبش رفت كه سوار شود، گفت:

بار الها، اگر آنچه محمّد می گوید حق است، بر ما سنگی از آسمان یا عذابی دردناك بفرست.

هنوز به مركبش نرسیده بود كه خداوند عز و جل سنگی بر او زد و بر سرش فرود آمد و از طرف دیگر بیرون آمد و او را كشت؛ پس خداوند عز و جل این آیه را نازل كرد:

(سَأَلَ سآئِلٌ بِعَذاب واقِع \* لِّلْكَفِرینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ \* مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ). (353)

تردیدی نیست كه مردم از فضایلی كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای علی علیه‌السلام بیان كرده بود خبر داشتند؛ آنچه كه برای افرادی مانند حارث بن نعمان تازگی داشت و در شهرها منتشر شده بود و برای آنها فضیلتی باور نكردنی بود، همان مولویت و ولایت بر امّت بود، كه برای چنین افرادی قابل تحمّل نبود، نه معنای دیگری از معانی مولا و ولی.

6. احمد بن حنبل در مسند (354) و فخر رازی در تفسیر (355) و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (356) و غیر ایشان (357) روایت كردند، كه به نقل مسند احمد اكتفا می شود:

از براء بن عازب نقل می كند كه گفت:

با رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سفری بودیم و به غدیر خم رسیدیم؛ پس به نماز جماعت ندا داده شد و برای رسول خدا زیر دو درخت را جاروب كردند؛ پس نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت و گفت:

آیا نمی دانید كه من اولی به مؤمنین هستم از خودشان؟ گفتند:

بلی، گفت:

آیا نمی دانید كه من اولی به هر مؤمنی هستم از خودش؟ گفتند:

بلی، پس دست علی را گرفت و گفت:

من كنت مولاه فعلی مولاه اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه، گفت:

عمر بعد از آن علی را ملاقات كرد و به او گفت:

هنیئاً یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی كل مؤمن و مؤمنة. (358)

این تهنیت از شخصی مانند عمر برای امر مشتركی بین آن حضرت و دیگران از معانی مولی نیست، بلكه شبهه ای نیست كه برای امری اختصاصیست و آن جز منصب زعامت و ولایت امر امّت نخواهد بود.

7. جمعی از بزرگان عامّه مانند ابن حجر عسقلانی در الإصابة (359) و ابن اثیر در اسد الغابة (360) و غیر ایشان روایتی نقل كرده اند، كه به نقل ابن اثیر اكتفا می شود:

ابواسحاق گفت:

و حدیث كردند مرا كسانی كه شماره آنها را احصا نمی كنم [و گفتند:] كه علی در رحبه طلب كرد هر كس را كه قول رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را شنیده كه فرمود:

من كنت مولاه فعلی مولاه، اللّهم وال من والاه و عاد من عاداه؛ پس جماعتی برخاستند و شهادت دادند كه آنها از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را شنیده اند و قومی كتمان كردند و آنها كه كتمان كردند از دنیا نرفتند تا كور شدند و آفتی به آنها رسید؛ یزید بن ودیعة و عبدالرحمن بن مدلج از آنها می باشند.

بدیهیست احتجاج آن حضرت به این حدیث و به طلب شهادت حاضران برای اثبات خلافت، مدلول حدیث را در ولایت امر و زعامت امّت معین می كند.

8. بیان آن حضرت قبل از بیان ولایت علی علیه‌السلام اینست كه: «خدا مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم» و مولویت خدا نسبت به آن حضرت آن است كه هیچ كس جز خدا بر او ولایت ندارد و همچنان كه خدا ولی اوست، او ولی هر مؤمنی است و همان ولایت كه آن حضرت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر اهل ایمان دارد، علی علیه‌السلام هم دارد و این بیان روشن می كند كه این ولایت، ولایت امر است.

9. آن حضرت قبل از معرّفی علی علیه‌السلام، از آنان التزام و اقرار به این جمله گرفت:

الست اولی بكم گفتند:

بلی و این همان اولویتیست كه خداوند متعال در قرآن فرموده است:

(اَلنَّبِی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) (361) و پس از آن فرمود «هر كس من مولای اویم علی مولای اوست» و با مقدم داشتن جمله «الست اولی بكم» هر گونه شبهه ای را در معنی «ولی» رفع فرمود و همان اولویتی را كه خودش نسبت به مؤمنین داشت برای علی علیه‌السلام اثبات كرد.

### حدیث چهارم

قول رسول خداست كه به آن حضرت فرمود:

أنت منی و أنا منك. (362) این حدیث را بخاری و غیر او از اكابر ائمّه حدیث عامّه ذكر كرده اند.

شكی نیست كه كمال عالم هستی به عقل، علم، بندگی و اطاعت اختیاری خداوند متعال است و امتیاز خلقت انسان همین عقل و اطاعت به اختیار اوست و هدف از خلقت او نیز همین است.

بنابراین كمال انسان رسیدن اوست به مرتبه اتصال به علم غیب و نورانی شدن عقلش به نور وحی، كه این مرتبه نبوّت است و كمال مرتبه نبوّت، به سفارت از طرف خالق به سوی خلق، برای نورانی كردن عقول آنان به نور حكمت الهیه است، كه این مرتبه رسالت است و كمال مرتبه رسالت وصول به مرتبه عزم بر عهد معهود و میثاق مأخوذ است و این مرتبه اولوالعزم برای بعضی از پیغمبران مبعوث به شریعت است و كمال این مرتبه رسیدن به مرتبه خاتمیت است، كه مرتبه بعثت به شریعت ابدی است، كه نهایت حد كمال انسانیت است و صاحب این مرتبه خاتم ماسبق و فاتح مااستقبل و اسم اعظم و مثل اعلی، حضرت محمّد بن عبدالله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

علی علیه‌السلام به مرتبه ای واصل شد، كه آن كس كه خدا در شأن او فرمود:

(وَ مَا ینْطِقُ عَنِ الْهَوَی) (363) فرمود:

«علی منّی» (علی از من است)، یعنی او مشتق است از یك دانه گوهر عالم امكان، كه نفس قدسیه و علّت غائیه خلقت عالم و خلیفه قرار دادن آدم است و حضرت به این جمله اكتفا نكرده و پس از آن فرمود:

«وأنا منه»، تا بفهماند كه هدف از وجود و بعثت خاتم و آنچه قوام امنیت او به آن است یعنی هدایت به دین قویم و صراط مستقیم، حدوثاً و بقاءً متحقّق نمی شود الا به علی و اولاد معصومین او علیهم‌السلام.

آیا چگونه ممكن است فصل در خلافت از پیغمبر، بین آن كس كه او از پیغمبر و پیغمبر از اوست؟!

### حدیث پنجم

بزرگان ائمّه حدیث از عامه و خاصه به صحت این حدیث اعتراف كرده اند، كه حضرت صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسول فرمود:

علی مع القرءَان والقرءَان مع علی لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض. (364)

دلالت این حدیث با توجّه به شناخت قرآن مجید معلوم می شود؛ در ذیل به اختصار به اموری اشاره می شود:

1. در كتب الهیه افضل از قرآن كریم وجود ندارد:

(اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ كِتَاباً مُّتَشَبِهاً) (365)، (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یهْدِی لِلَّتِی هِی أَقْوَمُ) (366).

2. خداوند متعال آن را به اوصافی وصف نموده است كه قلم از تحریر آن و بیان از تقریر آن عاجز است:

(بَلْ هُوَ قُرْ آنٌ مَّجِیدٌ \* فِی لَوْح مَّحْفُوظ) (367)، (إِنَّهُ لَقُرْ آنٌ كَرِیمٌ \* فِی كِتَاب مَّكْنُون) (368)، (وَلَقَدْ آتَینَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِیوَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ) (369)، (یس \* وَ الْقُرْآنِ الْحَكِیمِ) (370).

3. خداوند متعال خود را معلّم قرآن قرار داده است:

(الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ) (371).

4. به آنچه از جبروت الهی در این كتاب تجلّی كرده است، اشاره نموده و می فرماید:

(لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَی جَبَل لَّرَأَیتَهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْیةِ اللهِ) (372).

5. به آنچه از قدرت خود كه در اسرار پنهان شده در آیاتش تَجَلِّی كرده است، اشاره نموده و می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ قُرْ آناً سُیرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الاَْرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَی) (373).

6. این كتاب مظهر علم و حكمت خداوند متعال است:

(وَإِنَّكَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَكِیم عَلِیم) (374) و (وَنَزَّلْنَا عَلَیكَ الْكِتَابَ تِبْیاناً لِّكُلِّ شَیء وَ هُدی وَ رَحْمَةً) (375).

7. پروردگار خود را بر انزال این كتاب، حمد و ستایش می فرماید:

(الْحَمْدُ للهِِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَ لَمْ یجْعَل لَّهُ عِوَجَا) (376).

8. رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تمسك به این كتاب عزیز می فرماید:

پس هر گاه فتنه ها و آشوب ها بر شما مشتبه شد و شما را فرا گرفت، به قرآن رو آورید، زیرا همانا قرآن شفیعیست كه شفاعتش پذیرفته است و گزارش دهنده است از بدی ها كه گفته اش تصدیق شده است؛ هر كس آن را پیشوای خود كرد او را به بهشت رهبری می كند و هر كس آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به جهنم و دوزخ می كشاند و قرآن راهنماییست كه به بهترین راه ها راهنمایی كند و كتابیست كه در آن تفصیل و بیان و به دست آوردن حقایق است و جدا كننده حق از باطل است؛ آن كلامِ فصل است و شوخی و هزل نیست؛ برای آن ظاهر و باطنی است، پس ظاهرش حكم و باطنش علم است، ظاهرش جلوه و زیبایی دارد و باطنش ژرف و عمیق است؛ برای آن حدودیست كه بر آن حدود حدودیست؛ شگفتی های آن به شماره نیاید و غرائب و نوآوری های آن كهنه نشود؛ در آن چراغ های هدایت و روشنی بخش حكمت است و دلیل و راهنمای معرفت است برای آن كس كه آن را بشناسد. (377)

آری خداوند متعال در این كتاب برای خلق خود تجلّی كرده است و كسی كه آن را نازل كرده، در آیات مذكوره و آن كس كه بر او نازل شده در كلمات مزبوره آن را تعریف نموده اند.

چه بسیار بزرگ است قدر و منزلت كسی كه پیغمبر خاتم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را با قرآن و قرآن را با او قرار داده است!

او با ظاهر قرآن است به حكمت قرآن و با باطن قرآن است به علم قرآن و او با عجائبی كه شماره نشود و با غرائبی كه تمام نشود همراه است و با این معیت، تمام آنچه بر همه انبیا از كتاب و حكمت نازل شده است، نزد اوست.

بر طبق روایات بزرگان تفسیر و حدیث از عامّه و خاصّه، (378) علی علیه‌السلام اُذُن واعیه (گوش شنوا و فراگیر) در كلام خداوند متعال است:

(وَتَعِیهَا أُذُنٌ وَاعِیةٌ) (379).

و اوست كسی كه گفت:

سلونی فوالله لاتسألونی عن شیء یكون إلی یوم القیامة إلا حدّثتكم به و سلونی عن كتاب الله، فوالله ما من آیة إلا و أنا أعلم أبلیل نزلت أم بنهار. (380)

چه بسیار بزرگ است مقام كسی كه پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را با قرآن قرار داده است و با این كه معیت قائم به دو طرف است، یعنی علی كه با قرآن بود، قرآن هم با علی است، ولی به جمله: علی مع القرآن اكتفا ننموده و در عظمت او اضافه فرمود:

و القرآن مع علی و این نكته ایست كه فقط اولوالالباب به آن می رسند.

در ابتدا به علی و اختتام به قرآن در جمله ی اوّل و ابتدا به قرآن و اختتام به علی در جمله دوم و ترتیب كلام، از كسی كه فصیح ترین مردم است، لطایفیست كه مجال را وسعت شرح آنها نیست.

خلاصه كلام این كه: در بین انبیا و مرسلین، كسی افضل از رسول امین نیست و چون علی از او و او از علیست (أنت منی و أنا منك)، پس او تالی تلو بهترین خلق خداست و در كتب نازله، هیچ كتابی اعلی از قرآن مبین نیست و چون علی با قرآن و قرآن با علیست (علی مع القرءَان و القرءَان مع علی)، پس قلب او خزینه تمام آنچه از طرف خداوند متعال نازل شده خواهد بود، از هدایت و نور و كتاب و حكمت و ...

آیا با این اوصاف شكی باقی می ماند در این كه او سزاوارترین شخص برای خلیفه رسول كریم و مفسّر قرآن عظیم می باشد؟!

و آیا شكی باقی می ماند كه او مولای هر كسیست كه به خداوندی ایمان دارد كه فرموده است:

(مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ) (381)، (مَا عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِینُ) (382).

### حدیث ششم

حدیثیست كه اهل حدیث و رجال از عامّه به صحت سند آن اعتراف كرده اند و خلاصه آن اینست كه جمعی نزد ابن عباس آمدند، در حالی كه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناروا می گفتند.

ابن عباس گفت:

ناروا به كسی می گویند كه برای او ده فضیلت است كه برای احدی نیست:

1) در جنگ خیبر [كه دیگران رفتند و عاجزانه برگشتند] رسول خدا فرمود:

كسی را می فرستم كه هرگز خدا او را خوار و ذلیل نكرد، او دوست دارد خدا و رسول را و خدا و رسول دوست دار او هستند.

همگی گردن كشیدند كه چنین كسی كیست؟

پس فرمود:

علی كجاست؟

آن حضرت با چشم رَمَد دیده آمد، بعد از شفای چشم به دست رسول خدا، آن حضرت رایت را سه مرتبه به اهتزاز در آورد و به دست علی علیه‌السلام داد.

2) رسول خدا فلانی را به سوره توبه به جانب مشركین فرستاد، پس علی را پشت سر او فرستاد و سوره را از او گرفت و فرمود سوره را نمی برد مگر مردی كه او از من است و من از اویم.

3) رسول خدا فرمود:

كدامیك از شما با من در دنیا و آخرت موالات می كنید؟ كسی نپذیرفت، به علی فرمود:

تو ولی من هستی در دنیا و آخرت.

4) علی اوّل كسی بود كه بعد از خدیجه ایمان آورد.

5) رسول خدا جامه خود را بر چهار نفر انداخت بر علی و فاطمه و حسن و حسین علیه‌السلام و فرمود:

إِنَّمَا یرِیدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً

6) علی آن كسی بود كه جان خود را فدای جان رسول خدا كرد و جامه او را پوشید و شب بر جای او خوابید و تا صبح مشركین به گمان پیغمبر او را سنگباران كردند.

7) در غزوه تبوك علی را در مدینه به جای خود گذاشت، چون از فراق رسول خدا در آن سفر گریه كرد، فرمود:

آیا راضی نمی شوی كه منزلت تو نسبت به من همان منزلت هارون باشد نسبت به موسی، مگر آن كه بعد از من پیغمبری نیست؛ همانا سزاوار نیست كه من بروم مگر این كه تو خلیفه من باشی.

8) رسول خدا به علی فرمود:

تو بعد از من ولی هر مؤمن و مؤمنه هستی.

9) رسول خدا تمام درهایی كه به مسجد آن حضرت باز می شد بست، به جز درِ خانه علی را.

10) رسول خدا فرمود:

من كنت مولاه فعلی مولاه (383)

با وجود نص پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كه رایت فتح را با وجود همه اصحاب به دست علی علیه‌السلام داد و تنها او را حبیب و محبوب خدا و رسول خواند و پیام خدا را از دیگران گرفت و به او داد، كه باید مبلّغ كلام خدا، علی علیه‌السلام باشد، به علت این كه او از من و من از اویم و تصریح آن حضرت كه سزاوار نیست من بروم و تو خلیفه من نباشی و بیان ولایت مطلقه و كلیه آن حضرت به «انت ولی كل مؤمن بعدی و مؤمنة» و «من كنت مولاه فعلی مولاه» در این سنت صحیحه، آیا برای اهل نظر و انصاف، مجال شك و ریبی در خلافت بلافصل آن حضرت باقی می ماند؟!

این مختصر، گنجایش احصای آیات و روایات وارده در این موضوع را ندارد.

حسكانی حنفی از اَعلام قرن پنجم هجری، از مجاهد كه از بزرگان تابعین و اَعلام مفسّرین است نقل می كند كه برای علی علیه‌السلام هفتاد منقبت است كه برای احدی از اصحاب پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مثل آنها نبوده و هیچ منقبتی برای اصحاب پیغمبر نبوده مگر آن كه علی علیه‌السلام با آنها شریك بوده است. (384)

از ابن عباس نقل می كند كه در قرآن آیه: (اَلَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحاتِ) نیست مگر این كه علی امیر و شریف آن آیه است و از اصحاب محمّد مردی نیست مگر این كه خدا او را عتاب كرده و علی را جز به خوبی یاد نكرده است.(385)

همچنین می گوید كه برای علی هیجده منقبت است، كه اگر یكی از آنها برای مردی از این امّت باشد به آن نجات پیدا می كند و دوازده منقبت برای اوست كه برای احدی از این امّت نبوده است. (386)

ابن ابی الحدید گفت:

از استاد ما ابوالهذیل سؤال شد:

علی نزد خدا مقامش بالاتر است یا ابابكر؟

گفت:

و الله مبارزه علی با عمرو در روز خندق، برابر است با اعمال مهاجرین و انصار و طاعت آنها همگی، تا چه رسد به ابی بكر به تنهایی. (387)

احمد امام مذهب حنبلی می گوید:

«ما جاء لاحد من اصحاب رسول اللّهُ صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالب (رضی الله عنه)». (388)

و به قول امامِ لغت و ادب و مؤسّس علم عروض، خلیل بن احمد:

فضایل هر كس یا باید به وسیله دوست منتشر شود یا دشمن؛ دوستان آن حضرت از ترس و دشمنانش از حسد فضایلش را كتمان كردند، ولی با وجود این مناقبش این گونه منتشر شد (389).

آیا اگر حسد دشمنان و ترس دوستان نبود و ظلمت شبِ تارِ حكومت بنی امیه و بنی عباس حجاب این آفتاب نمی شد، انوار فضایل او چگونه آفاق را روشن می كرد؟!

این بحث شریف را به دو آیه در شأن آن حضرت ختم می كنیم:

1. (إِنَّمَا وَلیكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ الَّذِینَ یقیمُونَ الصَّلَوةَ وَ یؤْتُونَ الزَّكَوة وَ هُمْ رَكِعُونَ). (390)

بزرگان علمای عامّه به نزول این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراف كردند؛ به خلاصه و قریب به مضمون حدیثی كه فخر رازی نقل می كند اكتفا می شود:

«ابوذر گفت:

نماز ظهر را با رسول خدا خواندم، سائلی در مسجد سؤال كرد، هیچ كس به او چیزی نداد و علی در حال ركوع بود، با انگشتی كه خاتم در آن بود به سائل اشاره كرد و آن سائل انگشتر را از انگشت او گرفت؛ پیغمبر به خدا تضرّع كرد، پس گفت:

بار الها برادرم موسی از تو سؤال كرد پس گفت:

(قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی) تو بر او نازل كردی: (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِیكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً)؛ بار الها من محمد بنده توأم، پس به من شرح صدر بده و كار مرا آسان كن و برای من وزیری از اهلم قرار بده، علی را، پشت مرا به او محكم كن؛ ابوذر گفت:

و الله كلمه رسول خدا تمام نشده بود كه جبرئیل به این آیه نازل شد. » (391)

نزول آیه بعد از دعای رسول، اجابت دعای آن حضرت است، كه هر سِمَتی كه هارون نسبت به موسی داشت، همان سمت نسبت به رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی علیه‌السلام داده شد.

از این آیه به مقتضای حرف عطف استفاده می شود كه همان ولایت خدا كه برای رسول صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است برای علی علیه‌السلام نیز ثابت شده است و كلمه «انّما» با دلالتش بر حصر، اثبات می كند كه ولایت در این آیه برای خدا و رسول و علی، ولایتیست كه به این سه منحصر است و آن ولایت غیر از ولایت امر از معانی ولی نمی تواند باشد.

2. (فَمَنْ حَآجَّكَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَاجَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَ أَبْنَآءَكُمْ وَ نِسَآءَنَا وَ نِسَآءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْكَذِبِینَ). (392)

در این آیه كریمه برای اهل نظر نكاتیست كه به سه نكته با اغماض از شرح اشاره می شود:

دعوت رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مباهله برهانِ رسالت پیغمبر است و استنكاف نصاری اعتراف به بطلان نصرانیت و حقّانیت آیین آن حضرت است و كلمه «انفسنا» دلیل خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، زیرا با وجود نفس تنزیلی به نص كتاب كه امتداد وجود پیغمبر است جانشینی دیگری معقول نیست.

آنچه ائمّه تفسیر و حدیث بر آن متفق هستند اینست كه مراد از «أَبْنَآءَنَا» حسن و حسین علیهما‌السلام است و مراد از «نِسَآءَنَا» فاطمه زهرا علیها‌السلام است و مراد از «أَنْفُسَنَا» علی بن ابی طالب علیه‌السلام است.

در این مورد حدیثی را ذكر می كنیم كه فخر رازی در تفسیر این آیه آورده است و خلاصه و مضمون قریب به مدلول آن این است:

«چون رسول خدا دلایل را بر نصارای نجران اقامه كرد و آنها بر جهل خود اصرار داشتند، فرمود:

خدا به من امر كرده است كه اگر حجّت را قبول نكنید، من با شما مباهله كنم، گفتند:

یا اباالقاسم بر می گردیم و در كار خود نظر می كنیم، بعد نزد تو می آییم؛ چون بازگشتند به عاقب كه صاحب رأی آنها بود گفتند:

یا عبدالمسیح تو چه می بینی؟ گفت:

ای جماعت نصاری، شما معرفت پیدا كردید كه محمد نبی مرسل است و كلام حق را در امر عیسی برای شما آورده است؛ به خدا قسم، هرگز قومی با پیغمبری مباهله نكردند كه كبیر آنها زنده بماند و صغیرشان پرورش یابد، اگر این كار را بكنید مستأصل می شوید؛ اگر اصرار دارید كه دست از دینتان بر ندارید با او وداع كنید و به شهرهای خود برگردید.

رسول خدا بیرون آمد، حسین را در آغوش و دست حسن را گرفته و فاطمه پشت سر آن حضرت و علی پشت سر فاطمه و به آنها فرمود:

كه چون دعا كردم شما آمین بگویید.

اسقف نجران گفت:

ای جماعت نصاری، من چهره هایی را می بینیم كه اگر از خدا بخواهند كه كوه را از جای خود بردارد، به آن وجوه و رخساره ها از جا بر می دارد؛ مباهله نكنید، كه هلاك می شوید و تا قیامت بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند.

از مباهله شانه خالی كردند و به صلح راضی شدند. پس از مصالحه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

قسم به كسی كه جانم به ید اوست هلاكت بر اهل نجران نزدیك شد، اگر مباهله و ملاعنه می كردند به صورت میمون و خوك مسخ می شدند و وادی بر آنها آتش و سال بر نصاری نمی گشت تا همگی هلاك می شدند. »

روایت شده است كه چون آن حضرت در كسایی سیاه بیرون آمد، حسن را در آن داخل كرد، بعد حسین را، بعد فاطمه و بعد علی را، بعد فرمود:

(إِنَّمَا یرِیدُ اللهُ لِیذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَیطَهِّرَكُمْ تَطْهِیراً) سپس فخر می گوید:

«و اعلم ان هذه الروایة كالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر و الحدیث. » (393)

هر چند مجال شرح آیه و این حدیث مورد اتفاق نیست، ولی به دو نكته اشاره می شود:

الف: هنگام خروج، این عدّه را زیر كساء جمع كرد و آیه تطهیر خواند، تا ثابت كند:

دعایی كه خرق عادت كند و اسباب طبیعی را از كار بیندازد و بی واسطه به ارادة الله آن خواسته محقّق شود، باید از روح پاك از هر رجسی به درگاه سبّوح قدّوس بالا رود:

(إِلَیهِ یصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّیبُ) (394) و آن طهارت كه اراده خدا به آن تَعَلُّق گرفته در نفوس این عدّه یافت می شود.

ب: مباهله رسول خدا با نصارای نجران، درخواست دوری آن قوم از رحمت بود و دعایی كه اجابتش انقلاب صورت انسان به حیوان و استحاله خاك به آتش و بر افتادن امّتی از روی زمین باشد، جز به اراده متّصل به امری كه: (إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَیئاً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ) (395) ممكن نیست و این مقامِ انسانِ كامل است كه رضا و غضب او مظهر رضا و غضب خداست و این مقام، مقام خاتم و جانشین خاتم است و یگانه زنی كه به این مقام رسید صدیقّه كبریست و این كاشف از آن است كه روح ولایت كلیه و امامت عامّه كه عصمت كبریست در فاطمه زهرا علیها‌السلام وجود دارد.

حدیثی هم كه بزرگان عامّه به صحّت آن اعتراف كردند ناطق به این امر است، كه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

«فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی» (396) و هر چند به حكم عقل و كتاب و سنّت غضب پیغمبر غضب خداست، ولی علمای عامّه این حدیث را هم نقل كردند:

كه قال رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لفاطمة: «ان الله یغضب لغضبك و یرضی لرضاك» (397)

كسی كه بدون هیچ قید و شرطی، خدا به رضای او راضی و به غضب او غضبناك است، به ضرورت عقل باید رضا و غضبش از خطا و هوی منزّه باشد و این همان عصمت كبری است.

## ائمّه اثناعشر علیهم‌السلام

آنچه ذكر شد مختصری از ادلّه مذهب حق در مسأله امامت بود و اعتقاد شیعه اثنا عشریه آن است كه ائمّه معصومین دوازده نفرند:

اوّل:

علی بن ابی طالب،

دوم:

حسن بن علی،

سوم:

حسین بن علی،

چهارم:

علی بن الحسین،

پنجم:

محمد بن علی،

ششم:

جعفر بن محمد،

هفتم:

موسی بن جعفر،

هشتم:

علی بن موسی،

نهم:

محمد بن علی،

دهم:

علی بن محمد،

یازدهم:

حسن بن علی، دوازدهم:

حضرت مهدی علیهم‌السلام و تفصیل ادلّه امامت هر یك از علم و اجابت دعوت و نص معصوم مجال دیگری می طلبد.

آنچه اشاره به آن لازم است، وجود روایاتی از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در كتب عامّه است به عنوان دوازده خلیفه و دوازده امیر، كه بعضی از آنها ذكر می شود:

1. صحیح بخاری: «عن جابر بن سمرة قال:

سمعت النبی صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول:

یكون اثناعشر امیراً فقال:

كلمة لم اسمعها فقال ابی: انّه قال:

كلّهم من قریش. » (398)

2. صحیح مسلم: «عن جابر بن سمرة قال دخلت مع ابی علی النبی صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فسمعته یقول:

ان هذا الامر لاینقضی حتی یمضی فیهم اثناعشر خلیفة قال:

ثم تَكَلُّم بكلام خفی علی، قال:

فقلت لابی: ما قال؟ قال:

كلّهم من قریش. » (399)

3. صحیح مسلم: «عن جابر بن سمرة قال:

سمعت النبی صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، یقول:

لایزال امر الناس ماضیاً ما ولیهم اثناعشر رجلا، ثم تكلم النبّی صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بكلمة خفیت علی، فسألت ابی: ماذا قال رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، فقال:

كلّهم من قریش. » (400)

4. صحیح ابن حبّان: «سمعت رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یقول:

یكون بعدی اثناعشر خلیفة كلّهم من قریش. » (401)

5. جامع ترمذی: «یكون من بعدی اثناعشر امیراً، قال:

ثم تَكَلُّم بشیئ لم افهمه، فسألت الّذی یلینی فقال:

قال: كلّهم من قریش. » (402)

6. مسند احمد بن حنبل: «یكون بعدی اثناعشر خلیفة، كلّهم من قریش. » (403)

7. مسند احمد بن حنبل: «یكون بعدی اثناعشر امیراً ثم لا ادری ما قال بعد ذلك، فسألت القوم كلّهم، فقالوا: قال:

كلّهم من قریش. » (404)

8. مسند احمد بن حنبل: «یكون من بعدی اثناعشر امیراً فتَكَلُّم فخفی علی، فسألت الّذی یلینی اوالی جنبی، فقال:

كلّهم من قریش. » (405)

9. مسند احمد بن حنبل: «یكون بعدی اثناعشر امیراً، قال ثم تَكَلُّم فخفی علی ما قال، قال:

فسألت بعض القوم او الّذی یلینی ما قال؟ قال:

كلّهم من قریش. » (406)

10. مسند ابن الجعد: «یكون بعدی اثناعشر امیراً، غیر ان حصیناً قال فی حدیثه: ثم تَكَلُّم بشیئ لم افهمه و قال بعضهم فسألت ابی و قال بعضهم فسألت القوم فقال كلّهم من قریش.» (407)

11. مسند ابی یعلی: «یقول لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة و یكون علیكم اثناعشر خلیفة كلّهم من قریش. » (408)

12. مسند احمد بن حنبل: «عن جابر بن سمرة قال:

خطبنا رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعرفات فقال:

لایزال هذاالامر عزیزاً منیعاً ظاهراً علی من ناواه حتی یملك اثنا عشر كلّهم قال:

فلم افهم مابعد، قال:

فقلت لابی ما قال بعد ما قال:

كلّهم، قال:

كلّهم من قریش. » (409)

13. مستدرك حاكم: «عن مسروق قال:

كنا جلوساً لیلة عند عبدالله یقرأنا القرآن فسأله رجل فقال:

یا ابا عبدالرحمن هل سألتم رسول الله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كم یملك هذه الامة من خلیفة؟

فقال:

عبدالله ما سألنی عن هذا احد منذ قدمت العراق قبلك، قال:

سألناه، فقال:

اثناعشر عده ی نقباء بنیاسرائیل. » (410)

روایات وارده در این موضوع منحصر به كتبی نیست كه ذكر شده است، بلكه در بعضی از كتب مذكوره هم بیش از آن است كه از آن كتاب نقل شده است و به جهت اختصار به این تعداد اكتفا شد. (411)

نصوص وارده از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد دوازده امام را بزرگان صحابه روایت كرده اند، مانند:

عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، سلمان فارسی، ابی سعید خدری، ابی ذر غفاری، جابر بن سمرة، جابر بن عبدالله، انس بن مالك، زید بن ثابت، زید بن ارقم، ابی عمامه، واصلة بن اسقع، ابی ایوب انصاری، عمار بن یاسر، حذیفة بن اسید، عمران بن حصین، سعد بن مالك، حذیقة بن یمان، ابی قتاده انصاری و دیگران كه به جهت اختصار از ذكر آنان صرف نظر می كنیم.

در این روایت مزایایی ذكر شده است، همچون:

1) حصر خلفاء در دوازده نفر.

2) استمرار خلافت آن دوازده نفر تا قیامت.

3) وابستگی عزّت و مناعت دین به آنان.

4) قیام دین از جهت علمی و عملی به آنان. زیرا قائم بودن دین به خلفاییست كه از جهت علمی بیان كننده معارف و حقایق دین و از جهت عملی مجری حق و قوانین عادله دین باشند و این دو مهم جز با شرایطی كه خاصّه در خلفای دوازده گانه قائلند میسر نیست.

5) تنظیر به نقبای بنیاسرائیل كه كاشف از نصب الهی است، همچنان كه از آیه كریمه: (وَبَعَثْنَا مِنْهُمْ اثْنَی عَشَرَ نَقِیباً) (412) استفاده می شود.

6) بودن همه آنان از قریش.

خلفایی كه دارای این مزایا باشند آیا جز بر طریقه حقّه اثنی عشریه و دوازده امام علیهم‌السلام قابل انطباق می تواند باشد؟!

آیا در خلافت یزید و مانند آن، عزّت امر اسلام و گذران امر امت و حكومتی مانند نقبای بنیاسرائیل میسّر می گردد؟!

به آنچه گفته شد بعضی از محقّقین علمای عامّه نیز اعتراف كرده اند، كه این احادیث نه قابل انطباق بر خلفای بعد از پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است چون كمتر از دوازده اند و نه قابل حمل بر ملوك بنی امیه به جهت ظلم و زیادتشان بر دوازده نفر و نه قابل حمل بر ملوك بنی عباس به جهت زیادتشان بر دوازده نفر و عدم مراعات آیه: (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی) (413)؛ این احادیث محملی ندارد جز ائمّه اثنی عشر از اهل بیت و عترت آن حضرت علیهم‌السلام؛ زیرا آنان اعلم و اجل و اورع و اتقی و اعلای اهل زمانشان بودند نسباً و افضل آنها حسباً و اكرم آنها عندالله و اهل علم و تحقیق و اهل كشف و توفیق آنان را به این منزلت شناختند. (414)

و سدی در تفسیر خود نقل می كند:

«كه چون ساره از بودن هاجر كراهت داشت، خداوند وحی كرد به ابراهیم و فرمود:

اسماعیل و مادرش را ببر و در بیت نبی تهامی یعنی مكّه منزلش بده، كه هر آینه من ذریه تو را منتشر می كنم و آنها را سنگین قرار می دهم بر كسی كه به من كافر شده و از ذریه او دوازده عظیم قرار می دهم. (415)»

و این موافق است با آنچه در باب هفدهم از سفر تكوین تورات است كه خدا به ابراهیم فرمود:

«و امّا در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم، اینك او را بركت داده بارور گردانم و او را بسیار كثیر گردانم، دوازده رئیس از وی پدید آیند و امّتی عظیم از وی به وجود آورم. »

امامت دوازده امام به روایات صحیحه و نص متواتر از طرق خاصّه كه مستغنی از بحث سندیست از معصوم ثابت است.

در این مختصر به حدیث لوح كه به سندهای متعدّد كه بعضی از آنها معتبر است و بزرگان محدّثین آن را روایت كرده اند اكتفا می شود و از آن مجموعه دو روایت ذكر می گردد:

اوّل:

روایتی كه شیخ صدوق رحمه‌الله از امام پنجم علیه‌السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت می كند، كه گفت:

وارد شدم بر فاطمه علیها‌السلام و در مقابل او لوحی بود كه در آن اسمای اوصیا بود؛ پس ش مردم، دوازده نفر، آخر آنان قائم بود، سه از آنان محمد و چهار از آنان علی بود. (416)

دوم:

حدیثیست كه مشتمل بر اخبار غیبیست و متن آن شاهد صدور از مقام عصمت است، كه اكابر محدثین خاصه مانند شیخ مفید، شیخ كلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی (اعلی الله مقامهم) از عبدالرحمن بن سالم از ابی بصیر از امام ششم علیه‌السلام نقل كرده اند و مضمون قریب به روایت اینست كه:

پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود:

همانا من به تو حاجتی دارم، كدام وقت برای تو آسان تر است كه تو را در خلوت ببینم، تا از آن سؤال كنم؟

جابر گفت:

هر وقتی كه شما دوست بدارید.

پس در بعضی از ایام با جابر خلوت كرد و به او فرمود:

ای جابر، به من خبر ده، از لوحی كه در دست مادرم فاطمه علیها‌السلام دختر رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دیده ای و آنچه مادرم به تو خبر داد كه در آن لوح نوشته بود.

جابر گفت:

خدا را شاهد می گیرم كه در حیات رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد مادرت فاطمه علیها‌السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه‌السلام تهنیت گفتم و در دو دست او لوح سبزی دیدم كه گمان كردم از زمرّد است و در آن نوشته سفیدی، شبیه رنگ خورشید دیدم. به او گفتم:

پدر و مادرم به فدایت، ای دختر رسول خدا این لوح چیست؟

پس فرمود:

این لوحیست كه خدا به رسول خود هدیه كرده است؛ در آن اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسرم و اسم اوصیای از فرزندانم هست و پدرم آن را به من عطا فرموده كه مرا به آن بشارت بدهد.

جابر گفت:

مادرت فاطمه علیها‌السلام آن لوح را به من داد و من آن را خواندم و نسخه ای از آن نوشتم.

پدرم فرمود:

ای جابر، آیا آن نسخه را بر من عرضه می كنی؟

گفت:

آری. پس پدرم با او به منزل جابر رفت، پس صحیفه ای از پوست رقیق بیرون آورد، فرمود:

ای جابر، تو در نوشته خود نظر كن تا من بر تو بخوانم.

جابر در نسخه خود نظر كرد و پدرم آن را قرائت كرد، حرفی با حرفی مخالف نبود.

جابر گفت:

خدا را شاهد می گیرم كه در لوح این چنین نوشته دیدم:

بِسْمِ اللَّه الرحمن الرحیم این كتابیست از خداوند عزیز حكیم برای محمد پیغمبر او و نور او و سفیر او و حجاب او و دلیل او، كه روح الامین آن را از نزد رب العالمین نازل كرده است.

ای محمّد، تعظیم كن اسمای مرا و شكر كن نعمت های مرا و انكار مكن آلای مرا (الطاف باطنی مرا)، همانا منم خداوندی كه به جز من خدایی نیست. شكننده جبّاران، دولت رساننده به مظلومان، جزا دهنده روز جزا؛ همانا منم خداوندی كه به جز من خدایی نیست، هر كس به غیر فضل من امیدوار باشد، یا از غیر عدل من بترسد او را عذابی كنم كه احدی از جهانیان را به آن عذاب نكرده باشم؛ پس مرا عبادت كن و بر من توكّل كن، همانا پیغمبری نفرستادم كه ایامش كامل شود و مدّتش منقضی گردد، مگر آن كه برایش وصیی قرار دادم و همانا من فضیلت دادم تو را بر انبیا و فضیلت دادم وصی تو را بر اوصیا و گرامی داشتم تو را به دو شبلت و دو سبطت، حسن و حسین؛ پس حسن را بعد از تمام شدن مدت پدرش معدن علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود قرار دادم و او را اكرام كردم به شهادت و ختم كردم برای او به سعادت، پس او افضل از هر شهیدیست و درجه او از تمام شهدا بالاتر است، كلمه تامه خود را با او و حجت بالغه خودم را نزد او قرار دادم، به وسیله عترت او ثواب می دهم و عقاب می كنم، اوّل آنان علی است، سید العابدین و زینت اولیای گذشته من و پسر او شبیه جد محمود او، محمد است كه باقر شكافنده علم من و معدن حكمت من است، به زودی هلاك می شوند كسانی كه در جعفر شك و ریب كنند، كسی كه بر او رد كند، مثل كسیست كه بر من رد كرده است، حق است قول از من كه هر آینه مقام جعفر را گرامی می دارم و او را در پیروان و یاوران و دوستانش مسرور می گردانم، بعد از او موسی است، كه در زمان او فتنه كور تاریك فراگیر شود، برای این كه رشته فرض من منقطع نمی شود و حجت من مخفی نمی گردد،

همانا اولیای من با جام سرشار سیراب می شوند، كسی كه یكی از آنان را انكار كند نعمت من را انكار كرده است و كسی كه آیه ای از كتاب من تغییر دهد بر من افترا بسته است و هنگامی كه منقضی شده مدّت موسی بنده من و حبیب من و مختار من، وای بر افترا بندان و انكار كنندگان در علی، ولی من و یاور من و كسی كه بارهای سنگین نبوّت را بر دوش او می گذارم و او را به شِدَّت و قوّت در انجام آنها امتحان می كنم، او را عفریت مستكبری می كشد و در شهری كه آن را بنده صالح بنا كرده، پهلوی بدترین خلقِ من دفن می شود؛ حق است قول از من، او را مسرور می كنم به محمد پسر او و خلیفه او بعد از او و وارث علم او، پس او معدن علم من و موضع سر من و حجت من بر خلق من است، ایمان نمی آورد بنده ای به او مگر آن كه بهشت را جایگاه او قرار می دهم و شفاعتش را نسبت به هفتاد تن از اهل بیتش كه همه آنان سزاوار آتش باشند می پذیرم و ختم می كنم به سعادت برای پسرش علی، ولی من و یاور من و شاهد در خلق من و امین من بر وحی من؛ از او بیرون می آورم دعوت كننده به راهم و خزینه دار علمم، حسن را و كامل می كنم آن را به پسر او، م ح م د، كه رحمة للعالمین است، بر اوست كمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب؛ در زمان او اولیای من ذلیل می شوند و سرهای آنان را مانند سرهای ترك و دیلم به یكدیگر هدیه می كنند، كشته می شوند و سوزانده می شوند و ترسان و بیمناك و هراسانند، زمین به خو نشان رنگین می شود و ناله زنانشان بلند می شود، آنان به حق اولیای من هستند، به آنان هر فتنه كور تاریكی و سختی را دفع می كنم و به آنان زلزله ها كشف و سنگینی ها و زنجیرها را دفع می كنم، آنان ند كه بر آنان است صلوات از پروردگارشان و رحمت پروردگارشان و آنان ند هدایت شدگان. (417)

بعد از اتمام حدیث، ابوبصیر به عبدالرحمن بن سالم گفت:

اگر در تمام روزگارت حدیثی به جز این حدیث نشنوی، همین یك حدیث تو را كفایت می كند، آن را از نا اهل پنهان بدار.

ادلّه امامت ائمّه معصومین علیهم‌السلام بیش از آن است كه در این مختصر بگنجد، ولی به منظور معرفت مقام والای امامت این بحث را به ذكر روایتی ختم می كنیم و آن روایتیست كه شیخ المحدّثین محمد بن یعقوب كلینی از محمد بن یحیی (كه نجاشی در شأن او می گوید:

شیخ اصحابنا فی زمانه، ثقة، عین و قریب به شش هزار روایت نقل فرموده) و او از احمد بن محمد بن عیسی (شیخ القمیین و وجههم و فقیههم غیر مدافع و از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی علیهم‌السلام) و او از حسن بن محبوب (كه یكی از چهار ركن زمان خود و از فقهاییست كه اجماع بر صحّت روایتیست كه از او به سند صحیح نقل شود و از اصحاب موسی بن جعفر و ابی الحسن الرضا علیهما‌السلام است) و او از اسحاق بن غالب (كه گذشته از توثیق خاص، كسیست كه مانند صفوان بن یحیی از او روایت كرده است) و او از ابی عبدالله علیه‌السلام روایت كرده است در خطبه ای كه آن حضرت حال و صفات ائمّه را ذكر می كند و چون لطف خاصّی در كلام امام علیه‌السلام است كه قابل وصف نیست، قسمتی از متن حدیث ذكر می شود:

عن أبی عبدالله علیه‌السلام فی خطبة له یذكر فیها حال الأئمّة علیهم‌السلام و صفات هم:

ان الله عز و جل أوضح بأئمّة الهدی من أهل بیت نبینا عن دینه و أبلج به هم عن سبیل منهاجه و فتح به هم عن باطن ینابیع علمه، فمن عرف من اُمّة محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واجب حق امامه، وجد طعم حلاوة ایمانه و علم فضل طلا وة اسلامه، لأن الله تبارك و تعالی نصب الامام علماً لخلقه و جعله حجة علی أهل موادّه و عالمه و ألبسه الله تاج الوقار و غشّاه من نور الجبّار، یمد به سبب الی السماء، لاینقطع عنه موادّه و لا ینال ما عند الله الا بجهة أسبابه و لا یقبل الله أعمال العباد إلا بمعرفته، فهو عالم بما یرد علیه من ملتبسات الدّجی و معمیات السنن و مشبّهات الفتن، فلم یزل الله تبارك و تعالی یختارهم لخلقه من ولد الحسین علیه‌السلام من عقب كل إمام یصطفیهم لذلك ویجتبیهم و یرضی به هم لخلقه و یرتضیهم، كل ما مضی منهم إمام نصب لخلقه من عقبه إماماً علما بیناً و هادیاً نیراً و إماماً قیماً و حجّة عالماً، أئمّة من الله، یهدون بالحق و به یعدلون، حجج الله و دعاته و رعاته علی خلقه، یدین بهدیهم العباد و تستهل بنورهم البلاد و ینمو ببركتهم التلاد، جعلهم الله حیاة للأنام و مصابیح للظلام و مفاتیح للكلام و دعائم للاسلام، جرت بذلك فیهم مقادیر الله علی محتومها.

فالامام هو المنتجب المرتضی و الهادی المنتجی و القائم المرتجی، اصطفاه الله بذلك و اصطنعه علی عینه فی الذر حین ذرأه و فی البریة حین برأه، ظلا قبل خلق نسمة عن یمین عرشه، محبوّاً بالحكمة فی علم الغیب عنده، اختاره بعلمه و انتجبه لطهره، بقیة من آدم علیه‌السلام و خیرة من ذریة نوح و مصطفی من آل إبراهیم و سلالة من إسماعیل و صفوة من عترة محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لم یزل مرعیاً بعین الله، یحفظه و یكلؤه بستره، مطروداً عنه حبائل إبلیس و جنوده، مدفوعاً عنه وقوب الغواسق و نفوث كل فاسق، مصروفاً عنه قوارف السوء، مبرّء اً من العاهات، محجوباً عن الآفات، معصوماً من الزّلات، مصوناً عن الفواحش كلّها، معروفاً بالحلم و البر فی یفاعه، منسوباً إلی العفاف و العلم و الفضل عند انتهائه، مسنداً إلیه أمر والده، صامتاً عن المنطق فی حیاته.

فإذا انقضت مدّة والده، إلی أن انتهت به مقادیر الله إلی مشیئته و جاء ت الإرادة من الله فیه إلی محبّته و بلغ منتهی مدّة والده علیه‌السلام فمضی و صار أمر الله إلیه من بعده و قلّده دینه و جعله الحجّة علی عباده و قیمه فی بلاده و أیده بروحه و آتاه علمه و أنبأه فصل بیانه و استودعه سرّه و انتدبه لعظیم أمره و أنبأه فضل بیان علمه و نصبه علماً لخلقه و جعله حجّة علی أهل عالمه و ضیاء لأهل دینه و القیم علی عباده، رضی الله به إماماً لهم ... (418).

هر چند هر جمله ای از این حدیث شریف شرح مفصّلی دارد، ولی به بیان بعضی از نكات در چند جمله اكتفا می شود:

الف: امام علیه‌السلام در جمله اوّل موضوع خطبه را ائمّه هدی علیهم‌السلام قرار داده، چون ضرورت وجود امام برای امّت روشن است:

(یوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاس بِإِمَمِهِمْ) (419) و امام امّت هم باید امام هدایت باشد، چنان كه خداوند متعال فرموده است:

(وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یهْدُونَ بِأَمْرِنَا) (420)، (إِنَّمآ أَنتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْم هَاد) (421). معرفت امامِ هدایت نیز متوقّف بر معرفت هدایت است و معرفت هدایت محتاج به مطالعه و تدبّر در آیات وارده در این موضوع در قرآن مجید است كه عدد آن بیش از دویست و نود می باشد و شرح هر یك در این مختصر نمی گنجد، زیرا هدایت، كمال خلقت است:

(قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی كُلَّ شَیء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) (422)، (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الاَْعْلَی \* الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی \* وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی) (423) و هدایت هر مخلوقی به تناسب خلقت اوست و چون خلقت انسان بر اساس احسن تقویم است هدایت او بالاترین كمال عالَم امكان است و بزرگترین نعمتیست كه به اشرف مخلوقات عنایت شده:

(وَ یتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیكَ وَ یهْدِیكَ صِرَطاً مُسْتَقِیماً) (424). در این حدیث شریف امام به عنوان «ائمّة الهدی» عظمت مقام امامت را بیان كرد و بلكه برای اهل نظر خصایص امام را روشن نمود، كه چنین ملزومی چه لوازمی دارد و بعد از اجمال، به تفصیل پرداخت و از نقش وجود امام در دین شروع كرد، كه خداوند تفسیر قانون خود را به آرای خلق كه معرض خطا و اختلاف است وا گذار نكرده، زیرا با این دو آفت، غرض از تشریع دین نقض شده و به جای نور هدایت، امّت به ظلمات ضلالت گرفتار می شود؛ بلكه به ائمه هدی نقطه های ابهامی را كه برای بشر در اصول و فروع دین پیدا می شود واضح كرده است:

«ان الله عز و جل اوضح بائمة الهدی من اهل بیت نبینا عن دینه».

ب: چون انسان به مقتضای فطرت، در جستجوی خالق و آفریننده خویش است و این فطرت جز به رسیدن به راه خدا كه دین خداست و استقامت بر آن راه، به مقصود خود نایل نخواهد شد:

(قُلْ هَذِهِ سَبِیلی أَدْعُواْ إِلَی اللَّهِ عَلَی بَصِیرَة أَنَاْ وَ مَنِ اتَّبَعَنِی) (425) و با این كه عوامل انحراف از راه خدا از خطاها و هوسها و راهزنان این راه از شیاطین جن و انس در هر زمان به فرموده قرآن موجود است:

(وَ لا تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِیلِهِ) (426)، (اِشْتَرَواْ بِأَیتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّواْ عَن سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ یعْمَلُونَ) (427) وجود راهبری لازم است كه غرض از تكوین این فطرت كه رسیدن به خداست و تشریع صراط مستقیم دین كه راه رسیدن به خداست به روشنگری او محقّق شود:

«وابلج عن سبیل منهاجه».

ج: غرض از خلقت عقل در انسان، رسیدن به حقیقت علم و معرفت است و استدعای ذاتی انسان از خالقِ عقل و ادراك اینست كه: پروردگارا هر چیز را چنان كه هست به من بنمایان و می خواهد بداند از كجا آمده و در كجاست و به كجا می رود و آغاز و انجام وجود خود و جهان چیست؟

و عطش ادراك انسان جز به رسیدن به آب حیات علم الهی رفع نخواهد شد و گرنه عاقبت حكمت هم كه حیرة الكمل است، آن است كه بداند كه نمی داند. به این جهت وجود انسانی الهی لازم است كه راه به چشمه های علوم الهی داشته باشد و به دست او لب تشنگان حقیقت سیراب شوند و غرض از تكوین عقل و ادراك حاصل شود، چنان كه امام علیه‌السلام در نص معتبر فرمود:

«من زعم ان الله یحتج بعبد فی بلاده ثم یستر عنه جمیع ما یحتاج الیه فقد افتری علی الله» (428).

آری! این گمان كه خداوند متعال كسی را بر بنده ای حجّت قرار دهد و آنچه او به آن محتاج است از آن حجّت بپوشاند و علم آنها را به او ندهد، افتراییست كه منشأ آن نشناختن علم و قدرت و حكمت لایتناهی است، از این جهت فرمود:

«و فتح به هم عن باطن ینابیع علمه».

د: «والبسه تاج الوقار» تاج وقاری كه بر سر امام است علم و قدرت است:

«فدلالة الامام فیما هی؟ قال: فی العلم و استجابة الدعوة» (429) زیرا منشأ اضطراب و سبكی انسان، جهل و عجز است و چون امام معلّم كتاب خداست و به نص حدیث ثقلین بین او و كتاب الله جدایی نیست و كتاب هم به مقتضای (وَ نَزَّلْنَا عَلَیكَ الْكِتَبَ تِبْیناً لِّكُلِّ شَیء) (430) بیان هر چیزیست ممكن نیست به هر علمی كه در كتاب خداست محیط نباشد و این نكته از این حدیث معتبر استفاده می شود:

«عن ابن بكیر عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال:

كنت عنده فذكروا سلیمان و ما اعطی من العلم و ما اوتی من الملك، فقال لی: و ما اعطی سلیمان بن داود انّما كان عنده حرف واحد من الاسم الاعظم و صاحبكم الذی قال الله قل كفی بالله شهیداً بینی و بینكم و من عنده علم الكتاب و كان و الله عند علی علم الكتاب، فقلت: صدقت و الله، جعلت فداك» (431)

و امام با ارتباط به امر الله صاحب دعوت مستجابه است و با این علم و قدرت، ملبّس به تاج وقار است.

ه: «و غشّاه من نور الجبّار» چون نور به اسم مقدّس جبّار اضافه شده و مضاف به هر اسمی از اسماء الهی خصوصیت آن اسم را به مقتضای اضافه كسب می كند و خداوند به اسم مقدّس جبّار، جبر كننده هر انكساریست «یا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِیرِ» (432) لذا امام از نور جبّار پوشیده شده است تا شكستهایی را كه بر پیكر اسلام و مسلمین پیدا می شود به آن نور جبر كند.

و: «أَئِمَّةً مِنَ اللَّهِ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یعْدِلُون» امام كسیست كه به اختیار خدا مختار و به اصطفاء و برگزیدن او مصطفی و به انتخاب او مجتبی برای امامت و رهبریست؛ به این جهت هر امامی كه از دنیا برود خداوند پس از او نصب كند امامی را، كه عَلَمی آشكار و هدایت كننده ای نور بخش و رهبری سرپرست و حجّتی عالِم باشد، تا غرض از خلقت انسان و بعثت پیغمبران كه در دو كلمه خلاصه می شود حاصل شود و آن دو كلمه، هدایت به حق و عدالت به حق است كه عصاره حكمت نظری و عملی و منتهای كمال عقلی و ارادی انسان است و تحقّق این دو امر هم جز به وسیله عقلی كه هر چیزی را چنانچه هست بداند و اراده ای كه هر كار را چنانچه سزاوار است انجام دهد كه همان صاحب منصب عصمت علمی و عملیست ممكن نیست و به این جهت فرمود:

«ائمة من الله یهدون بالحق و به یعدلون».

ز: «اصطفاه الله بذلك و اصطنعه علی عینه فی الذّر حین ذرأه» امام كسیست كه خداوند متعال در عالم ذر، گوهر وجود او را در یمین عرش خود ساخته است و زیر نظر خود تربیت كرده و در علم غیبی كه نزد اوست كه احدی راه به آن ندارد:

(إِلاَّ مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُول) (433) به او حكمت بخشیده است و در این نشأه از جهت نَسَب، بهترین ذریه نوح و برگزیده آل ابراهیم و سلاله اسماعیل و صفوه از عترت محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و جسم او مبرّا از تمام عیوب و روح او معصوم از هر لغزش و مصون از هر گناه است.

ابلیسی كه گفت:

(فَبِعِزَّتِكَ لاَُغْوِینَّهُمْ أَجْمَعِینَ \* إِلاَّ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ) (434) از ذات قدس او به قدرت: (إِنَّ عِبَادِی لَیسَ لَكَ عَلَیهِمْ سُلْطَنٌ) (435) مطرود است.

«و صار امر الله الیه من بعد» امرالّلهی كه بعد از هر امامی به امام بعد از او می رسد امریست كه در حدیث صحیح امام ششم علیه‌السلام فرمود:

«ان الله واحد متوحد بالوحدانیة، متفرد بامره فخلق خلقا فقدّرهم لذلك الامر، فنحن هم یا ابن ابی یعفور، فنحن حجج الله فی عباده و خزّانه علی علمه و القائمون بذلك». (436)

ح: «وایده بروحه» روحی كه خدا امام را به آن مؤید كرده است روحیست كه در حدیث صحیح ابی بصیر گفت:

«شنیدم از ابی عبدالله علیه‌السلام كه می گفت:

(وَ یسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی) (437) خلقیست اعظم از جبرئیل و میكائیل، با احدی از كسانی كه گذشتند به غیر محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نبوده و او با ائمّه است و آنان را به استقامت مدد می كند ...» (438)

«و آتاه علمه» و علم خود را به او داده است.

به نص صحیح از امام پنجم علیه‌السلام برای خدا دو علم است، علمی كه به جز او كسی آن را نمی داند و علمی كه به ملائكه و پیغمبران تعلیم كرده و آنچه به ملائكه و فرستادگانش تعلیم كرده امام می داند. (439)

«و استودعه سرّه» و سر خود را به او سپرده و در حدیث صحیح ابوالحسن علیه‌السلام فرمود:

سر الله را خدا به جبرئیل سپرد و جبرئیل به محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سپرد و محمّد به هر كس كه خدا خواست سپرد. (440)

ط: «رضی الله به اماماً لهم» تردیدی نیست كه امّت نیازمند به امام است و امام امّت باید مرضی خدا باشد، خدایی كه بین علم و جهل، علم را می پسندد:

(قُلْ هَلْ یسْتَوِی الَّذِینَ یعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لاَیعْلَمُونَ) (441) و بین سلامت و آفت، سلامت را می پسندد:

(یهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَنَهُ سُبُلَ السَّلَمِ) (442) و بین حكمت و سفاهت، حكمت را می پسندد:

(یؤْتِی الْحِكْمَةَ مَنْ یشَآءُ وَ مَنْ یؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیراً كَثِیراً) (443) و بین عدل و فسق، عدل را می پسندد:

(إِنَّ اللهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاِْحْسَنِ) (444) و بین حق و باطل، حق را می پسندند:

(وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَطِلُ إِنَّ الْبَطِلَ كَانَ زَهُوقاً) (445) و بین صواب و خطا، صواب را می پسندد:

(لا یتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَباً) (446). كسی را به امامت امّت می پسندد كه امامت او امامت علم و عدل و سلامت و حكمت و صواب و حق و هدایت باشد و با آن كه انتخاب احسن محبوب خداست:

(اَلَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (447) و امر به اخذ به احسن می كند:

(وَأْمُرْ قَومَكَ یأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا) (448) و امر به قول احسن می كند:

(وَ قُل لِّعِبَادِی یقُولُواْ الَّتِی هِی أَحْسَنُ) (449) و هنگام مجادله، امر به جدال به احسن می كند:

(وَ جَدِ لْهُم بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ) (450) و هنگام دفع، امر به دفع به احسن می كند:

(اِدْفَعْ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ) (451) و خود جزا به احسن می دهد:

(وَ لَنَجْزِینَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ یعْمَلُونَ) (452) و احسن الحدیث را نازل می كند:

(اَللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِیثِ) (453) آیا ممكن است برای امامت امّت به جز احسن كه اكمل و افضل و اعلم و اعدل و جامع صفاتیست كه در این حدیث است كسی را بپسندد؟!

و با آن كه امر به اتباع احسن مستلزم متبوعیت احسن است، چگونه ممكن است به امامت و متبوعیت غیر احسن راضی شود؟!

(وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِّقَوْم یوقِنُونَ) (454) و به این جهت فرمود:

«و انتدبه لعظیم امره و انبأه فضل بیان علمه و نصبه علماً لخلقه و جعله حجة علی اهل عالمه و ضیاء لاهل دینه و القیم علی عباده رضی الله به اماماً لهم».

## امام زمان علیه‌السلام

### اشاره

نظر به روایت فریقین از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كه می فرماید:

كسی كه بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است، (455) هر چند معرفت تفصیلی امام زمان علیه‌السلام میسّر نیست، ولی به معرفت اجمالی به نحو اختصار اكتفا می شود.

وجود امام معصوم در هر زمان، به دلیل عقلی و نقلی لازم است، كه در بحث امامت گذشت.

### دلیل عقلی

اجمال بعضی از ادلّه عقلیه اینست كه نبوّت و رسالت به پیغمبر خاتم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ختم شد، ولی قرآنی كه بر آن حضرت نازل شده برای همیشه برنامه تعلیم و تربیت انسان است و نیازمند به معلّم و مربّی می باشد و قوانین آن برای تضمین حقوق انسان مدنی بالطّبع است و محتاج به مفسّر و مجری است.

زیرا غرض از بعثت محقّق نمی شود مگر به وجود معلّمی كه عالم باشد به آنچه در قرآن است و متخلّق باشد به اعلی مرتبه فضایل اخلاقی كه مقصود از «انّما بعثت لاتمّم مكارم الأخلاق» (456) است و همچنین منزّه باشد از هر خطا و هوای، تا غرض خداوند كه كمال علمی و عملی انسان است حاصل شود:

(إِلَیهِ یصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّیبُ وَ الْعَمَلُ الصَّلِحُ یرْفَعُهُ). (457)

خلاصه این كه قرآن كتابیست كه به منظور اخراج تمام افراد بشر از ظلمات فكری و اخلاقی و عملی و ورود به عالم نور نازل شده است:

(كِتَبٌ أَنْزَلْنَهُ إِلَیكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُمَتِ إِلَی النُّورِ) (458) و حصول چنین منظوری ممكن نیست مگر به وسیله انسانی كه خود از تمام ظلمات رسته و افكار و اخلاق و اعمال او سراسر نور باشد و این همان امام معصوم است و اگر چنین انسانی نباشد تعلّم كتاب و حكمت و قیام به قسط در امّت چگونه میسّر می شود؟ و قرآنی كه برای رفع اختلاف آمده، از ناحیه افكار خطا كار و نفوسِ اسیر هواها و هوسها، خود وسیله و ابزار اختلاف می گردد.

آیا خداوندی كه در خلقت انسان، برای مراعات احسن تقویم، از نقش ابرو برای صورت او فرو گذار نكرده، ممكن است كتابی به منظور مذكور بفرستد و غرض از ارسال رُسُل و انزال كتب را كه تصویر سیرت انسان در احسن تقویم است باطل كند؟!

با توجّه به آنچه گذشت روشن می شود نكته كلام رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كه در كتب عامّه روایت شده «من مات به غیر امام مات میتة جاهلیة» (459) و آنچه در كتب خاصّه به مضامین متعدد از ائمّه معصومین علیهم‌السلام وارد شده، مثل كتاب حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به مأمون در شرایع دین «و ان الارض لا تخلو من حجة الله تعالی علی خلقه فی كل عصر و اوان و انّهم العروة الوثقی» الی ان قال:

«و من مات و لم یعرفهم مات میتة جاهلیة». (460)

اكنون كه تأثیر وجود چنین شخصیتی در اكمال دین و اتمامِ نعمتِ هدایت روشن شد، اگر خدا دین خود را به نبودِ او ناقص بگذارد، یا در اثر عدم امكان وجود اوست، یا در اثر عدم قدرت و یا عدم حكمت خداست و با وضوح بطلان هر سه، ضرورت وجود او ثابت می شود.

و حدیث ثقلین كه مورد اتّفاق فریقین است دلیل وجود چنین شخصیتیست كه او از قرآن و قرآن از او برای همیشه جدا شدنی نیست و چون حجّت خدا بر خلق حجّت بالغه است، ابن حجر هیتمی كه تعصّب او در برابر مذهب حق پوشیده نیست می گوید:

«و الحاصل ان الحث وقع علی التمسك بالكتاب و بالسنة و بالعلماء بهما من اهل البیت و یستفاد من مجموع ذلك بقاء الأمور الثلاثة الی قیام الساعة، ثم اعلم ان لحدیث التمسك بذلك طرقاً كثیرة وردت عن نیف و عشرین صحابیاً. (461)»

در این سخن اعتراف می كند كه تمام امّت به مقتضای روایتی كه بیست و چند نفر از اصحاب از پیغمبر خدا روایت كرده اند، مأمورند به تمسّك به كتاب و سنّت و علمای از اهل بیت و استفاده می شود از مجموع آن، بقا و ماندگاری این سه امر تا قیام قیامت.

مذهب حق جز این نیست كه باید همراه قرآن عالِمی از اهل بیت، كه آگاه به جمیع آنچه در قرآن است، باشد؛ كسی كه تمام امّت بدون استثنا مأمور به تمسّك به كتاب و سنّت و او هستند و هدایت هر كس بستگی به این تمسّك دارد.

### دلیل نقلی

اعتقاد شیعه به امام دوازدهم علیه‌السلام و ظهور آن حضرت به نص متواتر از معصومین علیهم‌السلام كه یكی از طرق اثبات امامت است ثابت می باشد.

در قرآن مجید آیاتیست كه در كتب عامّه و خاصّه به ظهور حكومت آن حضرت تفسیر شده، كه بعضی از آنها ذكر می شود:

1. (هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) (462)

ابو عبدالله گنجی در كتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه‌السلام می گوید:

«و امّا بقای مهدی، پس به تحقیق در كتاب و سنّت آمده است؛ امّا كتاب، پس به تحقیق سعید بن جبیر در تفسیر قول خداوند عز و جل (لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشِركُونَ) گفته است:

«هو المهدی من عترة فاطمه علیها‌السلام». (463)

2. (أَلَّذینَ یؤْمِنُونَ بِالْغَیبِ وَ یقِیمُونَ الصَّلوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ ینْفِقونَ) (464)

فخر رازی می گوید:

«بعضی از شیعه گفته اند كه مراد به غیب، مهدی منتظر است، كه در قرآن و خبر، به او وعده داده است؛ امّا قرآن: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَ عَمِلُوا الَّصلِحَتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الاَْرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ) (465) و امّا خبر، قول پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است كه فرمود:

لو لم یبق من الدنیا إلا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یخرج رجل من أهل بیتی یواطیء إسمه إسمی و كنیته كنیتی، یملأ الأرض عدلا و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً (466) پس از آن اشكال می كند كه تخصیص مطلق بدون دلیل باطل است». (467)

فخر رازی با تسلیم در مقابل دلالت قرآن و خبر پیغمبر نسبت به مهدی موعود و اعتراف به این كه غیب شامل آن حضرت است پنداشته كه شیعه قائل به اختصاص غیب به آن حضرت است و غفلت نموده كه شیعه آن حضرت را یكی از مصادیق غیب می داند.

3. (وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ) (468)

ابن حجر می گوید:

«مقاتل بن سلیمان و پیروان او از مفسرّین گفته اند كه این آیه در مهدی نازل شده است». (469)

4. (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَاَمَنُواْ مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّلِحَتِ لَیسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الاَْرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَیمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنَاً یعْبُدُونَنِی لاَیشْرِكُونَ بِی شَیئَاً وَ مَن كَفَرَ بَعْدَ ذَ لِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَسِقُونَ). (470)

كه به آن حضرت و حكومتش تفسیر شده است. (471)

5. (إن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیهِم مِّنَ السَّمآءِ ءَایةً فَظَلَّتْ أَعْنَقُهُمْ لَهَا خاضِعِینَ). (472)

كلمه «ءَایةً» در این آیه كریمه، به ندای آسمانی هنگام ظهور آن حضرت علیه‌السلام كه تمام اهل زمین آن را می شنوند تفسیر شده است و آن ندا این است:

«الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه و فیه». (473)

6. (وَ نُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُواْ فِی الاَْرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَرِثِینَ). (474)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

دنیا پس از روگردانی ها و چموشی های خود به ما رو می آورد، مانند مهربانی ماده شتر ناسازگار بر فرزند خود و بعد از آن، این آیه را تلاوت كرد. (475)

7. (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الاَْرْضَ یرِثُهَا عِبَادِی الصَّلِحُونَ).(476)

این آیه به آن حضرت و اصحاب ایشان تفسیر شده (477) و مضمون این آیه كه حكومت صالحان در زمین است در زبور داوود موجود است:

كتاب مزامیر (زبور داوود) مزمور سی و هفتم از آیه 29: «و امّا نسل شریر منقطع خواهد شد، صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سكونت خواهند نمود؛ دهان صالح حكمت را بیان می كند و زبان او انصاف را ذكر می نماید، شریعت خدای وی در دل اوست، پس قدمهایش نخواهد لغزید».

كتاب مزامیر، مزمور هفتاد و دوم از آیه 1: «ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساكین تو را به انصاف؛ آنگاه كوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد، و تلها نیز در عدالت مساكین قوم را دادرسی خواهد كرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد ساخت، از تو خواهند ترسید مادامی كه آفتاب باقیست و مادامی كه ماه هست تا جمیع طبقات؛ او مثل باران بر علف زارِ چیده شده فرود خواهد آمد و مثل بارش هایی كه زمین را سیراب می كند؛ در زمان او صالحان خواهند شكفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی كه ماه نیست نگردد و او حكمرانی خواهد كرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان، به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاك را خواهند لیسید».

روایات عامّه و خاصّه نیز نسبت به آن حضرت به حد تواتر است.

ابوالحسین ابری كه از بزرگان علمای عامّه است می گوید:

«به تحقیق اخبار متواتر و مستفیض شده است به كثرت راویان آن اخبار از مصطفی صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مهدی و این كه او از اهل بیت آن حضرت است و هفت سال حكومت می كند و زمین را پر از عدل می كند و عیسی علیه الصلاة و السلام خروج می كند، پس او را بر قتل دجّال كمك می كند و او بر این امّت امامت می كند و عیسی پشت سر اوست» (478).

شبلنجی در نورالابصار می گوید:

«اخبار از پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم متواتر است كه آن حضرت از اهل بیت اوست و او زمین را پر از عدل می كند». (479)

ابنابیالحدید می گوید:

«و به تحقیق اتّفاق فِرَق از مسلمین همگی واقع شده است بر این كه دنیا و تكلیف منقضی نمی شود مگر بر آن حضرت». (480)

زینی دحلان می گوید:

«و احادیثی كه در آن احادیث ذكر ظهور مهدی آمده است بسیار است متواتر است». (481)

### خصوصیات حضرت مهدی علیه‌السلام

تحریر خصوصیات و مزایای آن حضرت در این مختصر نمی گنجد، ولی به چند خصوصیت كه در روایات عامّه و خاصّه آمده است اشاره می شود:

1. در نماز جماعت تقدّم با افضل است، چنان كه در روایات عامّه و خاصّه آمده است:

«إمام القوم وافدهم فقدموا أفضلكم» (482) و هنگام ظهور آن حضرت و قیام حكومت حقّه او عیسی بن مریم از آسمان به زمین می آید و بر طبق روایات عامّه و خاصّه به آن حضرت اقتدا می كند. (483)

او كسیست كه از كلمة الله، روح الله، زنده كننده مردگان به اذن الله و رسول صاحب عزم خدا، افضل است و وجاهتش نزد خدا و قربش به ساحت ذو الجلال نیز بیشتر است و هنگام نماز كه هنگام عروج الی الله است، عیسی بن مریم او را امام خود قرار می دهد و به زبان او با خدا سخن می گوید.

گنجی در البیان بعد از اعتراف به صحّت اخبار وارده در امامت آن حضرت در نماز و جهاد و اجماعی بودن این تقدّم و امامت، با بیان مفصّلی ثابت می كند كه آن حضرت به ملاك این امامت از عیسی افضل است. (484)

در عقد الدرر باب اوّل از سالم أشل روایت می كند كه گفت:

«شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما‌السلام، كه می گوید:

موسی علیه‌السلام نظر كرد در نظر اوّل به آنچه به قائم آل محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عطا می شود، پس موسی گفت:

پروردگارا مرا قائم آل محمد قرار بده، به او گفته شد:

كه او از ذریه احمد است؛ در نظر دوم هم مثل همان را یافت و همچنان درخواست كرد و همان جواب را شنید؛ در نظر سوم هم مانند آن را دید و همچنان گفت و همان جواب را شنید». (485)

با آن كه موسی بن عمران پیغمبر صاحب عزم خداست و كلیم الله است:

(وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَی تَكْلِیماً) (486) و خداوند او را با نُه آیه مبعوث كرد:

(وَ لَقَدْ ءَاتَینَا مُوسَی تِسْعَ ءَایت بِینَت) (487) و مقرّب درگاه باری تعالی است:

(وَ نَدَینَهُ مِن جَانِبِ الُّطورِ الاَْیمَنِ وَ قَرَّبْنَهُ نَجِیاً) (488)، آیا چه مقام و منزلتی برای آن حضرت دید كه آرزوی آن داشت و سه مرتبه آن مقام را درخواست كرد.

آرزوی موسی بن عمران مقام آن حضرت را، واقعیتیست كه نیاز به حدیث و روایتی ندارد، زیرا تنها امامت آن حضرت برای پیغمبر صاحب عزمی مانند عیسی، برای آرزوی این مقام كفایت می كند؛ گذشته از این نتیجه، خلقت عالم و آدم و ثمره بعثت تمام انبیا از آدم تا به خاتم در چهار امر خلاصه می شود:

الف:

اشراق نور معرفت و عبادت خدا بر عرصه گیتی كه ظهور: (وَ أَشْرَقَتِ الاَْرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا) (489) است.

ب:

احیای زمین به حیات علم و ایمان كه بیان: (اعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ یحْی الاَْرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) (490) است.

ج:

حكومت حق و زوال باطل كه تجلّی. (وَ قُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَطِلُ إِنَّ الْبَطِلَ كَانَ زَهُوقاً) (491) است.

د:

قیام عموم ناس به قسط و عدل، كه علّت غائیه ارسال جمیع رسل و انزال جمیع كتب است:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَینَتَِ وَ أَنَزلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَبَ وَ الْمِیزَانَ لِیقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ). (492)

و ظهور تمام این آثار به دست قائم آل محمد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است:

«یملأ الله به الأرض قسطاً و عدلا كما ملئت جوراً وظلماً» (493) و این مقامیست كه آرزوی تمام انبیا از آدم تا به عیسی است.

2. عنوان آن حضرت در روایات عامّه و خاصّه خلیفة الله است:

«یخرج المهدی و علی رأسه غمامة فیها مناد ینادی هذا المهدی خلیفة الله فاتبعوه» (494) و به مقتضای اضافه خلافت به اسم مقدّس الله، وجود آن حضرت آیت جمیع اسمای حسنی است.

3. علو مقام آن حضرت، از مقام اصحاب آن حضرت روشن می شود كه نمونه ای از آن در روایات خاصّه این است:

عدد آنان عدد اهل بدر (495) و بر آنان شمشیرهاست، بر هر شمشیری كلمه ای نوشته شده كه مفتاح هزار كلمه است. (496)

و در روایات عامّه روایت صحیحه ایست به شرط بخاری و مسلم، كه حاكم نیشابوری در مستدرك و ذهبی در تلخیص نقل كرده و قسمتی از آن اینست كه: «لا یستوحشون الی احد و لا یفرحون باحد یدخل فیهم علی عده ی اصحاب بدر لم یسبقهم الاولون و لا یدركهم الآخرون و علی عده ی اصحاب طالوت الذین جاوزوا معه النهر. » (497)

4. به مقتضای خصوصیت خاتمیت كه در رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آن حضرت است خصوصیات جسمی و روحی و اسمی خاتم در آن حضرت ظهور كرده است، كه ختم نبوّت به پیغمبر و ختم وصایت به آن حضرت است و همچنین فتح دین به رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ختم آن به مهدی موعود است و در روایات عامّه و خاصّه به این امر توجّه شده و از رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است:

«المهدی منا یختم الدین بنا كما فتح بنا» (498).

افتتاح و اختتام دین به ابی القاسم محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كنیةً و اسماً و صورةً و سیرةً، با تعدد شخص به خاتم النبیین و خاتم الوصیین، برای اهل نظر حكایت از مقام و منزلتی می كند كه فوق ادراك و بیان است.

بعضی از روایات وارده در این خصوصیت ذكر می شود:

الف: از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده كه فرمود:

«بیرون می آید مردی از امّت من كه اسم او برابر با اسم من و خلق او خلق من است، پس زمین را پر از عدل و قسط می كند، همچنان كه از ظلم و جور پر شده باشد». (499)

ب: روایت صحیحه از جعفر بن محمّد علیهما‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

«مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من و كنیه او كنیه من است و شبیه ترین مردم به من است در خَلق و خُلق، برای او غیبت و حیرتیست كه خلق از دینشان گمراه شوند، پس در آن هنگام مانند شهاب ثاقب رو می آورد، پس زمین را پر از قسط و عدل می كند، همچنان كه پر شده است از ظلم و جور».(500)

ج: نص صحیح از امام ششم جعفر بن محمّد علیهما‌السلام از آباء بزرگوارش از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كه فرمود:

«كسی كه انكار كند قائم از فرزندان مرا، پس به تحقیق مرا انكار كرده است». (501)

د: شیخ صدوق اعلی الله مقامه به دو واسطه از احمد بن اسحاق بن سعد الاشعری كه از اكابر ثقات است نقل می كند، كه گفت:

«داخل شدم بر حسن بن علی علیهما‌السلام و اراده داشتم كه از او سؤال كنم از جانشین بعد از خودش.

در ابتدا آن حضرت فرمود:

یا احمد بن اسحاق خداوند تبارك و تعالی از زمانی كه آدم را آفرید زمین را از حجّتی برای خدا بر خلقِ خودش خالی نگذاشته و خالی نخواهد گذاشت تا قیامت، به او بلا را از اهل زمین دفع می كند و به او باران را نازل می كند و به او بركات زمین را بیرون می آورد.

پس گفتم:

یابن رسول الله بعد از تو امام و خلیفه كیست؟

پس آن حضرت برخاست شتابان داخل خانه شد، بعد بیرون آمد و بر شانه آن حضرت پسری سه ساله بود كه گویا صورت او ماه شب بدر بود، پس فرمود:

یا احمد بن اسحاق اگر بزرگواری تو بر خدای عز و جل و بر حجج او نبود پسرم را به تو نشان نمی دادم، این پسر همنام و هم كنیه پیغمبر خداست، كسیست كه زمین را پر از قسط و عدل می كند، همچنان كه از جور و ظلم پر شده است.

یا احمد بن اسحاق مَثَل او در این امّت مَثَل خضر و مَثَل ذی القرنین است و الله هر آینه غیبتی خواهد كرد كه از هلاكت نجات پیدا نمی كند مگر كسی كه خدا او را بر قول به امامت این پسر ثابت كرده و به او توفیق دعا به تعجیل فرج او را داده است.

پس احمد بن اسحاق گفت:

گفتم:

ای مولای من، آیا علامتی هست كه قلب من به آن مطمئن شود؟

آن پسر به عربی فصیح فرمود:

«انا بقیة اللَّه فی ارضه و المنتقم من اعدائه» من بقیة الله هستم در زمین خدا و انتقام گیرنده ام از دشمنان خدا، ای احمد بن اسحاق بعد از دیدن، طلبِ اثر مكن.

پس احمد بن اسحاق گفت:

بیرون آمدم مسرور و شادمان، فردای آن روز برگشتم نزد آن حضرت گفتم:

یابن رسول الله، خشنودی من به منّتی كه بر من نهادی بزرگ شد؛ پس چیست سنّتی كه در این پسر از خضر و ذی القرنین جریان دارد؟

فرمود:

طولانی شدن غیبت، یا احمد.

گفتم:

یابن رسول الله هر آینه غیبت این پسر طولانی می شود؟

فرمود:

بلی به پروردگارم قسم، تا زمانی كه بیشتر قائلین به این امر، از این امر برگردند و باقی نماند مگر كسی كه خداوند عز و جل از او عهد گرفته برای ولایت ما و ایمان را در دل او نوشته و او را به روحی از خودش مؤید كرده است.

یا احمد بن اسحاق، این امریست از امر خدا و سرّیست از سر خدا و غیبیست از غیب خدا، پس بگیر آنچه دادم به تو و آن را كتمان كن و از شاكرین باش، كه فردا در علّیین با ما خواهی بود». (502)

5. ظهور آن حضرت به روایتی كه عامّه و خاصّه نقل كرده اند از كنار خانه خداست و جبرائیل از یمین او و میكائیل از یسار اوست و چون مَلَكی كه واسطه افاضه علوم و معارف الهیه كه حوایج معنوی انسان است جبرائیل است و مَلَكی كه واسطه افاضه ارزاق و حوایج مادّی آدمیست میكائیل است، كلید خزینه علوم و ارزاق در اختیار آن حضرت است (503) و با صورتی ظهور می كند كه در روایات عامّه و خاصّه، آن رخساره به كوكب درّی (504) تشبیه شده است و «له هیبة موسی و بهاء عیسی و حكم داوود و صبر أیوب» (505) و با پوششی كه به تعبیر امام هشتم علیه‌السلام. «علیه جیوب النور تتوقد من شعاع ضیاء القدس». (506)

6. زمان ظهور آن حضرت به روایتی كه شیخ طوسی در الغیبة و صاحب عقد الدرر ذكر كرده اند روز عاشوراست (507)، تا تفسیر (یریدُونَ لِیطْفئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِه وَ لَوْ كَرِهَ الْكَفِرُونَ) (508) ظاهر شود و شجره طیبه اسلام كه به خون پاكِ امام حسین علیه‌السلام آبیاری شده، به دست آن حضرت به ثمر رسد و آیه كریمه: (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیهِ سُلْطَناً) (509) بر مصداق اعلای خود تطبیق شود.

### طول عمر آن حضرت علیه‌السلام

آنچه ممكن است موجب شبهه در ذهن ساده اندیشان شود طول عمر آن حضرت است، ولی باید دانست كه طول عمر یك انسان حتی تا چندین هزار سال نه محال عقلیست و نه محال عادی؛ زیرا محال عقلی آن است كه به اجتماع یا ارتفاع دو نقیض منتهی شود، مثل آن كه می گوییم:

هر چیزی یا هست یا نیست، یا هر عددی زوج است یا فرد، كه اجتماع و ارتفاع هر دو عقلا محال است و محال عادی آن است كه به نظر عقل ممكن است ولی مخالف قوانین طبیعت است؛ مانند آن كه انسانی در آتش بیفتد و نسوزد.

طول عمر انسان و بقای سلولهای بدن به حال نشاط جوانی نه از قسم اوّل است و نه از قسم دوم، بنابراین اگر حیات انسانی مانند نوح (علی نبینا و علیه‌السلام) نهصد و پنجاه سال یا بیشتر واقع شد، پس زیاده بر آن هم ممكن است.

به این جهت است كه دانشمندان در جستجوی یافتن راز بقای حیات و نشاط جوانی بوده و هستند، همچنان كه با قواعد علمی به وسیله اختلاف تركیب اتمهای فلزات، می توان آنها را در مقابل آفت مرگ و زوال بیمه كرد و آهنی كه زنگار می گیرد و تیزاب آن را می خورد به طلای نابی آفت ناپذیر تبدیل می شود.

بنابراین طول عمر یك انسان از نظر عقلی و علمی ممكن است، هر چند راز آن برای بشر كشف نشده باشد.

گذشته از این كه اعتقاد به امام زمان علیه‌السلام در مرتبه بعد از اعتقاد به قدرت مطلقه خداوند متعال و اعتقاد به نبوّت انبیا و تحقّق معجزات است، به این جهت قدرتی كه آتش را بر ابراهیم سرد و سلامت می كند و سحر ساحران را در كام عصای موسی نابود می نماید و مرده را به دم عیسی زنده می كند و اصحاب كهف را قرنها در خواب بدون مدد غذا نگه می دارد، برای او نگه داشتن انسانی هزاران سال با نشاط جوانی به جهت حكمت بقای حجّت در زمین و نفوذ مشیت به غلبه حق بر باطل، سهل و آسان است:

(إِنَّمَآ أَمْرُهُ إِذَآ أَرَادَ شَیأً أَن یقُولَ لَهُ كُن فَیكُونُ). (510)

دیر زمانی نیست كه قبر شیخ صدوق در ری باز شد و بدن تازه او نمایان گشت و روشن شد كه قانون طبیعت در مورد پیكر او استثنا خورده و عوامل فساد از تأثیر در اندراس بدن او عقیم گشته است.

اگر عموم قانون طبیعت در مورد شخصی كه به دعای امام زمان علیه‌السلام به دنیا آمده و كتابی به عنوان كمال الدین و تمام النعمه به نام آن حضرت نوشته است تخصیص بخورد، تخصیص آن در مورد خلیفه خدا و وارث جمیع انبیا و اوصیا تعجّب ندارد.

### معجزاتی از حضرت مهدی علیه‌السلام

شیخ الطایفه در كتاب الغیبة می گوید:

«و امّا ظهور معجزاتی كه دلالت بر صحّت امامت او در زمان غیبت دارد بیشتر از آن است كه احصا شود»، (511) اگر عدد معجزات تا زمان شیخ كه در سنه 460 هجری وفات نموده است بیش از حد احصا باشد، تا زمان ما چه اندازه خواهد بود؟

اكنون در این مختصر به دو آیت كه از مشهورات است اكتفا می شود و خلاصه آن به نقل علی بن عیسی إربلی (512) كه عند الفریقین ثقه است، این است:

مردمان برای امام مهدی قصص و اخباری را در خوارق عادات نقل می كنند كه شرح آنها طولانی است و من دو قصّه كه قریب به عهد زمان خودم اتّفاق افتاده و جماعتی از ثقات اخوانم نقل كرده اند ذكر می كنم:

1. در شهر حلّه بین فرات و دجله مردی به نام اسماعیل بن حسن بود كه بر ران چپ او جراحتی به مقدار قبضه انسانی بیرون آمد، كه اطبّای حلّه و بغداد او را دیدند و گفتند علاج و چاره ندارد؛ پس به سامرا رفت و دو امام علی الهادی و حسن عسكری علیهما‌السلام را زیارت كرد و به سرداب رفت و دعا و تضرّع به درگاه خدا و استغاثه به امام مهدی كرد؛ پس به دجله رفت و غسل كرد و جامه خود را پوشید، دید چهار اسب سوار از دروازه شهر بیرون آمدند، یكی پیر مردی بود نیزه به دست و جوان دیگری كه بر او قبای رنگین بود و پیر مرد طرف راست راه و دو جوان طرف چپ راه و جوانی كه با قبای رنگین بود بر راه بود.

صاحب قبای رنگین فرمود:

تو فردا روانه اهلت می شوی؟ گفت:

بلی.

فرمود:

جلو بیا، تا ببینم درد تو چیست؟

پس جلو رفت و جوان آن زخم و جراحت را به دستش فشرد و بر زین سوار شد، پیر مرد گفت:

رستگار شدی ای اسماعیل، این امام بود.

آنها روانه شدند و اسماعیل هم با آنها می رفت، امام فرمود:

برگرد.

اسماعیل گفت:

هرگز از تو جدا نخواهم شد.

امام فرمود:

مصلحت در برگشتن توست. باز گفت:

از تو هرگز جدا نمی شوم. پیر مرد گفت:

اسماعیل حیا نمی كنی؟

امام دو مرتبه به تو فرمود برگرد، مخالفت می كنی؟

ایستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات كرد و فرمود:

ای اسماعیل، وقتی به بغداد رسیدی، ابوجعفر یعنی خلیفه مستنصر بالله تو را طلب می كند، وقتی نزد او رفتی و چیزی به تو داد، عطای او را نگیر و بگو به فرزند ما رضا، نامه ای به علی بن عوض بنویسد، من به او می رسانم كه آنچه می خواهی به تو عطا كند.

بعد با اصحابش به راه افتاد و اسماعیل ایستاده نظاره گر آنان بود تا غایب شدند. ساعتی بر زمین نشست متأسّف و محزون و از مفارقت آنها گریه می كرد، بعد به سامرا آمد، مردم دور او را گرفتند، گفتند:

چرا چهره ات متغیر است؟

گفت:

شما سواره هایی را كه از شهر خارج شدند شناختید كِه بودند؟ گفتند:

آنان افراد شریفی هستند كه گوسفند دارند، گفت:

آنها امام و اصحاب او بودند و امام دست بر مرض من كشید.

چون جای زخم را دیدند كه اثری از آن نمانده، جامه هایش را پاره كردند.

خبر به خلیفه رسید، ناظری فرستاد، كه از حال او تحقیق كند.

اسماعیل شب را در خزانه گذراند و بعد از نماز صبح با مردم از سامرا بیرون رفت. مردم با او وداع كردند و او حركت كرد تا رسید به قنطره عتیقه، دید مردم ازدحام كرده اند و از هر كس كه وارد می شود، اسم و نسبش را می پرسند و چون او را شناختند به نشانه هایی كه داشتند، جامه هایش را پاره كردند و به تبرّك بردند.

ناظر به بغداد قضیه را نوشت، وزیر یكی از رفقای اسماعیل را به نام رضی الدین طلب كرد تا از صحّت خبر تحقیق كند، چون آن شخص به اسماعیل رسید و پای او را دید و اثری از آن زخم ندید غش كرد و چون به خود آمد اسماعیل را نزد وزیر برد. وزیر اطبّایی را كه معالج او بودند خواست و چون او را معاینه كردند و اثری ندیدند گفتند:

این كار مسیح است، وزیر گفت:

ما می دانیم كار كیست.

وزیر او را نزد خلیفه برد، خلیفه از او قصّه را سؤال كرد، وقتی ماجرا را حكایت كرد، خلیفه هزار دینار به او داد، اسماعیل گفت:

من جسارت آن را ندارم كه یك ذرّه از آن بگیرم، خلیفه گفت:

از كه می ترسی؟ گفت:

از آن كه این رفتار را با من كرد، او به من گفت:

از أبی جعفر چیزی نگیر؛ پس خلیفه گریه كرد.

علی بن عیسی گفت:

كه من این قصّه را برای جماعتی نقل می كردم و شمس الدین پسر اسماعیل در مجلس حاضر بود و من او را نمی شناختم، گفت:

من پسر او هستم، پس از او پرسیدم كه ران پدرت را در حالی كه مجروح بود دیدی؟ گفت:

من در آن وقت بچه بودم، ولكن قصّه را از پدر و مادرم و خویشاوندان و همسایگان شنیدم و دیدم ران پدرم را كه در موضع آن جراحت موی روییده بود.

علی بن عیسی می گوید:

پسر اسماعیل حكایت كرد كه پدرم بعد از صحّت چهل مرتبه به سامرا رفت به امید این كه شاید دوباره او را ببیند.

2. علی بن عیسی می گوید:

سید باقی بن عطوه علوی حسنی حكایت كرد برای من كه پدرش عطوه به وجود امام مهدی علیه‌السلام ایمان نداشت و می گفت:

اگر بیاید و مرا از این مرض خوب كند، من او را تصدیق می كنم و مكرّر این مطلب را می گفت.

هنگامی كه وقت نماز عشا جمع بودیم، صیحه پدر را شنیدیم، با سرعت نزد او رفتیم گفت:

امام را دریابید، كه همین ساعت از نزد من بیرون رفت.

بیرون آمدیم كسی را ندیدیم، برگشتیم نزد پدر، گفت:

شخصی بر من وارد شد و گفت:

یا عطوه، گفتم:

لبیك، گفت:

منم مهدی، آمده ام تو را از مرضت شفا بدهم، بعد دست مباركش را كشید و ران مرا فشرد و رفت و از آن وقت به بعد عطوه مانند غزال راه می رفت.

راه بهره مند شدن از آن حضرت در زمان غیبت

هر چند امام زمان علیه‌السلام غایب از انظار است و این غیبت موجب محروم شدن امّت از قسمتی از بركات وجود آن حضرت است كه متوقف بر ظهور است، ولی قسمتی از فیوضات، وابسته به ظهور نیست.

او همچون آفتابیست كه ابر غیبت نمی تواند مانع تأثیر اشعّه وجود او در قلوب پاكیزه شود، مانند اشعّه خورشید كه در اعماق زمین جواهر نفیسه را می پروراند و حجاب ضخیم سنگ و خاك مانع استفاده آن گوهر از آفتاب نمی شود.

و چنان كه بهره مند شدن از الطاف خاصّه خداوند به دو طریق میسّر است:

اوّل:

جهاد فی الله، به تصفیه نفس از كدورتهایی كه مانع از انعكاس نور عنایت اوست.

دوم:

اضطرار، كه رافع حجاب بین فطرت و مبدأ فیض است:

(أَمَّن یجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یكْشِفُ السُّوءَ) (513)؛ همچنین استفاده از واسطه فیض خدا كه اسم اعظم و مَثَل اعلای اوست نیز به دو طریق ممكن است:

اوّل:

تزكیه فكری و خلقی و عملی كه فرمود:

«اما تعلم أن أمرنا هذا لاینال إلا بالورع». (514)

دوم:

انقطاع از اسباب مادّی و اضطرار و از این طریق، بسیاری از كسانی كه بیچاره شدند و كارد به استخوان آنها رسید و به آن حضرت استغاثه كردند نتیجه گرفتند.

در خاتمه به قصور و تقصیر نسبت به ساحت قدس آن حضرت اعتراف می كنیم، او كسیست كه خدا به او نور خود را و به وجود او كلمه خود را تمام كرده است و او كسیست كه كمال دین به امامت و كمال امامت به اوست و دعای وارد در شب میلاد او این است:

«اللّهم بحق لیلتنا هذه و مولودها و حجّتك و موعودها التی قرنت الی فضلها فضلك، فتمّت كلمتك صدقاً و عدلا، لامبدّل لكلماتك و لا معقّب لاِیاتك و نورك المتَعَلُّق و ضیاءُك المشرق و العلم النور فی طخیاء الدیجور الغائب المستور جل مولده و كرم محتده و الملائكة شهّده و الله ناصره و مؤیده اذا آن میعاده و الملائكة امداده، سیف الله الذی لاینبو و نوره الذی لایخبو و ذو الحلم الذی لایصبو ...». (515)

فروع دین

## اشاره

در این مختصر مجالی برای بحث از حكمتها و اسرار فروع دین نیست، زیرا فروع دین مقرّراتیست نسبت به احوال شخصی و اجتماعی انسان و رابطه وی با خالق و خلق، كه فقه قسمتی از آن چهل و هشت كتاب می شود؛ ولی از این مجموعه به مختصری از حكمت نماز و زكات اشاره می كنیم.

## الف: نماز

نماز مشتمل بر اجزا، شرایط و موانعی است، كه حكمت بعضی از آنها ذكر می شود:

شرط اباحه در مكان نماز گزار او را متوجّه می كند كه تجاوز به حق كسی نكند و اشتراط نماز به طهارت از خبث و حدث، او را متوجّه می كند نجاستی كه به آب شسته می شود، یا كدورتی كه مثلاً از جنابتی بی اختیار در آینه روح پیدا می شود، موجب بطلان نماز و مانع از اقبال به ذوالجلال و الاكرام است.

پس نجاست اعمال قبیحه همچون دروغ، خیانت، ظلم، جنایت و اخلاق رذیله چه تأثیری در محرومیت انسان از حقیقت نماز كه معراج مؤمن است می گذارد.

فصول اذان، كه اعلان حضور در محضر خداست و اقامه، كه مُقَدَّمه مهیا شدن روح برای پرواز به مقام قُرب است مشتمل بر خلاصه معارف دین است.

فقط تأمّل در شروع اذان و اقامه به تكبیر و ختم آن دو به تهلیل كفایت می كند كه تعلیم و تربیت اسلام را نشان دهد و چون اوّل تكبیر «الله» و آخر تهلیل هم «الله» است، نمازگزار در مكتب نماز می آموزد:

(هُوَ الاَْوَّلُ وَ الاَْخِرُ). (516)

1) ابتدا و انتهای اذان و اقامه به كلمه «الله» و استحباب اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپِ مولود و تلقین محتضر به كلمه توحید، یعنی این كه افتتاح و اختتام زندگی انسان باید به نام خدا باشد.

با آن كه دو مرتبه بعد از تكبیر شهادت به «لا اله الا الله» داده می شود، در آخر هم این جمله تكرار می شود و این كاشف از نقش این كلمه طیبه در كمال علمی و عملی انسان است.

این جمله از جهت لفظ و معنی دارای خصوصیاتی است:

حروف آن همان حروف كلمه «الله» است و چون زبان بدون اظهار می تواند به آن مشغول باشد ریا در آن راه ندارد و مشتمل بر نفی و اثباتیست كه اعتقاد راسخ به آن، به نفی باطل و اثبات حق در اعتقادات و اخلاق و اعمال منتهی می شود و معنای حدیث سلسلة الذهب آشكار می گردد كه: «كلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی». (517)

و بشریت عمق بیان رسول اكرم صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درك می كند كه فرمود:

«قولوا لا إله إلا الله تفلحوا» (518) و این منفی و مثبت است كه جان بشر را به مركز برق وجود متصل و به نور فلاح و رستگاری منوّر می نماید.

با تصفیه روحِ نماز گزار به تدبّر در «لا اله الا الله» هنگام آن می رسد كه بگوید:

(إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَتِ وَ الاَْرْضَ حَنِیفاً وَ مَآ أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِینَ)(519) و با توجه به «فاطر السموات و الارض» از زمین و آسمانها می گذرد و با هفت تكبیر از هفت حجاب هم می گذرد و با بلند كردن دستها تا بنا گوش آنچه غیر خداست پشت سر می اندازد و به تكبیرِ او از هر وصفی و از هر حدّی كه «الله أكبر من أن یوصف» پرده اوهام و افكار را در مقابل عظمت او پاره می كند و آماده سخن گفتن با خدا می شود؛ چرا كه نماز سخن انسان است با خدا و قرآن سخن خداست با انسان، ولی سخن انسان با خدا در نماز با كلام خدا شروع می شود، زیرا به غیر آنچه او به انسان آموخته، ستایش او ممكن نیست و به حرمت كلام خدا گفتار او لایق شنیدن می شود:

«سمع الله لمن حمده».

نماز به مقتضای: «لا صلاة له اِلا ان یقرأ بها» (520) باید مشتمل بر حمد باشد و همچنان كه قرآن كه تَكَلُّم خالق با خلق است با سوره حمد شروع می شود، نماز هم كه تَكَلُّم خلق با خالق است با سوره حمد شروع می شود.

نمازگزار باید حمد و سوره را به قصد قرائت كلام خدا بخواند، ولی رسیدن به روح نماز، با توجّه به معانی و اشارات و لطایفی كه در اقوال و افعال نماز است حاصل می شود؛ از این رو به بعضی از خصوصیاتی كه در سوره حمد است اشاره می نماییم:

در این سوره معرفت مبدأ و معاد و اسماء و صفات خداوند متعال و عهد خدا با انسان و عهد انسان با خداست و به حسب بعضی از روایات (521) «اسم الله الاعظم» در این سوره تقطیع شده است.

امتیاز این سوره آن است كه نصف سوره تا (مَلِكِ یوْمِ الْدّینِ) برای خداست و نصف آن از (إِهْدِنَا الصِّرَطَ الْمُسْتَقیمَ) تا آخر برای انسان و آیه وسط بین خدا و بنده قسمت می شود:

عبادت برای خدا و استعانت برای انسان.

ابتدای سوره با (بِسْمِ اللَّهِ) است كه ابتدای طلوع صبح رسالت هم همین بود:

(إِقْرَء ْ بِاسْمِ رَبِّكَ). (522)

خصوصیت اسم «الله» آن است كه اسم ذات جامع جمیع اسمای حسنی است:

(وَ لِلَّهِ الاَْسْمَآءُ الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا). (523)

و معنای آن معبودیست كه خلق در او متحیرند و به او پناه می برند:

«عن علی علیه‌السلام:

الله معناه المعبود الذی یأله فیه الخلق و یوله الیه (524) و كمالِ معرفتی كه برای بشر نسبت به خالق متعال ممكن است ادراك عجز از معرفت اوست.

«الله» وصف می شود به «رحمن و رحیم»؛ شرح رحمت رحمانیه و رحیمیه در این مختصر نمی گنجد، اما آنچه باید مورد توجّه باشد اینست كه خداوند كلام خود را با انسان و كلام انسان را با خود به (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحْیمِ) شروع كرد و این جمله آسمانی را طلیعه قول و عمل مسلمانان قرار داد و شبانه روز در پنج نمازِ فریضه، او را وادار به تكرار این جمله نمود و به او آموخت كه نظام آفرینش بر مدار رحمت می گردد و كتاب تكوین و تشریع به رحمت شروع می شود.

باران رحمت رحمانیه او بر مؤمن، كافر، بر وفاجر می بارد، همچنان كه شعاع رحمت رحیمیه او بر هر قلب پاك می تابد:

(كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ). (525)

دین او دین رحمت و فرستاده او (رَحْمَةً لِّلْعَلِمِینَ) (526) است و حدود و تعزیراتی هم كه در دین هست رحمت است؛ این نكته از مراتب امر به معروف و نهی از منكر روشن می شود، كه اگر عضوی از پیكر اجتماع از صلاح فرد و جامعه رو برگرداند یا به فسادِ فرد و نوع رو آورد، اوّل با ملایمت باید به علاج او كوشید، چنان كه موسی بن عمران با آن كه دارای نُه معجزه بود و بر طاغوتی مانند فرعون مبعوث شد، خداوند در مقام دعوت به او و برادرش دستور داد كه به نرمی با او سخن بگویید، چون مقصود از بعثت، سیطره و قدرت نیست، بلكه تذكّر و خشیت و هدایت است:

(فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَّیناً لَعَلَّهُ یتَذَكَّرُ أَوْ یخْشَی) (527) و تا علاج به طبابت ممكن است نشتر به آن عضو نباید زد و اگر به دارو علاج نشد باید مفاسدی را كه در آن عضو رخنه كرده به وسیله نشتر بیرون كشید و تا میسّر است باید آن عضو را حفظ كرد و اگر به آن وسیله هم اصلاح نشد باید با جدا كردن آن از پیكر اجتماع حیات جامعه را تأمین كرد.

از این رو نظام تكوین و مقرّرات دین تفسیر (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحْیمِ) است و هر مسلمانی هم با این تعلیم و تربیت باید پیام آور رحمت بر بندگان خدا باشد.

بعد از ابتدا به اسم خداوند، نماز گزار به جمله (اَلْحَمْدُلِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ) متوّجه می شود كه هر حمد و ثنایی برای اوست، چون او رب العالمین است و هر كمال و جمالی ظهور تربیت اوست و هنگام گفتنِ این جمله با دیدن آثار ربوبیت او در وجود خود و جهان از آسمان، زمین، جماد، نبات، حیوان و انسان ثنا را به او منحصر می كند و چون آثار تربیت در خسیس ترین موجودات تا اشرف كائنات ظهورِ رحمت عمومی و خصوصی اوست دوباره می گوید:

(اَلرَّحْمنِ الرَّحِیمِ).

و با استغراق در فضل و رحمت، برای این كه از عدل خدا غافل نشود می گوید:

(مَلِكِ یوْمِ الدِّینِ) زیرا معصیت خدا هتك حرمت اوست و عظمت لایتناهی حرمت لایتناهی دارد و هتك حرمت لایتناهی با هیچ هتك حرمتی قابل قیاس نیست و نافرمانی آن كس كه حق او و نعمت او بر انسان قابل شماره و احصا نیست سزایی به تناسب چنین عملی دارد و قوّت و قدرتی كه در هر گناهی صرف می شود محصول جهان است، چون زندگی آدمی به جهان بستگی دارد و گناهی كه انسان می كند خیانت به دست رنج زمین و آسمان است و حساب و كتاب، روز جزایی را در پیش دارد كه خداوند فرمود:

(یأَیهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیءٌ عَظِیمٌ \* یوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَة عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْل حَمْلَهَا وَ تَرَی النَّاسَ سُكَرَی وَ مَا هُمْ بِسُكَرَی وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ) (528) از این رو توجه به (مَلِكِ یوْمِ الدِّینِ) لرزه بر اندام عارفان می افكند؛ كه امام العارفین و زین العابدین علیه‌السلام به این جمله كه می رسید آن قدر تكرار می كرد كه «كادَ أَنْ یمُوتَ». (529)

(اَلرَّحْمَنِ الرَّحْیمِ) و (مَلِكِ یوْمِ الِّدینِ) به نمازگزار، بال و پرِ خوف و رجا می دهد و آدمی را به رحمت و عزّت خدا آشنا می كند و در جمله اوّل مغفرت و ثواب و در جمله دوم مؤاخذه و عقاب می بیند.

و در این هنگام عظمت الوهیت، ربوبیت، رحمانیت، رحیمیت، فضل و عدل خدا قلب او را تسخیر و از غیبت به خطاب التفات می كند و با این ادراك كه جز او سزاوار پرستش نیست، می گوید:

(إِیاكَ نَعْبُدُ) و با توجّه به این كه عبادت هم به هدایت و حول و قوّه اوست می گوید:

(وَ إِیاكَ نَسْتَعینُ).

در «نَعْبُدُ» می بیند عبادت از بنده است و در «نَسْتَعینُ» می بیند به خداست:

كه «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلا بِاللَّهِ».

در (إِیاكَ نَعْبُدُ) نفی جبر است و در (إِیاكَ نَسْتَعینُ) نفی تفویض و به صیغه جمع می گوید تا خود را جدا از مسلمانان نبیند و در (إِیاكَ نَعْبُدُ وَ إِیاكَ نَسْتَعینُ) هم كلمه توحید و هم توحید كلمه را عملی می كند.

آن گاه كه وظیفه عبودیت را انجام داد نوبت به دعا و در خواست بنده از مولا می رسد و می گوید:

(إِهْدِنَا الصِّرَطَ الْمُسْتَقیمَ). علو همّت انسانیت و جلال و اكرام الوهیت اقتضا می كند كه از او ارزشمندترین گوهر را بخواهد و آن گوهر هدایت به صراط مستقیم است كه از هر افراط و تفریطی بر كنار است و خط مستقیم تعدّد ندارد، خدا یكیست و راه او هم یكیست و این خط سیریست كه از نقطه نقص انسان شروع می شود:

(وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمِّهَتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَیئاً) (530) و به كمال مطلق منتهی می گردد كه: «ماذا وجد من فقدك و ما الذی فقد من وجدك» (531) و (وَ أَنَّ إِلَی رَبِّكَ الْمُنَتَهَی). (532)

(صِراطَ الَّذِین انْعَمْتَ عَلَیهِمْ) راه مستقیم راه كسانی است كه مورد انعام خدا قرار گرفتند:

(وَ مَن یطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم مِّنَ النَّبِیینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدَآءِ وَ الصَّلِحِینَ وَ حَسُنَ أُوْلَئِكَ رَفِیقاً). (533)

مسلمان از خدای خود، پیوستن به صف انبیا، مرسلین، شهدا و صدّیقین را می خواهد و دوری از آنهایی را كه به غضب الهی گرفتار و گمراه شدند درخواست می كند و این دعا ایجاب می كند كه به اخلاق انبیا متخلّق و از راه و رویه اهل غضب و ضلال اجتناب نماید و به مقتضای: (اَللَّهُ وَلِی الَّذِینَ ءَامَنُواْ یخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَتِ إِلَی النُّورِ) (534) به ذات قدّوسی كه (نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الاَْرْضِ)(535) است متوجّه شود و با چشمِ دلی روشن به حقیقت ایمان، عظمت او را دریابد و به امتثال فرمان: (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیمِ) (536) در مقابل او سر تعظیم فرود آورد و بگوید:

«سُبْحانَ رَبِّی الْعَظیمِ وَ بِحَمْدِهِ».

و سر از ركوع بردارد و برای مقام قرب كه در سجود حاصل می شود آماده شود و به اطاعتِ خطاب: (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الاَْعْلی) (537) به خاك بیفتد و پیشانی بر خاك بگذارد و به یاد آورد عنایتی را كه از خاك تیره چراغ عقل را در جان او روشن كرده است و در سر گذاشتن بر خاك (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الاِْنسَنَ مِن سُلَلَة مِّن طِین) (538) را ببیند و بگوید:

«سُبْحَانَ رَبِّی الاَْعْلَی وَ بِحَمْدِهِ» و در سر بر داشتن (ثُمَّ أَنْشَأْنَهُ خَلْقاً ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَلِقِینَ) (539) و حیات دنیوی خود را ببیند و بگوید:

«الله اكبر» و دوباره به خاك بیفتد و روزی را كه در خاك تیره منزل می كند به یاد آورد و بعد از حیات، موت را ببیند و دوباره سر بر دارد و زندگی بعد از مرگ را ببیند و در دو سجده معنای (مِنْهَا خَلَقْنَكُمْ وَ فِیهَا نُعِیدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَی) (540) را بیابد و به معرفتِ مراحل وجود خود نایل شود.

آنچه گفته شد ذرّه ای بود از انوار خورشید حكمت و هدایت در نماز و از اشاره به اسرار سوره كه بعد از فاتحه خوانده می شود و اسرار اذكار، قیام، قعود، قنوت، تسبیحات اربعه، تشهّد، تسلیم و آداب نماز به جهت اختصار صرف نظر می شود.

این بود نمونه عبادت در اسلام و در مقابل عبادت مسیحیان از این قرار است:

«و چون عبادت كنید مانند امّتها تكرار باطل مكنید، زیرا ایشان گمان می برند كه به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند، پس مثل ایشان مباشید، زیرا كه پدر شما حاجات شما را می داند پیش از آن كه از او سؤال كنید؛ پس شما به این طور دعا كنید:

ای پدر ما كه در آسمانی نام تو مقدّس باد، ملكوت تو بیاید، اراده تو چنان كه در آسمان است، در زمین نیز كرده شود، نان كفاف ما را امروز به ما بده و قرضهای ما را ببخش، چنان كه ما نیز قرض داران خود را می بخشیم و ما را در آزمایش مَیاور، بلكه از شریرْ ما را رهایی ده زیرا ملكوت و قوّت و جلال تا ابد الآباد از آن توست آمین». (541)

به بعضی از موارد در این عبادت اشاره می شود:

1. «ای پدر ما» اطلاق پدر بر خدا یا حقیقیست یا مجازی، اگر به حقیقت باشد نسبت تولید به خدا، صفت مخلوق را برای او ثابت كردن و خالق را مخلوق پنداشتن است و اگر به مجاز باشد تشبیه است و شباهت خالق به مخلوق، اثبات صفت مخلوق برای خالق است و چنین عبادتی عبادت مخلوق است نه خالق.

حال آن كه عبادت در اسلام عبادت خداوندیست كه نباید عقول را از معرفت او تعطیل و نه او را به غیر او تشبیه كرد.

2. بعد از این ثنا برای خدا، خواسته آنان نان كفاف است؛ مسیحی در نماز نانِ شكم كه برای تن انسان چون علف برای حیوان است از خدا می خواهد و مسلمان هدایت به صراط مستقیم را كه نور چشم عقل و مقصد در آن صراط خداست می خواهد؛ نه از هدایت كه كمال انسانیت است گوهری ارزشمندتر و نه موجودی از خداوند متعال اجل و اعلا است.

3. «قرضهای ما را ببخش چنان كه ما نیز قرض داران خود را می بخشیم» دروغ معصیت خداست و به معصیت عبادت كردن ممكن نیست، آیا مسیحیان قرض داران خود را می بخشند كه با خدای خود اینچنین می گویند؟!

از مقایسه با عبادت سایر ملل، به جهت اختصار صرف نظر می شود.

## ب: زكات

### اشاره

نماز رابطه انسان با خالق و زكات رابطه انسان با خلق است و در قرآن مجید در آیات بسیاری زكات قرین نماز قرار داده شده است:

«عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما‌السلام قالا: فرض الله الزكاة مع الصلاة». (542)

زندگی انسان بالطبع مدنی است و آنچه از مال، مقام، علم و كمال به دست آورده به وسیله روابط اجتماعیست و چون جامعه ای كه در او زندگی می كند در اندوخته مادّی و معنوی او ذی حق است، باید دَین خود را به آن ادا نماید و با عمل كردن به دستورات اسلام در زكات و صدقات، دَین هر فردی به جامعه ادا می شود.

توسعه زكات و صدقات و انفاقات در اسلام به گونه ایست كه اگر عملی شود، هیچ انسان نیازمندی در جامعه نخواهد بود و دنیایی آباد و تمدّنی مهد امن و امان و مطمئن از سركشی و طغیانِ گرسنگان و محتاجان به وجود خواهد آمد.

امام ششم علیه‌السلام فرمود:

«إن الله عز و جل فرض للفقراء فی مال الأغنیاء ما یسعهم و لو علم أن ذلك لا یسعهم لزادهم انهم لم یؤتوا من قبل فریضة الله عز و جل و لكن اوتوا من منع من منعهم حقّهم لا ممّا فرض الله لهم و لو ان النّاس ادوا حقوقهم لكانوا عائشین بخیر». (543)

و به جهت اهمیت مفسده منع مستمندان از حقشان فرمود:

(وَ الَّذِینَ یكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا ینفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَاب أَلِیم). (544)

و به جهت اثر بذل و بخشش در ریشه كن كردن فقر از جامعه و تخلّق انسان به سخاوت و كرم و نقشی كه در سعادت فرد و جامعه دارد، رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشرك سخی (545) را امان داد و به همان سخاوت به اسلام هدایت شد و روایت شده كه خداوند به موسی وحی كرد كه سامری را نكش (546) چون سخاوتمند است.

اهمیت رسیدگی به فقرا به حدّیست كه سیر كردن و پوشانیدن و حفظ آبروی یك خانواده از سؤال، افضل از هفتاد حج بیت الله شمرده شده است. (547)

دایره صدقه و احسان به قدری توسعه دارد، كه امام پنجم علیه‌السلام فرمود:

«ان الله تبارك و تعالی یحب ابراد الكبد الحرّی و من سقی كبداً حرّی من بهیمة و غیرها أظلّه الله یوم لاظل الا ظله». (548)

آدابی در صدقات معین شده است، از آن جمله اینست كه مستور باشد تا به حیثیتِ طرف آسیبی نرسد، (549) و هر چه بزرگ باشد كوچك شُمُرَد، (550) كه هر چه آن صدقه و احسان بزرگ باشد، گیرنده از آن بزرگتر است.

(551) و بر او منّت نگذارد، (552) بلكه از او منّت بكشد كه او وسیله طهارت مال و جان او شده و قبل از سؤال و درخواست، به عطا مبادرت ورزد، كه امام ششم علیه‌السلام فرمود:

«به كسی كه بعد از سؤال عطا كنی، آنچه به او داده ای در برابر آبروی اوست» (553) و روی خود را از او بپوشاند، (554) و از كسی كه به او تصدّق می كند التماس دعا كند، (555) و دستی را كه به آن دست صدقه می دهد ببوسد، به آن جهت كه صدقه را به ظاهر به گیرنده می دهد و در واقع گیرنده خداست (556): (اَلَمْ یعْلَمُوا اَنَّ اللَّهَ هُوَ یقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یأْخُذُ الصَّدَقَاتِ). (557)

و به رفع نیاز نیازمندان تا آن جا عنایت كرد كه باب ایثار را گشود و فرمود:

(وَ یؤْثِرُونَ عَلَی اَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) (558) و ایثار را هم به منتهای كمال رساند كه فوق آن تصوّر نشود و فرمود:

(وَ یطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْكِیناً وَ یتِیماً وَ أَسِیراً \* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْكُمْ جَزَآءً وَ لا شُكُوراً). (559)

آیین اسلام انفاق و صدقه را منحصر به مال نكرد، بلكه كمك به ضعیف و راهنمایی نابینا را صدقه قرار داد و صَرف اعتبار و حیثّیت را برای رفع نیاز نیازمندان زكات جاه و مقام قرار داد و تنها به تأمین حوایج مادّی بسنده نكرد، بلكه فرمود:

(وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینْفِقُونَ) (560) و رزق انسان آن چیزیست كه قوام زندگی او از هر جهت به آن است و از این رو فرمود:

«و مما علمناهم یبثون». (561)

آنچه گفته شد قسمت كمی از حكمت اسلام در زكات و صدقات بود كه با این دستور مقدّس، نفوس اغنیا را از كدورت و زنگارِ بُخل، حرص و طمع پاك و اموال آنها را از آلودگی به حقوق فقرا كه به منزله خون آنان است پاكیزه كرد و به این وسیله پیوند طبقه غنی و فقیر را مستحكم نمود و فاصله بین این دو طبقه را كه بدنه و پیكر جامعه از آنها تشكیل می شود از میان بُرد و كدورت را به الفت تبدیل كرد و به بركت این مقرّرات و آداب نه تنها حوایج بیچارگان را، بلكه عزّت نفس، آبرو، شرافت و كرامت انسانی آنها را تأمین نمود.

آتش حسد فقرا را به آب رحمتِ انفاقی كه غنّی از فقیر در آن انفاق منّت بكشد، خاموش كرد و در حصار این زكات و صدقات، اموال اغنیا را كه مانند خون در شریان جامعه باید جریان داشته باشد تا نظام اقتصادی امّت محفوظ بماند بیمه كرد، كه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«و حصنوا اموالكم بالزكاة». (562)

با اجرای چنین برنامه ای از انفاقِ مال ثروتمندان تا دانشِ دانشمندان با این كمیت و كیفیتی كه ملاحظه شد، آیا فقر مادّی و معنوی در جامعه ریشه كن نخواهد شد؟!

این نمونه ای از حكمت نماز و زكات و اثر این دو در سعادت فرد و جامعه بود، بنابراین دینی كه برای هر حركت، سكون، فعل و ترك انسان وظیفه ای معین كرده است، كه مجموعه واجبات، محرّمات، مستحبّات، مكروهات و مباحات را تشكیل می دهد و برای مصونیت جان و عرض و مال افراد، حقوق و حدودی معین نموده، آیا مراعات آنها چه مدینه فاضله ای را به وجود خواهد آورد؟

از مطالعه مثلاً حقوق حیوانی كه انسان از او بار می كشد، روشن می شود كه حقوق انسان در این دین چگونه تضمین شده است.

حق مركبی كه انسان بر او سوار می شود این است:

وقتی به منزل رسید، پیش از آن كه به غذای خود بپردازد، علوفه او را آماده كند و به هر آبی رسید آب را بر او عرضه كند كه مبادا تشنگی بكشد و تازیانه بر صورت او نزند و بر پشت او جز در میدان جهاد هنگامی كه ضرورت اقتضا كند نایستد و بیشتر از طاقت او بر او بار نكند و از او كار نكشد و ناسزا به او نگوید و چهره او را زشت نكند و در زمین خشك او را تُند و در علف زار كُند و با مدارا براند و پشت او را مجلس گفتگو قرار ندهد.

و اگر در كنار دریا سفره برای خود پهن كرد، باقی مانده آن را در دریا بریزد كه حیوانات دریا از جوار او بی بهره نمانند.

و در زمانی كه كسی از وجود جاندارهای ذرّه بینی خبری نداشت، دستور داد در آب بول نكنند، كه برای آب اهلی است.

این قسمت كمی از حقوق و وظایف انسان در مورد حیوان است و از آن روشن می شود كه برنامه این دین در عدالت اجتماعی و حقوق انسانی چیست.

برنامه این دین، آبادی و عمران دنیا و آخرت و سلامت و قوّت جسم و جان انسان است:

(رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الاَْخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذابَ النَّارِ). (563)

به مقتضای عدل و حكمت و وابستگی دنیا و آخرت و تن و روح به یكدیگر به زندگی مادّی و معنوی انسان، به اندازه ارزش آنها پرداخت و فرمود:

(وَ ابْتَغِ فِیمَآ ءَاتَكَ اللَّهُ الدَّارَ الاَْخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِیبكَ مِنَ الدُّنْیا). (564)

و به آبادی دنیا و رفاهِ انسان كمال توجّه را داشت، ولی با نظر تبعی نسبت به دنیا و نظر استقلالی نسبت به آخرت كه مقتضای آفرینش دنیا و آخرت است و درخواست انسان را از خدا، حسنه دنیا و آخرت قرار داد و در بیان امام علیه‌السلام حسنه دنیا به وسعت در رزق و معاش و حُسن خلق و حسنه آخرت به رضوان خدا و بهشت تفسیر شده است.

به رشد اقتصادی خصوصاً به زراعت و تجارت اهمیت داد و به حكم:

(وَ لِلّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ) (565) مؤمن را به غنا و بی نیازی عزیز خواست و در روایتی از حضرت صادق علیه‌السلام آمده است:

«و ما فی الاعمال شیئ احبُّ الی الله من الزراعة» (566) و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به غرس و آبیاری نخلستان می پرداخته است.

در روایتی آمده است كه امام ششم علیه‌السلام به كسی كه از بازار كناره گرفت، فرمود:

«اغد الی عزّك» (567) و در روایتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

«تعرّضوا للتجارات». (568)

بازار و تجارت اسلام مبتنی است بر كیاست، امانت، عقل، درایت و مراعاتِ احكام تجارت: «لا یقعدن فی السوق إلا من یعقل الشراء و البیع» (569)، «الفقه ثم المتجر». (570)

در اسلام برای معاملات، واجبات و مستحبات و محرمات و مكروهاتی مقرّر شده است، كه تفصیل آنها مجال دیگری می طلبد و به بعضی از مجموع آنها اشاره می شود:

ربا، قَسَم، مدح و ستایش فروشنده از متاعی كه می فروشد، مذّمت و نكوهش مشتری نسبت به متاعی كه می خرد، پنهان كردن عیب و تدلیس و غش در هر چه داد و ستد می شود ممنوع است و سوداگر باید حق بدهد و حق بگیرد و خیانت نكند و اگر طرف مقابل پشیمان شد معامله را به هم بزند و اگر گرفتار عسر و تنگدستی شد به او مهلت بدهد و اگر كسی به او گفت متاعی برای من خریداری كن، از آنچه خود دارد به او ندهد و اگر گفت متاع مرا بفروش، برای خود نخرد و اگر ترازو را به دست گرفت كمتر بگیرد و بیشتر بدهد هر چند نیتش آن باشد كه به سود خود كم و زیاد نكند و هر تاجری فاجر است مگر آن كس كه در گفتارش صادق است و به كسی كه می گوید در سودا و معامله با تو به احسان و خوبی رفتار می كنم از او سود نگیرد، خریداران را بدون ملاحظه هیچ رابطه ای به یك نظر ببیند و متاعی را كه نرخ معلوم و معینی دارد بین آن كسی كه مماكسه می كند و چانه می زند و آن كس كه ساكت است به یك نرخ بفروشد و كتابت و حساب را یاد بگیرد كه بی كتاب و حساب سودا نكند و متاعی را كه مردم به آن محتاجند احتكار ننماید؛ سهل المعامله باشد، به سهولت بخرد و بفروشد و به سهولت حق مردم را بدهد و حق خود را از مردم بگیرد و بر بدهكار سخت نگیرد و بعد از معامله درخواست كم كردن بها نكند و هنگامی كه بانك مؤذّن بلند شد از بازار به مسجد بشتابد و به ذكر خدا دل را صفا بخشد و به نماز از عالم طبیعت به ماورای طبیعت پرواز كند:

(فِی بُیوت أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ یذْكَرَ فِیهَا اسْمُهُ یسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاَْصَالِ \* رِجَالٌ لاَّتُلْهِیهمْ تِجَرَةٌ وَ لا بَیعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَوةِ وَ إِیتآءِ الزَّكَوةِ یخَافُونَ یوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَ الاَْبْصَرُ). (571)

هر چند آثار معجزه آسای تعلیم و تربیت اسلام را باید در تمام آیات قرآن و سنّت اهل بیت عصمت جستجو كرد ولی به جهت این كه هر شعاعی از آفتاب كتاب و سنّت، كانون نور علم و هدایت است، به آیات آخر سوره فرقان و سه حدیث كه آینه سیمای تربیت شدگان این مكتب است اكتفا می شود:

1. (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذینَ یمْشُونَ عَلَی الاَْرْضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَهِلُونَ قَالُواْ سَلاَماً \* وَ الَّذینَ یبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیماً \* وَ الَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً \* إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً \* وَالَّذِینَ إِذَآ أَنْفَقُواْ لَمْ یسْرِفُواْ وَ لَمْ یقْتُرُواْ وَ كَانَ بَینَ ذَلِكَ قَوَاماً \* وَ الَّذِینَ لا یدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاَخَر وَ لا یقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لا یزْنُونَ وَ مَنْ یفْعَلْ ذَ لِكَ یلْقَ أَثَاماً \* یضَعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یوْمَ الْقِیمَةِ وَ یخْلُدْ فیه مُهَاناً \* إِلاَّ مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَلِحاً فَأُولَئِكَ یبَدِّلُ اللَّهُ سَیئَاتِهِمْ حَسَنَت وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحیماً \* وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَلِحاً فَاِنَّهُ یتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتَاباً \* وَالَّذِینَ لا یشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَاماً \* وَالَّذِینَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِئَاَیتِ رَبِّهِمْ لَمْ یخِرُّوا عَلَیهَا صُمّاً وَ عُمْیاناً \* وَ الَّذینَ یقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَجِنَا وَ ذُرِّیتِنَا قُرَّةَ أَعْین وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً \* أُولَئِكَ یجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَ یلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیةً وَ سَلَماً \* خَلِدینَ فیهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقاماً). (572)

اثر بندگی برای خداوند رحمان كه رحمت واسعه او، بر وفاجر را فرا گرفته، آن است كه راه رفتن عباد الرحمن بر زمین كه نشانه رفتار آنهاست نه به تكلّف است و نه به تجبّر.

عباد الرحمن كسانی هستند كه در پیشگاه خالقْ ذلیل و در برابر خلقْ متواضع و فروتنند، كه نه تنها به دیگران آزار و اذیتی ندارند، بلكه اذیت و آزار دیگران را تحمّل می كنند و در برابر آنها كه به جهل و نادانی با آنان سخن می گویند، به جای آن كه مقابله به مثل كنند، نه تنها به حلم و برد باری متعرّض آنها نمی شوند، بلكه برای آنها سلامت از مرض جهالت را آرزو می كنند:

(وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَهِلُونَ قَالُواْ سَلاَماً).

كسانی كه شعارشان سلام و سلامت برای بیگانگان و مخالفان است، برای آشنایان و موافقان به جز مواسات و ایثار از آنان انتظاری نیست.

این گفتار و رفتارِ روز آنهاست و امّا حالاتشان در شب اینست كه به آفاق آسمان چشم می دوزند و آیات علم و قدرت و حكمت خداوند را در ستاره ها و كهكشانها می بینند و با تجلّی عظمت خداوند در آن آیات، شب را به قیام و سجود می گذرانند:

(یبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیماً).

و چون با دقّت می نگرند كه میلیونها ستاره سر بر خط فرمانند و از مدار خود كوچكترین تخلّفی ندارند، از ترس انحراف خود از مدار دین و آیین الهی می گویند:

(رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً).

نسبت به اموالشان كه مانند خون، مایه حیات جامعه است به گونه ای عمل می كنند كه از امساك به فشار خون و از اسراف در انفاق به فقرالدم مبتلا نشوند و از حد اعتدال خارج نمی شوند، تا هم به خود برسند و هم به دیگران: (وَ الَّذِینَ إِذَآ أَنْفَقُواْ لَمْ یسْرِفُواْ وَ لَمْ یقْتُرُواْ وَ كَانَ بَینَ ذَ لِكَ قَوَاماً).

آنان كسانی هستند كه دل و زبان را به شرك و دست را به خون ناحق و دامن را به زنا آلوده نمی كنند:

(وَ الَّذِینَ لا یدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاَخَر وَ لا یقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ لا یزْنُونَ وَ مَنْ یفْعَلْ ذَ لِكَ یلْقَ أَثَاماً).

آنان كسانی هستند كه از دروغ و باطل بر كنار هستند و با بزرگواری، از لغو و گفتار و رفتار بیهوده می گذرند و چنین افرادی كه از حضور در مجلس باطل و ناحق امتناع می ورزند و كرامت و بزرگواریشان اجازه نمی دهد كه خود را به لغو و عبث آلوده كنند، از درخت وجودشان جز میوه علم، حكمت، امانت، صداقت و عدالت چیده نمی شود:

(وَ الَّذِینَ لا یشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّواْ بِاللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَاماً).

آنان كسانی هستند كه وقتی به آیات خدا تذكّر داده می شوند، كور و كر، بر آنها نمی افتند، بلكه گوش جان به آیات خدا می دهند و با چشم تفكّر و تدبّر در آنها می نگرند:

(وَ الَّذِینَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِئَاَیتِ رَبِّهِمْ لَمْ یخِرُّوا عَلَیهَا صُمّاً وَ عُمْیاناً).

چنین كسانی حق دارند از خدا پیشوایی پرهیزگاران را درخواست كنند و بگویند:

(وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً) و در مقابلِ خویشتن داری در برابر عوامل انحراف فكری و اخلاقی و عملی، سزای آنها غرفه ایست كه خداوند متعال به آنان وعده داده است، كه در آن غرفه به بالاترین عطیه الهی كه تحیت و سلام خداست نایل می شوند:

(أُولَئِكَ یجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَ یلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیةً وَ سَلَماً)، (سَلَمٌ قَوْلاً مِّن رَّبٍّ رَّحِیم). (573)

2. در روایتی از رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه فرمود:

ایمان مؤمن كامل نمی شود مگر آن كه صد و سه خصلت را فرا گیرد؛ از آن خصال چند خصلت قریب به مضمون ذكر می شود:

علم مؤمن كثیر و حلم او عظیم است، تذكّر دهنده غافل و معلّم جاهل است، كسی كه او را آزار كند از او آزار نمی بیند، در آنچه كه به كار او نمی آید وارد نمی شود، كسی را به مصیبت شماتت نمی كند و كسی را به غیبت یاد نمی كند، كمك غریب و پدر یتیم است، شادی او در چهره او و حزن و اندوه او در دل اوست، سر كسی را كشف نمی كند، ستر كسی را هتك نمی كند، امین بر امانتها و دور از خیانتهاست، حركات او ادب و كلام او عَجب است و از امور طالب اعلای آنها و از اخلاق طالب اسنای آنهاست، قلب او با تقوا و علم او پاكیزه است، هرگاه قدرت پیدا كند عفو می كند و هرگاه وعده دهد وفا می كند، نه در بغضش غرق و نه در حبّش هلاك می شود (حب و بغض او، او را از اعتدال خارج نمی كند) باطل را از دوستش نمی پذیرد و حق را بر دشمنش رد نمی كند و نمی آموزد مگر برای آن كه بداند و دانا نمی شود مگر برای آن كه به كار ببندد و عمل كند، اگر با اهل دنیا راه برود زیرك ترین آنان است و اگر با اهل آخرت راه رود پارساترین آنان است. (574)

3. مدار كمال در كلمات پیشوایان دین بر عقل و علم و ایمان است و نسبت به هر یك به مستفاد قسمتی از یك حدیث از امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام اكتفا می شود كه قریب به مضمون آن این است:

اگر كسی را دیدید كه از سیرت و منطق خود، ترس و عبادت و زهد را نشان می دهد و در حركات خود خضوع و فروتنی را اظهار می كند، شتاب زده نشوید، فریب او را نخورید، چه بسیار كسانی هستند كه از دسترسی به دنیا عاجزند، پس دین را وسیله صید دلها قرار می دهند، ولی اگر متمكن از حرامی شوند در آن فرو می روند و هرگاه دیدید از حرام هم عفّت می ورزد، باز هم مغرور نشوید، چون شهوتها و هوسهای خلق مختلف است، چه بسیاری از مردمان كه از مال حرام هر چند زیاد باشد رو بر می گردانند ولی در مقابلِ شهوتِ دامن، خود را می بازند و اگر دیدید از آن هم عفّت ورزید مغرور نشوید تا ببینید كه عقل او چگونه است، چه بسیارند كسانی كه همه آنها را ترك كردند، ولی به عقلی متین رجوع نكردند و افسادشان به جهل از اصلاحشان به عقل بیشتر است و اگر عقلش را هم متین یافتید، باز مغرور نشوید تا ببینید در مبارزه عقل و هوی آیا با هوسش همراه می شود برخلاف عقل، یا با عقلش برخلاف هوی و محبتّش نسبت به ریاستهای باطل چگونه است كه در میان مردمان كسانی هستند كه تارك دنیا برای دنیایند. (575)

نتیجه آن كه معیار كمال، سخنان فریبنده و اعمال متواضعانه نیست و صرف نظر از شهوت مال و شكم و دامن نیست، بلكه معیار كمال عقلیست كه از كدورت جهل تصفیه شده تا مبدأ صلاح و اصلاح شود و هواییست كه تابع امر و فرمان خدا باشد كه هیچ هوسی حتی شهوت جاه و مقام او را نفریبد و از عزّت با باطل بگذرد و ذلّت با حق را انتخاب كند.

4. عنوان بصری كه نود و چهار سال از عمرش گذشته بود و سالها نزد مالك بن أنس امام مذهب مالكی برای تحصیل علم رفت و آمد می كرد، چون امام ششم علیه‌السلام به مدینه آمد از آن حضرت درخواست كرد كه به خدمتش برای كسب علم بیاید، حضرت فرمود:

«من مردی هستم مطلوب كه در طلب من هستند و با این حال در هر ساعتی از شب و روز به أوراد و اذكاری مشغول هستم. »

عنوان غمگین شد و به روضه رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفت و دو ركعت نماز خواند و دعا كرد كه قلب آن حضرت به او معطوف شود و از علم او بهره ای ببرد كه به راه مستقیم خدا هدایت شود و غمگین به خانه برگشت. دلش اسیر محبّت آن جناب شد و برای تحصیل علم به نزد مالك هم نرفت و جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی آمد.

چون صبرش تمام شد روزی بعد از نماز عصر بر در خانه آن حضرت رفت، خادم گفت:

چه حاجت داری؟

گفت:

حاجت من سلام بر شریف است.

جواب داد:

او در مصلاّی خود ایستاده.

عنوان بر در خانه نشست، خادم بیرون آمد، گفت:

داخل شو بر بركت خدا.

عنوان گفت:

داخل شدم و سلام كردم؛ جواب سلام داد و فرمود:

بنشین، خدا تو را بیامرزد، مدّتی سر به زیر انداخت، بعد سر بلند كرد و از كُنیه من پرسید و دعا كرد.

با خود گفتم:

اگر در این زیارت و سلام به جز این دعا چیزی نصیبم نشود، همین دعا بسیار است.

بعد سر بلند كرد و فرمود:

حاجت تو چیست؟

گفتم:

از خدا خواسته ام قلب تو را به من متوجّه و از علم تو روزیم كند و امیدوارم دعا به اجابت رسیده باشد.

فرمود:

یا أبا عبدالله علم به تعلّم نیست، اینست و جز این نیست: علم نوریست كه در قلب آن كس كه خدا هدایت او را خواسته باشد واقع می شود؛ پس اگر مراد تو علم است در خودْ حقیقت بندگی طلب كن و علم را به استعمالِ علم و عمل به آن بطلب و از خدا فهم بخواه تا تو را بفهماند.

گفتم:

حقیقت بندگی چیست؟

فرمود:

سه چیز است:

آن كه بنده خدا، خود را مالك آنچه خدا به او داده نداند، چون بندگان خدا ملكی ندارند، مال را مال الله می بینند و هر جا كه خدا امر كرده آن مال را می گذارند.

و آن كه بنده برای خود تدبیری نیندیشد و آن كه تمام اشتغالش در آن باشد كه خدا او را به آن امر و از آن نهی كرده است.

پس چون برای خود ملكی ندید، انفاق در آنچه خدا امر كرده كه مالش را در آن انفاق كند آسان می شود و چون تدبیر خود را به مدبّر خود واگذار كرد مصائب دنیا بر او آسان می شود و چون به امر و نهی خدا مشغول شد فرصتی برای مراء و مباهات با مردمان پیدا نمی كند؛ پس چون خدا بنده خود را به این سه امر اكرام كرد، دنیا و شیطان و خلق بر او سهل و آسان می شود، دنیا را برای افزون طلبی و فخرفروشی طلب نمی كند و آنچه نزد مردمان است برای عزّت و برتری نمی طلبد و ایام عمرش را بیهوده از دست نمی دهد.

پس این اوّل درجه تقویست كه خداوند تبارك و تعالی فرمود:

(تِلْكَ الدَّارُ الاَْخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لا یرِیدُونَ عُلُوّاً فِی الاَْرْضِ وَ لا فَسَاداً). (576)

گفتم:

یا ابا عبدالله مرا وصیت كن.

فرمود:

تو را به نُه چیز وصیت می كنم و آنها وصیت من است برای كسانی كه مرادشان راه به سوی خداست و از خدا می خواهم كه تو را برای عمل به آن موفّق كند:

سه وصیت در ریاضت نفس و سه وصیت در حلم و سه وصیت در علم است.

امّا آن چه در ریاضت است:

بپرهیز از آن كه چیزی را كه اشتها نداری بخوری، كه مورث بُله و حماقت است و جز هنگام گرسنگی نخوری و هرگاه خوردی حلال بخور و نام خدا را ببر و حدیث پیغمبر صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به یاد آور كه فرمود:

آدمی ظرفی را بدتر از شكم خود پُر نكرده است، پس اگر چاره نبود ثلث آن برای خوردن و ثلث آن برای نوشیدن و ثلث آن برای نفس كشیدن باشد و امّا آن وصیتها كه در حلم است:

كسی كه به تو گفت:

اگر یكی بگویی ده تا می شنوی، تو بگو:

اگر ده تا بگویی یكی نخواهی شنید و كسی كه ناسزا به تو بگوید، پس به او بگو:

اگر در آن چه می گویی راستگو هستی، از خدا می خواهم مرا بیامرزد و اگر دروغگویی از خدا می خواهم تو را بیامرزد و كسی كه به تو وعده فحش می دهد تو به او وعده نصیحت بده.

و امّا آن وصیتها كه در علم است:

پس آن چه نمی دانی از دانایان بپرس و بپرهیز از آن كه از آنان به طریق تعنّت و تجربه سؤال كنی و بپرهیز از آن كه در آنچه نمی دانی به رأی و گمان خود عمل كنی و تا آن جا كه میسّر است به احتیاط عمل كن و از فتوا دادن بگریز آن چنان كه از شیر می گریزی و گردنت را پُل قرار نده كه مردمان بر آن بگذرند.

برخیز كه تو را نصیحت كردم و وِرد مرا بر من فاسد مكن، كه من به خود مشغولم وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی. (577)

شرح این آیات و روایات در این مختصر نمی گنجد، كه فهم هر آیه ای از آن آیات و هر جمله ای از این روایات نیازمند به بحث مفصّلیست و به آنچه بیان شد اكتفا می شود.

در خاتمه توجّه به دو نكته لازم است:

### الف: تعبّد در دین

ملاحظه اصول و فروع دین اسلام و تفكّر در عبادات و معاملات و تأمّل در سیاساتِ این دین در تدبیر نفس و منزل و مدینه و تدبّر در آداب این دین در مستحبّات و مكروهات مبین حكمت بالغه در این مقرّرات است.

این امری طبیعیست كه درك حكمت تمام احكام، بلكه درك تمام حكمت هر حكمی، در دینی كه برنامه سعادت انسان در تمام عوالم زندگی اوست میسّر نیست، مگر برای كسی كه محیط بر آن عوالم و حوایجِ انسان در آنها و طرق تأمین آن حوایج باشد و ندانستن حكمتِ حكمی دلیل عدم حكمت در آن حكم نیست.

و همچنان كه كتاب خلقت و تكوین محكمات و متشابهاتی دارد، كتاب تشریع هم محكمات و متشابهاتی دارد و در اثر وجود متشابهات نباید از محكمات دست برداشت و همچنین نباید وجود متشابهات را در نظام خلقت و دین عبث و بیهوده پنداشت: (وَ الَّراسِخُونَ فِی العِلْمِ یقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا). (578)

و باید دانست كه حیات دنیوی انسان نسبت به آخرت به منزله حیات جنین در رحم است، كه در آن جا قوا و اعضایی به او داده می شود و جنین هر چند دارای عقل و شعور باشد، ادراك كاربرد و نتیجه وجود آن اعضا برای او میسّر نیست و هرگز نمی تواند بفهمد كه حكمت تشكیلات اسرار آمیز مغز چیست، یا دستگاه بینایی و شنوایی و جهاز تنفّس برای او به چه كار می آید، امّا وقتی به دنیا قدم گذاشت حكمت آنها ظاهر می شود.

همچنین جنین جان انسان در رحم مادرِ طبیعت، به وسیله تعلیم و تربیتِ وحی الهی باید به قوا و اعضایی مجهّز شود كه ابزار حیات ابدی اوست و حكمت آن دستورات بعد از قدم گذاشتن به عالم آخرت كه نسبت آن به دنیا، نسبت دنیا به رحم مادر است روشن می شود.

به این جهت تعبّد در احكام دین از ضروریات خلقت انسان است، بلكه از ضروریات كمال انسانی است، چون ارزش عامل به عمل است و ارزش عمل، به داعی و محرّك عامل بر آن عمل است و بیان معصوم علیه‌السلام هم راهنمای به این واقعیت است كه می فرماید:

«انّما الاعمال بالنیات و لكل امریء مانوی» (579) از این رو اطاعت خدا برای خدا با چشم پوشیدن از مصلحت و مفسده و نفع و ضرر، مقام مقرّبین است.

### ب: لزوم تقلید از علمای دین

انسانی كه حفظ حیات و سلامت او تابع مقرّرات و قوانین است، چاره ندارد كه برای حفظ سلامت خود یا طبیب باشد و یا به طبیب حاذق مورد اعتماد مراجعه كند و به دستور او عمل نماید و یا جانب احتیاط را بگیرد و از هر چه كه احتمال می دهد مضر به حال اوست خود داری كند؛ تا بداند یا از دانا بپرسد؛ بلكه تقلید از ضروریات زندگی انسان است، چه عالم باشد و چه جاهل؛ نیاز جاهل به تقلید در زندگی روزمره اش محتاج به بیان نیست و نیاز عالم به تقلید به این جهت است كه هر دانشمندی دایره دانش او به قسمت ناچیزی از احتیاجات او محدود است، مثلاً دانشمند در طب باید در ساختمان خانه اش مقلّد مهندس و معمار ساختمان باشد و اگر سوار هواپیما شد مقلّد خلبان و اگر سوار كشتی شد پیرو بی چون و چرای نا خدا باشد؛ بلكه با انشعاب طب اگر متخصّص در عضوی شد، در عضو دیگر باید مقلّدِ متخصّص دیگر باشد؛ در نتیجه زندگی هیچ فردی بدون تقلید اداره نمی شود.

بنابراین كسی كه ایمان به دین دارد و می داند كه در دین برای او وظایف و تكالیفی معین شده است، به حكم عقل و فطرت خود ملزم است كه نسبت به آن وظایف یكی از سه راه را انتخاب كند:

یا علم به آنها را تحصیل كند و یا از عالم به آنها پیروی نماید و یا جانب احتیاط را مراعات كند و در صورتی كه نه عالم به آن وظایف است و نه اهل احتیاط، راه، منحصر به پیروی از نظریات عالم و دانشمند به آن احكام است و اگر دانشمندان و متخصّصان در آن احكام اختلاف نظر داشتند، از نظرِ اَعلم آنان پیروی كند، همچنان كه اگر نظر طبیبان در تشخیص درد و علاج آن مختلف بود، باید به اعلم آنان رجوع نماید.

و چون دین اسلام دین علم است و هر عملی هر چند به واسطه باید به علم منتهی شود، تقلید هم كه اعتماد و استناد به رأی و نظر عالم و مجتهد در احكام دین است چنان كه روشن شد باید بر مبنای علم و عقل و فطرت باشد:

(وَ لاَتَقْفُ مَا لَیسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاً). (580)

## فهرست كتب

1. إختیار معرفة الرجال (رجال الكشی)، قم مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام

2. أسباب النزول، مؤسسة الحلبی و شركاه القاهرة

3. أسد الغابة، دار إحیاء التراث العربی بیروت

4. أسنی المطالب، مكتبة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام اصفهان

5. إعلام الوری بأعلام الهدی، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام قم

6. الآحاد و المثانی، دار الدرایة

7. الإحتجاج، دار النعمان النجف الأشرف

8. الإختصاص، جماعة المدرسین فی الحوزه العلمیة قم

9. الأربعون حدیثاً، مدرسة الإمام المهدی علیه‌السلام قم

10. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام

11. الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، دار النهضة مصر القاهرة

12. الإصابة فی تمییز الصحابة، دار الكتب العلمیة بیروت

13. الإفصاح فی إمامة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، مؤسسة البعثة قم

14. الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد، مكتبة جامع چهلستون طهران

15. الأمالی للصدوق، مؤسسة البعثة قم

16. الأمالی للطوسی، دار الثقافة قم

17. الأمالی للمفید، جماعة المدرسین قم

18. الإمامة و التبصرة من الحیرة، مدرسة الإمام المهدی علیه‌السلام قم

19. الإیضاح، انتشارات دانشگاه طهران

20. البدایة و النهایة، دار إحیاء التراث العربی بیروت

21. البیان فی أخبار صاحب الزمان (فی آخر كتاب كفایة الطالب)، دار إحیاء تراث أهل البیت علیهم‌السلام

22. التاریخ الكبیر، المكتبة الإسلامیة دیار بكر

23. التبیان فی تفسیر القرآن، دار إحیاء التراث العربی

24. التفسیر الكبیر، دار إحیاء التراث العربی

25. التلخیص (فی هامش المستدرك)، دار الكتب العربی بیروت

26. التوحید، جامعه ی المدرسین قم

27. الثقات، مؤسسة الكتب الثقافیة

28. الجامع الصغیر، دار الفكر بیروت

29. الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی)، دار إحیاء التراث العربی بیروت

30. الجرح و التعدیل، دار إحیاء التراث العربی بیروت

31. الخرائج و الجرائح، مؤسسة الإمام المهدی علیه‌السلام قم

32. الخصال، جامعه ی المدرسین قم

33. الدر المنثور، دار المعرفة

34. الدعوات، مدرسة الإمام المهدی علیه‌السلام

35. الرسائل العشر، جامعه ی المدرسین قم

36. السنن الكبری للبیهقی، دار الفكر بیروت

37. السنن الكبری للنسایی، دار الكتب العلمیة لبنان

38. السیرة النبویة لابن كثیر، دار المعرفة بیروت

39. السیرة النبویة لابن هشام، مكتبة محمد علی صبیح و أولاده بمصر

40. الصواعق المحرقة، مكتبة القاهرة

41. ال طبقات الكبری، دار صادر بیروت

42. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، مطبعة الخیام قم

43. العمدة، جامعه ی المدرسین قم

44. الغیبة للطوسی، مؤسسة المعارف الإسلامیة قم

45. الفائق فی غریب الحدیث، دار الكتب العلمیة بیروت

46. الفتوحات الإسلامیة بعد مضی الفتوحات النبویة، المكتبة التجاریة الكبری بمصر

47. الفضائل، المكتبة الحیدریة النجف الأشرف

48. الكافی، دار الكتب الاسلامیة

49. الكامل فی التاریخ، ادارة الطباعة المنیریة مصر

50. المجازات النبویة، مكتبة بصیرتی قم

51. المحاسن، دار الكتب الاسلامیة

52. المستدرك علی الصحیحین، دار المعرفة بیروت

53. المسترشد، مؤسسة الثقافة الإسلامیة لكوشانبور

54. المصنّف، المجلس العلمی

55. المعجم الاوسط، دار الحرمین

56. المعجم الصغیر، دار الكتب العلمیة بیروت

57. المعجم الكبیر، مكتبة ابن تیمیة القاهرة

58. المعیار و الموازنة، مؤسسة المحمودی بیروت

59. المناقب، جامعه ی المدرسین قم

60. النكت الإعتقادیه ی، دار المفید بیروت

61. الهدایة، مؤسسة الإمام الهادی علیه‌السلام قم

62. أنساب الأشراف، مؤسسة الأعلمی بیروت

63. أنیس الأعلام فی نصرة الإسلام، مرتضوی طهران

64. بحارالأنوار، مؤسسة الوفاء بیروت

65. بصائر الدرجات الكبری، مؤسسة الأعلمی طهران

66. بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، دار الطلایع

67. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوك)، مؤسسة الأعلمی بیروت

68. تاریخ بغداد أو مدینة الإسلام، دار الكتب العلمیة بیروت

69. تاریخ مدینة دمشق، دار الفكر بیروت

70. تحف العقول عن آل الرسول، جامعه ی المدرسین قم

71. تحفة الاحوذی فی شرح الترمذی، دار الكتب العلمیة بیروت

72. تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة، دار الكتب العربی بیروت

73. تفسیر ابن كثیر (تفسیر القرآن العظیم)، دارالمعرفة بیروت

74. تفسیر أبی حمزه ی الثمالی، دفتر نشر الهادی

75. تفسیر الثعالبی المسمی بجواهر الحصان، دار إحیاء التراث العربی

76. تفسیر العیاشی، المكتبة العلمیة الإسلامیة

77. تفسیر القرآن للصنعانی، مكتبة الرشد الریاض

78. تفسیر القمی، دار الكتاب قم

79. تفسیر فرات الكوفی، وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی

80. تنقیح المقال، مطبعة المرتضویة النجف الاشرف

81. تهذیب الأحكام، دار الكتب الاسلامیة طهران

82. تهذیب التهذیب، دار الفكر بیروت

83. تهذیب الكمال، مؤسسة الرساله ی

84. جامع الأحادیث، دار الفكر بیروت

85. جامع البیان فی تأویل آی القرآن، دار الفكر بیروت

86. جامع المسانید و السنن، دار الفكر

87. جمهرة اللغة، دار العلم للملایین بیروت

88. جواهر العقدین فی فضل الشرفین، دار الكتب العلمیة بیروت

89. حلیة الأولیاء، دار الفكر بیروت

90. خصائص الأئمة، مجمع البحوث الإسلامیة الرضویة

91. خصائص الوحی المبین، دار القرآن الكریم قم

92. خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، مكتبة نینوی الحدیثة

93. دعائم الإسلام، دار المعارف

94. دلائل الإمامة، مؤسسة البعثة قم

95. دلائل النبوة، دار طیبة ریاض

96. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، مكتبة القدسی القاهرة

97. ذیل تاریخ بغداد، دار الكتب العلمیة بیروت

98. رسائل المرتضی، دار القرآن الكریم قم

99. روضة الواعظین، منشورات الرضی قم

100. زبدة البیان فی أحكام القرآن، مكتبة المرتضویة طهران

101. سبل الهدی و الرشاد، دار الكتب العلمیة بیروت

102. سعد السعود، المكتبة الحیدریة فی النجف

103. سنن أبن ماجة، دار الفكر بیروت

104. سنن أبی داود، دار الفكر بیروت

105. سنن الترمذی، دار الفكر بیروت

106. شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار علیهم‌السلام، جامعه ی المدرسین قم

107. شرح السنة، المكتب الإسلامی

108. شرح المواقف، مطبعة السادة بجوار محافظه ی مصر

109. شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید، دار احیاء الكتب العربیة

110. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات ال نازلة فی أهل البیت علیهم‌السلام، وزارة الإرشاد الاسلامی

111. صحیح ابن حبان به ترتیب ابن بلبان، مؤسسة الرساله ی

112. صحیح البخاری، دار الفكر بیروت

113. صحیح مسلم، دار الفكر بیروت

114. طبقات المحدثین بإصبهان و الواردین علیها، مؤسسة الرساله ی بیروت

115. عقد الدرر، مكتبة عالم الفكر القاهرة

116. علل الشرایع، دار إحیاء التراث العربی

117. عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، مطبعة سیدالشهداء علیه‌السلام قم

118. عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل)، طبع دروگولین در مدینه لپسیا (لپسیك) در سنه 119. 1985 مترجم از زبان اصلی یونانی

120. عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، انتشارات جهان طهران

121. فتح الباری شرح صحیح البخاری، دار المعرفة للطباعة و النشر لبنان

122. فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، مؤسّسة الرساله ی بیروت

123. فضائل الصحابة للنسایی، دار الكتب العلمیة بیروت

124. فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، دار الكتب العلمیة بیروت

125. كتاب السنة، المكتب الاسلامی بیروت

126. كتاب الغیبة، مكتبة الصدوق طهران

127. كشف الغطاء، مهدوی اصفهان

128. كشف الغمة فی معرفة الأئمة، مكتبة ابن هاشمی تبریز

129. كفایة الأثر فی النص علی الأئمة الأثنی عشر، انتشارات بیدار قم

130. كفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه‌السلام، دار احیاء التراث اهل البیت علیهم‌السلام طهران

131. كمال الدین و تمام النعمه ی، جامعه ی المدرسین قم

132. كنز العمال، مؤسسة الرساله ی لبنان

133. كنز الفوائد، مكتبة المصطفوی قم

134. لسان المیزان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات بیروت

135. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات بیروت

136. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، دار الكتب العلمیة بیروت

137. مسند ابن الجعد، دار الكتب العلمیة بیروت

138. مسند أبی حنیفة، مكتبة الكوثر الریاض

139. مسند أبی داود الطیالسی، دار الحدیث بیروت

140. مسند أبی یعلی الموصلی، دار المأمون للتراث

141. مسند أحمد بن حنبل، دار صادر بیروت

142. مسند الشامیین، مؤسسة الرساله ی بیروت

143. مسند سعد بن أبی وقاص، دار البشائر الإسلامیة بیروت

144. مصباح المتهجد، مؤسسة فقه الشیعة لبنان

145. مصنف ابن أبی شیبة، دار الفكر

146. معانی الأخبار، جامعه ی المدرسین قم

147. معانی القرآن، جامعه ی أم القری المملكة السعودیه ی

148. معجم البلدان، دار إحیاء التراث العربی بیروت

149. مناقب آل أبی طالب، مؤسسة انتشارات علامه قم

150. مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة

151. من لا یحضره الفقیه، دار الكتب الاسلامیة

152. موارد الظم آن إلی زوائد ابن حبان، دار الكتب العلمیة بیروت

153. میزان الإعتدال، دار المعرفة بیروت

154. نظم درر السمطین، من مخطوطات مكتبة أمیرالمؤمنین علیه‌السلام

155. نور الأبصار، دار الفكر بیروت

156. نهایة ابن أثیر، المكتبة الاسلامیة

157. نیل الأوطار من أحادیث سید الخیار، دار الجیل بیروت

158. وسائل الشیعة، مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث قم

159. وصول الأخیار إلی أصول الأخبار، مجمع الذخائر الإسلامیة

160. ینابیع المودة، دار الأسوة

## پی نوشت ها

(1). سوره روم، آیه 30 (پس به پا دار روی خود را برای دین در حالی كه مستقیم در آن باشی به توحید، این فطرت خداست كه مردم را بر آن آفریده است)

(2). سوره طه، آیه 50 (گفت:

پروردگار ما آن كسیست كه به هر چیزی آفرینش آن را داد، پس هدایت كرد)

(3). سوره نحل، آیه 96 (آنچه نزد شماست پایان یابد و آنچه نزد خداست پاینده است)

(4). سوره یونس، آیه 62، 63، 64 (همانا اولیاء الله نه ترسی بر آنان است و نه محزون می شوند، آنها كسانی هستند كه ایمان آوردند و پرهیزگارند، برای آنهاست بشارت در زندگی دنیا و آخرت. تبدیلی برای كلمات خدا نیست، آن همان رستگاری عظیم است)

(5). سوره حدید، آیه 23 (تا دریغ نخورید (اندوهگین نشوید) بر آنچه از شما فوت شده و نه شاد شوید بدانچه شما را آمده است).

(6). سوره رعد، آیه 28 (آنان كه ایمان آوردند و دلهای آنان به ذكر خدا مطمئن می شود؛ آگاه باشید كه دلها به یاد خدا مطمئن می شود).

(7). سوره غافر، آیه 36، 37 (و گفت فرعون: یا هامان بنیاد كن برای من برجی شاید برسم به اسباب؛ اسباب آسمانها).

(8). سوره روم، آیه 41 (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا، بدانچه دسته ای مردم فراهم كرد)

(9). سوره حدید، آیه 4 (و او با شماست هر جا كه باشید)

(10). سوره زلزلة، آیه 7، 8 (پس هر كس به مقدار سنگینی ذرّه ای كار خوب كند، می بیند آن را و هر كس به اندازه سنگینی ذرّه ای كار بد كند، می بیند آن را)

(11). بحار الانوار، جلد 1، صفحه 225، (این است و جز این نیست كه آن «علم» نوریست كه واقع می شود در قلب آن كس كه خداوند تبارك و تعالی بخواهد او را هدایت نماید)

(12). بحارالانوار جلد 1، صفحه 172 (دانا میان نادانان مانند زنده است میان مردگان)

(13). سوره طه، آیه 111 (و خوار شدند چهره ها برای حی قیوم)

(14). سوره نحل، آیه 97 (آن كس كه كردار شایسته كند از مرد یا زن و حال آن كه مؤمن باشد، هر آینه زنده می كنیم او را به حیات پاكیزه)

(15). سوره نحل، آیه 125 (دعوت كن به راه پروردگار خودت، به حكمت)

(16). سوره اسراء، آیه 36 (و پیروی نكن از آنچه كه علمی به آن، برای تو نیست).

(17). سوره یونس، آیه 36 (و هر آینه گمان، بی نیاز نكند از حق چیزی را)

(18). بحار الانوار، جلد 4، صفحه 55 (همانا برترین فرائض و واجب ترین آنها بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار برای او به بندگی است)

(19). سوره عنكبوت، آیه 69 (و آنان كه جهاد كردند در ما، هر آینه و البته آنان را به راه های خودمان هدایت می كنیم).

(20). سوره بقرة، آیه 269 (خدا می دهد حكمت را به هر كس كه می خواهد و به هر كس حكمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

(21). سوره ابراهیم، آیه 27 (و گمراه می كند خدا ظالمان را و می كند خدا هر چه خواهد)

(22). سوره فصلت، آیه 53 (آیا كفایت نمی كند به پروردگار تو كه او بر همه چیز گواه است)

(23). بحار الانوار، جلد 84، صفحه 339، بیان مولی الموحّدین علیه‌السلام (ای كسی كه بر ذات خودت، به ذات خود دلالت كردی)

(24). بحار الانوار، جلد 95، صفحه 82 بیان زین العابدین علیه‌السلام (به تو شناختم تو را و تو دلالت كردی مرا بر خودت)

(25). سوره طور، آیه 35 (آیا آفریده شدند از غیر چیزی، یا ایشانند آفرینندگان)

(26). بحارالانوار جلد 3، صفحه 36 (مردی بر حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام وارد شد، پس گفت:

یابن رسول الله دلیل بر حدوث عالم چیست؟

حضرت فرمود:

تو نبودی، بعد بود شدی و هر آینه دانستی كه همانا خودت خود را به وجود نیاوردی و نه آن كس كه مثل توست تو را به وجود آورده است)

(27). التوحید، صفحه 290.

(28). بحار الانوار، جلد 4، صفحه 282 (هر چیزی میسّر است برای آنچه آفریده شده برای آن)

(29). سوره احزاب، آیه 62 (و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی یابی)

(30). سوره نمل، آیه 60 (آیا چه كسی آفرید آسمانها و زمین را و نازل كرد برای شما از آسمان آبی، پس رویانیدیم به آن باغهایی را كه دارای خرّمیست؛ نبود برای شما كه برویانید درخت آنها را، آیا الهیست با الله؟ بلكه آنها قومی هستند كه عدول می كنند از حقّ)

(31). سوره واقعه، آیه 72 (آیا شما پدید آوردید درختش را، یا ماییم پدیدآورندگان)

(32). سوره حجر، آیه 19 (و رویانیدیم در آن از هر چیز موزون و سنجیده شده)

(33). سوره الرّحمن، آیه 6 (و گیاه و درخت سجده می كنند)

(34). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 31

(35). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 32 (شكافته می شود و همانند رنگهای طاووسها نمایان می گردد)

(36). سوره اعلی، آیه 2 و 3 (آن كس كه آفرید، پس راست و برابر كرد و آن كه تقدیر كرد پس هدایت كرد)

(37). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 32 (امام فرمود آیا مدّبری برای آن می بینی؟ پس مدتی طولانی سكوت كرد و سپس شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیغمبر و امامت آن حضرت داد و نسبت به آنچه در آن بود توبه نمود)

(38). ثنایا = دندانهای پیش، انیاب = دندانهای نیش، طواحن = دندانهای آسیا.

(39). سوره ذاریات، آیه 21 (و در خودتان آیا نمی بینید)

(40). سوره روم، آیه 8 (آیا تفكّر نكردند در خودشان)

(41). سوره نحل، آیه 18 (و اگر بشمارید نعمتهای خدا را، نمی شود كه آنها را به حساب در آورید).

(42). سوره طارق، آیه 5، 6 (پس باید نظر كند انسان كه از چه آفریده شده است؛ آفریده شد از آبی جهنده).

(43). سوره زمر، آیه 6 (می آفریند شما را در شكمهای مادرانتان، آفرینشی بعد از آفرینش در تاریكی های سهگانه).

(44). سوره علق، آیه 3، 4، 5 (بخوان و پروردگارت بزرگوارتر است، همان كسی كه به وسیله قلم آموخت و تعلیم كرد به انسان آنچه را نمی دانست)

(45). سوره لقمان، آیه 20 (آیا نمی بینید كه خدا مسخّر كرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و فراوان كرد بر شما نعمتهای خویش را آشكار و نهان و بعضی از مردم انند كه مجادله می كند در خدا به غیر علم و نه هدایت و نه كتاب نور بخش).

(46). سوره مؤمنون، آیه 14 (پس بلند مرتبه است خداوندی كه بهترین آفرینندگان است).

(47). سوره فصّلت، آیه 53 (زود است كه بنمایانیم به آنها آیات خویش را در سراسر گیتی و در خود ایشان، تا این كه روشن شود برای آنها كه به درستی اوست حق).

(48). سوره یس، آیه 40 (نه خورشید را سزاوار است كه ماه را دریابد و نه شب بر روز سبقت می گیرد و هر یك در فلكی شناورند).

(49). سوره فرقان، آیه 62 (و اوست آن كه گردانید شب و روز را جایگزین همدیگر برای آن كس كه بخواهد متذكر شود)

(50). سوره قصص، آیه73 (واز رحمتش قرار داد برای شما شب و روز را، برای این كه آرامش بگیرید و از فضل او طلب كنید).

(51). سوره قصص، آیه 71 (بگو آیا دیده اید اگر بگرداند خدا بر شما شب را همیشگی تا روزقیامت، كیست خدایی غیر از الله كه روشنایی بیاورد برای شما، آیا پس چرا نمی شنوید؟)

(52). سوره اعراف، آیه 185 (آیا نظر نمی كنند در ملكوت آسمانها و زمین و آنچه كه خدا از هر چیز خلق كرده).

(53). سوره انعام، آیه 75 (و همچنان نشان می دهیم به ابراهیم ملكوت آسمانها و زمین را، برای این كه از یقین كنندگان باشد).

(54). سوره إسراء، آیه 85 (و داده نشدید از علم مگر كمی را).

(55). سوره عنكبوت، آیه 61 (و هر آینه اگر از آنها سؤال كنی: كیست كه آفریده است آسمان و زمین را و مسخّر كرده است خورشید و ماه را، هر آینه می گویند:

البته الله، پس به كجا به دروغ رانده می شوند).

(56). سوره زخرف، آیه 9 (و هر آینه اگر از آنها سؤال كنی: كیست كه آفریده است آسمان و زمین را، هر آینه البته می گویند آفرید آنها را عزیز علیم).

(57). التوحید، صفحه 250.

(58). سوره یس، آیه 82 (این است و جز این نیست، امر او هر گاه اراده كند چیزی را، كه بگوید برای او باش، پس می باشد).

(59). سوره انعام، آیه 63 (بگو كیست كه شما را نجات می دهد از تاریكی های بیابان و دریا، می خوانید او را به زاری و نهان، كه اگر نجات بدهد ما را از این تاریكی ها، هر آینه خواهیم بود البته از شكرگزاران)

(60). سوره زمر، آیه 8 (و هرگاه برسد انسان را شدّتی، پروردگار خود را بخواند زاری كنان، بعد از آن چون عطا كند به او نعمتی، فراموش كند آنچه را كه از قبل می خواند و برای خدا همتایانی قرار دهد تا گمراه كند از راهش).

(61). سوره یونس، آیه 22 (اوست كه سیر می دهد شما را در بیابان و دریا، حتی زمانی كه در كشتی باشید و روان شود آن كشتی با ایشان به بادی خوش و خشنود شوند به آن، [هنگامی كه] بیایدشان بادی تند و بیایدشان موج از هر سو و گمان برند كه به بلا احاطه شده اند بخوانند خدا را با اخلاص در دین، اگر نجات دهی ما را از این، هر آینه خواهیم بود البته از شكرگزاران).

(62). بحار الانوار جلد 3، صفحه 41 (یابن رسول الله مرا دلالت كن بر الله كه او چیست؟

كه بسیار شدند بر من كسانی كه مجادله می كنند و مرا به حیرت انداختند.

حضرت فرمود:

یا عبدالله آیا هرگز كشتی سوار شدی؟ گفت:

بلی، فرمود:

آیا كشتی شكسته شدی، در جایی كه نه كشتیست كه تو را نجات دهد و نه شناییست كه تو را بی نیاز كند؟ گفت:

بلی، فرمود:

آیا در آن جا تَعَلُّق قلب و خاطر به قادر و توانایی پیدا كردی كه تو را از آن ورطه خلاص كند؟ گفت:

بلی، حضرت فرمود:

پس همان الله است كه قادر است بر نجات دادن، آن جا كه نجات دهنده ای نیست و بر كمك كردن، آن جا كه كمك كننده ای نیست).

(63). سوره حدید، آیه 3 (اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست).

(64). سوره حشر، آیه 24 (اوست خداوند آفریننده پدید آرنده صورت ساز، برای اوست اسماء حسنی)

(65). سوره عنكبوت، آیه 69 (و آنان كه جهاد كردند در ما هر آینه هدایت می كنیم البته آنان را به راه های خودمان)

(66). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 43 (فرمود:

وای بر تو و چگونه از تو پنهان شده است كسی كه قدرتش را در نفست به تو نشان داده است:

پدیدار شدنت و حال آن كه نبودی و بزرگی تو را بعد از كوچكیت و قوّت تو را بعد از ناتوانیت و ناتوانی تو را بعد از قوّتت و مرض تو را بعد از صحّتت و صحّت تو را بعد از مرضت و رضایت تو را بعد از غضبت و غضب تو را بعد از رضایتت و حزن تو را بعد از شادیت و شادی تو را بعد از حزنت و دوستی تو را بعد از دشمنیت و دشمنی تو را بعد از دوستیت و عزم و تصمیم تو را بعد از اباء و امتناعت و اباء و امتناع تو را بعد از عزمت و شهوت و میل تو را بعد از كراهتت و كراهت تو را بعد از شهوتت و رغبت تو را بعد از بیم و ترست و بیم و ترس تو را بعد از رغبتت و امید تو را بعد از ناامیدیت و ناامیدی تو را بعد از امیدواریت و به خاطر آوردنت آنچه كه در وهم تو نبود و پنهان شدن از ذهنت آنچه به او معتقد بودی و همچنان آثار قدرت او را در خودم بر می شمرد كه نمی توانستم سر از آن باز بزنم و نادیده بگیرم، تا به جایی رسید كه گمان كردم به زودی بین من و او نمایان می شود)

(67). توحید مراتبی دارد:

توحید ذات: هر موجودی مركّب است، به جز ذات قدّوسِ خداوند متعال كه واحدیست كه احدیت عین ذات اوست.

و هر چیز جز او قابل قسمت است در وجود، مانند انقسام جسم به مادّه و صورت و در وهم، مانند انقسام زمان به آنات و در عقل، مانند انقسام انسان به انسانیت و وجود و انقسام هر موجود متناهی به محدود و حد.

در هنگامه جنگ جمل شخصی گفت:

یا امیرالمؤمنین، آیا می گویی:

همانا خدا یكی است؟

مردم بر او حمله كردند كه در چنین موقعیتی كه برای امیرالمؤمنین پیش آمده، چه جای این سؤال است!

حضرت فرمود:

او را وابگذارید، آنچه او از ما می خواهد، ما هم از این قوم همان را می خواهیم؛ مراد ما توحید خداست.

سپس فرمود:

همانا این گفتار كه خدا واحد است بر چهار قسم است كه دو وجه آن بر خدا روا نیست و دو وجه در او ثابت است.

امّا آن دو كه بر او جایز نیست:

1) واحدیست كه در اعداد است؛ وحدانیت او وحدانیت عددی نیست، زیرا هر واحدی كه ثانی دارد، بر واحدی كه ثانی ندارد گفته نمی شود:

(لَقَدْ كَفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلاَثَة) (سوره مائده، آیه 73. هر آینه البته كافر شدند كسانی كه گفتند:

خدا سومینِ سه تا است).

2) واحدیست كه از آن، نوعی از جنس اراده می شود؛ چنان كه گفته می شود:

«او واحدی از مردمان است» اطلاق واحد به این معنی كه فردی از صنف و نوع است بر خداوند روا نیست، چون در این اطلاق تشبیه است و خداوند شبیه ندارد.

و امّا دو وجهی كه بر خدا جایز است:

1) او واحدیست كه چیزی شبیه او نیست.

2) خداوند عز و جل احدیست كه در وجود و عقل و وهم قسمت پذیر نیست (بحارالانوار جلد 3، صفحه 206).

توحید ذات و صفات: یعنی صفات ذاتیه خداوند متعال مانند حیات و علم و قدرت، عین ذات خداست، وگرنه، تعدّد ذات و صفت مستلزم تركیب و تجزیه است و تركیب از اجزاء مستلزم احتیاج به اجزاء و تركیب كننده آن اجزاء است و همچنین لازمه زیاده صفات بر ذات، آن است كه در مرتبه ذات، فاقد صفات كمال باشد، لكن در او جهت امكانِ وجود آن صفات باشد، بلكه گذشته از امكانِ صفات، امكان ذات لازم می آید؛ چون فاقد صفات كمال و حامل امكان صفات، محتاج است به غنّی بالذات.

امیر المؤمین علیه‌السلام فرمود:

«اول عبادة الله معرفته و اصل معرفة الله توحیده و نظام توحید الله نفی ال صفات عنه، بشهادة العقول ان كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق ان له خالقاً لیس بصفة و لا موصوف. »

(بحار الانوار، جلد 54، صفحه 43. اوّل عبادت خدا معرفت اوست و اصل معرفت خداوند توحید اوست و نظام توحید خدا نفی صفات از اوست؛ زیرا به شهادت عقلها، هر صفت و موصوف ی مخلوق است و هر مخلوقی شهادت می دهد كه برای او خالقیست كه صفت و موصوف نیست.)

توحید در الوهیت: (وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحِیمُ) (سوره بقره، آیه 163 و خدای شما خدای یكتا است، نیست خدایی جز او، بخشنده مهربان).

توحید در ربوبیت: (قُلْ أَغَیرَ اللهِ أَبْغِی رَبّاً وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَیء) (سوره انعام، آیه 164. بگو آیا غیر از الله پروردگاری بجویم و حال آن كه او پروردگار همه چیز است)؛ (أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیرٌ أَمِ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (سوره یوسف، آیه 39. آیا پروردگارانِ پراكنده بهتر است یا خداوند یگانه قهّار).

توحید در خلق: (قُل اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَیء وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ) (سوره رعد، آیه

16. بگو الله است آفریننده همه چیز و او یكتای قهار است)؛ (وَالَّذِینَ یدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ لا یخْلُقُونَ شَیئاً وَهُمْ یخْلَقُونَ) (سوره نحل، آیه 20 و آنان را كه به جز خدا می خوانند، چیزی نمی آفرینند و خود آنها آفریده می شوند).

توحید در عبادت: كه بندگی منحصر به او باشد.

(قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ مَا لا یمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لا نَفْعاً) (سوره مائده، آیه 76. بگو:

آیا عبادت می كنید از غیر خدا آنچه را كه مالك نیست برای شما ضرر و نفعی را!).

توحید در امر و حكم:

(أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الاَْمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ) (سوره اعراف، آیه 54. همانا برای اوست خلق و امر، بلند مرتبه است خداوند كه پرورش دهنده عالمیان است)؛ (اِنِ اْلحُكْم اِلا لِلّهِ) (سوره یوسف، آیه 40. نیست حكم مگر برای خدا).

توحید در خوف و خشیت: (فَلا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ) (سوره آل عمران، آیه 175. پس نترسید از ایشان و بترسید از من اگر مؤمن هستید)؛ (فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَونِ) (سوره مائده، آیه 44. پس نترسید از مردم و بترسید از من).

توحید در ملك: (وَ قُلْ الْحَمْدُ للهِِ الَّذِی لَمْ یتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یكُنْ لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلْكِ) (سوره اسرا، آیه 111 و بگو:

حمد برای خداییست كه نگرفته است فرزندی و نه می باشد برای او شریكی در ملك).

توحید در ملك نفع و ضرر: (قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِی ضَرّاً وَ لا نَفْعاً إِلاَّ مَاشَاءَ الله) (سوره اعراف، آیه 188. بگو:

مالك نیستم برای نفس خود هیچ نفع و ضرری مگر آنچه را كه خدا بخواهد)؛ (قُلْ فَمَنْ یمْلِكُ لَكُمْ مِن اللهِ شَیئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً) (سوره فتح، 11. بگو:

پس كیست كه مالك باشد برای شما از خدا چیزی را، اگر خدا برای شما ضرری را اراده كند، یا برای شما نفعی را اراده نماید).

توحید در رزق: (قُلْ مَنْ یرْزُقُكُمْ مِن السَّمَوَاتِ وَ الاَْرْضِ قُلِ اللهُ) (سوره سبأ، آیه 24. بگو:

كیست كه از آسمانها و زمین به شما روزی می دهد، بگو:

الله است)؛ (أَمَّنْ هَذَا الَّذِی یرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ) (سوره ملك، آیه

21. آیا كیست كه روزی دهد شما را اگر باز گیرد خدا رزق خود را).

توحید در توكّل: (وَتَوَكَّلْ عَلَی اللهِ وَكَفَی بِاللهِ وَكِیلا) (سوره احزاب، آیه 3 و توكل كن بر خدا و بس است خداوند كه وكیل باشد)؛ (اللهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَ عَلَی اللهِ فَلْیتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) (سوره تغابن، آیه

13. نیست خدایی مگر او، پس باید مؤمنان بر خداوند توكل كنند).

توحید در عمل: (وَمَا لاَِحَد عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَة تُجْزَی إِلاَّ ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الاَْعْلَی) (سوره لیل، آیه 20 19 و حال آنكه برای احدی در نزد او نعمتی نبود كه جزا داده شود، مگر در طلب رضای وجه پروردگار اعلای خود).

توحید در توجّه: (إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَ الاَْرْضَ) (سوره انعام، آیه 79. همانا برگرداندم روی خود را به آن كس كه آفرید آسمانها و زمین را).

و این مقام كسانی است كه به هلاك ذاتی و فنای كائنات پی برده اند و یافته اند كه: (كُلُّ شَیء هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ). (سوره قصص، آیه 88. هر چیزی هلاك و نابود است مگر وجه او)؛ (كُلُّ مَنْ عَلَیهَا فَان \* وَیبْقَی وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلاَلِ وَ الاِْكْرَامِ) (سوره رحمن، آیه 26 و 27. هر كه بر روی زمین است فانی شود و باقی می ماند وجه پروردگار تو كه صاحب جلال و اكرام است) و توحید در توجّهِ فطری به خداوند متعال را: (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَی الْقَیومِ) (سوره طه، آیه111 و روی ها خوار و ذلیل باشد برای خدای زنده پاینده) به توحیدِ در توجّهِ ارادی متجلّی كرده است.

(68). سوره زخرف، آیه 84 (و اوست آن كه در آسمان خداست و در زمین خداست و اوست حكیم دانا)

(69). سوره بقره، آیه 21، 22 (ای مردم پرستش كنید پروردگار خویش را آن كه بیافرید شما و پیشینیان از شما را، شاید كه شما پرهیزگاری كنید؛ آن خدایی كه برای شما زمین را بساط گسترده كرد و آسمان را سقف افراشته نمود و نازل كرد از آسمان آبی را، پس بیرون آورد به آن آب از میوه ها رزقی برای شما، پس برای خدا همتایان قرار ندهید و حال آن كه می دانید).

(70). بحارالانوار، جلد 3، صفحه 230.

(71). نهج البلاغه، رسائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام شماره 31، از وصایای آن حضرت به امام حسن مجتبی علیه‌السلام:

(بدان ای پسر من، اگر برای پروردگار تو شریكی بود هر آینه فرستادگان او برایت می آمدند و آثار ملك و سلطنت او را می دیدی و كارها و صفات او را می شناختی).

(72). سوره مریم، آیه 93 (نیست آن كه در آسمان و زمین است مگر این كه می آید خدای رحمان را به عبودّیت و بندگی)

(73). سوره فاطر، آیه 15 (ای مردمان شمایید محتاجان به پروردگار و خداوند بی نیاز است و ستوده).

(74). سوره آل عمران، آیه 109 (و به سوی خدا بازگردانیده می شود أمور)

(75). سوره بقره، آیه 156 (همانا برای خداییم و همانا ما به سوی او باز می گردیم)

(76). سوره سبأ، آیه 46 (بگو اینست و جز این نیست، شما را به یك چیز موعظه می كنم كه قیام كنید برای خدا دو نفر دو نفر و به تنهایی).

(77). اشاره به سوره نور، آیه 35 (خداست نور آسمانها و زمین)

(78). سوره انعام، آیه 79 (همانا برگرداندم روی خود را به آن كس كه آفرید آسمانها و زمین را، در حالی كه با استقامتم به توحید و نیستم من از مشركین)

(79). التوحید، صفحه

19.

(80). التوحید، صفحه

20.

(81). التوحید، صفحه 22، (جزای كسی كه خدا نعمت توحید را به او عنایت كرده به جز بهشت نیست.)

(82). سوره رعد، آیه 28. (كسانی كه ایمان آوردند و آرام می گیرد دلهای ایشان به ذكر خدا، همانا به ذكر خدا دلها آرام می گیرد)

(83). سوره انعام، آیه 40 و 41 (بگو آیا چه می بینید شما كفار، اگر عذاب خدا، شما را بیاید، یا قیامت شما را دریابد، آیا غیر خدا را می خوانید، اگر راستگو هستید؛ بلكه او را می خوانید، پس بر می دارد از شما آنچه را كه خواندید به سوی او، اگر بخواهد و فراموش می كنید آنچه را شرك می ورزیدید).

(84). التوحید، صفحه 30.

(85). سوره نحل، آیه 90 (همانا خداوند أمر می كند به عدل و احسان)

(86). سوره اعراف، آیه 29 (بگو أمر كرده است پروردگار من به قسط)

(87). سوره ص، آیه 26 (ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم، پس حكم كن بین مردمان به حق و پیروی مكن هوی را).

(88). سوره آل عمران، آیه 18 (شهادت داده است خدا كه هر آینه به جز او خدایی نیست و ملائكه و صاحبان علم، در حالی كه قیام كننده به قسط است، نیست خدایی به جز او كه عزیز است و حكیم)

(89). سوره حدید، آیه 25 (همانا به تحقیق فرستادیم پیامبران خویش را با دلایل و حجتها و فرستادیم با ایشان كتاب و میزان را تا قیام كنند مردم به قسط)

(90). سوره یونس، آیه 54 (و قضاوت شد بین آنها به قسط و آنها ستم نمی شوند)

(91). بحارالانوار، جلد 4، صفحه 264 (حضرت صادق علیه‌السلام فرمود:

به تحقیق اساس دین توحید و عدل است و علم آن بسیار است و چاره ای نیست برای هر عاقلی كه بهره مند از آن باشد، پس ذكر می كنم آنچه را كه وقوف بر آن آسان و آمادگی حفظ آن باشد، پس فرمود:

امّا توحید اینست كه آنچه بر تو ممكن و رواست بر پروردگار خود ممكن و روا ندانی و امّا عدل اینست كه نسبت ندهی به خالق خود آنچه را كه تو را بر آن ملامت و سرزنش كرده است).

(92). بحارالانوار، جلد 5، صفحه 58 (آیا عطا كنم به تو جمله ای در عدل و توحید؟ گفت:

بلی فدایت شوم.

فرمود:

از عدل است كه او را متهم نكنی و از توحید است كه او را توّهم ننمایی)

(93). بحارالانوار، جلد 5، صفحه 59 (هر چیزی را كه از آن استغفار می كنی از توست و هر چه خدا را بر آن حمد و ثنا می گویی از اوست)

(94). علل الشرایع، جلد 1، صفحه 5 باب 6 ح 1 (عبدالله بن سنان گفت:

از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام پرسیدم، آیا ملائكه افضل هستند یا بنی آدم؟ امام علیه‌السلام فرمود كه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمود:

هر آینه خداوند عز و جل در ملائكه عقل بدون شهوت و در بهائم شهوت بدون عقل و در بنی آدم هر دو را تركیب كرد، پس كسی كه عقل او بر شهوتش غلبه كند از ملائكه بهتر است و كسی كه شهوت او بر عقلش غالب شود از بهائم بدتر است)

(95). اشاره به آیه كریمه 29 از سوره حجر: فَاِذَا سَوَّیتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَجِدِینَ (پس آنگاه كه آراستمش و دمیدم در او از روح خویش، پس بیفتید برایش سجده كنان)

(96). سوره مؤمنون، آیه 14 (بعد انشاء كردیم او را آفرینش دیگری پس بلند مرتبه است خداوند كه بهترین آفرینندگان است.)

(97). بحارالانوار، جلد 6، صفحه 249 (برای فنا آفریده نشدید، بلكه برای بقا آفریده شدید و اینست و جز این نیست كه از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید)

(98). سوره طه، آیه 50 (به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت كرد)

(99). افراط تشبیه: یعنی این كه خدا را همانند خلق بپندارند.

(100). سوره انعام، آیه 153 (و همانا اینست راه من كه مستقیم است، پس پیرویش كنید و پیروی نكنید راهها را كه پراكنده تان كند از راه او، بدین توصیه كرده است شما را شاید تقوی پیشه كنید)

(101). سوره روم، آیه 41 (ظاهر شد فساد در بیابان و دریا بدانچه فراهم كرد دسته ای مردم)

(102). سوره جاثیه، آیه 13 (و مسخّر كرد برای شما آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، همگی از اوست، همانا در آن است نشانه هایی برای گروهی كه اندیشه كنند)

(103). سوره حدید، آیه 25 (همانا به تحقیق فرستادیم پیغمبران خویش را با دلائل و حجتها و نازل كردیم با ایشان كتاب و میزان را تا قیام كنند مردم به قسط)

(104). نهج البلاغه خطبه اوّل:

(پس برانگیخت خدا در آنان فرستادگان خود را و پی در پی فرستاد تا ادای میثاقی را كه خداوند با فطرت آنان بسته بود از آنها بطلبند و آنان را متذكر به نعمت فراموش شده بنمایند وَ اذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیكُمْ وَ مِیثَقَهُ الَّذِی واثَقَكُمْ بِهِ، سوره مائده، آیه 7 و به تبلیغ وحی خدا حجّت را بر آنان تمام كنند و دفینه ها و گنجهای عقول آنان را بر افشانند و آیات قدرت خداوند را به آنان ارائه دهند)

(105). سوره فصلت، آیه 42 (نمی آید آن قرآن را هیچ باطلی از پیش روی و نه از پشت سر آن)

(106). سوره نحل، آیه 97 (آن كسی كه كردار شایسته كند از مرد یا زن و حال آن كه مؤمن باشد، هر آینه زنده می كنیم البته او را به حیات پاكیزه و همانا پاداششان دهیم البته مزدشان را، به بهتر از آنچه كه می كردند)

(107). اصول كافی، جلد 1، صفحه 168

(108). سوره زخرف، آیه 63 (گفت هر آینه آمدم شما را به حكمت)

(109). سوره نحل، آیه 125 (دعوت كن به راه پروردگار خود به حكمت)

(110). سوره نور، آیه 35 (نزدیك است روغنش بتابد و روشنی دهد و هر چند نرسد به او آتشی)

(111). سوره جمعه، آیه 1، 2 (تسبیح می گوید برای خدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوندی كه مَلِك است و قدوس و عزیز و حكیم، اوست آن كسی كه برانگیخت در مردمی اُمّی و بی سواد پیغمبری از خودشان كه بر آنها آیات خدا را تلاوت كند و آنها را پاكیزه كند و به آنها كتاب و حكمت را بیاموزد، اگر چه قبل از آن در گمراهی آشكار بودند)

(112). بحار الانوار، جلد 6، صفحه 59 (امام در این حدیث در علّت وجوب معرفت فرستادگان خدا و اقرار به آنان و اذعان به طاعت برای ایشان چنین فرمود:

چون كه در خلقت خلق و قوای آنان وسیله رسیدن به مصالحشان نبود و آفریدگار آنان هم متعالی از این بود كه دیده شود و ضعف و عجز آنان از ادراك خداوند ظاهر بود، چاره ای نبود جز این كه بین او و بین آنان رسول معصومی باشد كه امر و نهی و ادب خداوند متعال را به آنان برساند و آنان را بر آنچه به آن منافعشان احراز و مضارّشان دفع می شود واقف نماید، چون در آفرینششان وسیله معرفت منافعی كه مورد حاجت آنان است و آنچه به ضرر آنهاست نبود)

(113). سوره بقره، آیه 23 (و اگر در تردید هستید در قرآنی كه نازل كردیم بر بنده ما، پس سوره ای مثل آن بیاورید و بخوانید گواهان خود را از غیر خداوند، اگر راستگو هستید)

(114). سوره مائده، آیه 110 (نیست این جز سحری آشكار)

(115). تفسیر الطبری، جلد 29، صفحه 156، ذیل آیه 24، سوره مدثر (گفت:

چه بگویم در آن؟ پس به خدا قسم كسی از شما در اشعار عالم تر از من نیست و نیز كسی از شما عالم تر از من به رجز و قصاید و اشعار جن نیست، به خدا قسم آنچه را او می گوید همانند هیچ یك از اینها نیست، به خدا قسم همانا برای گفتار او شیرینی و حلاوتیست و همانا هر سخنی را پایمال می كند و همانا او برتر است و چیزی بر او برتر نمی شود، ابوجهل گفت:

به خدا قسم قوم تو راضی نمی شوند، تا سخنی در طعن آن بگویی. ولید بن مغیره گفت:

واگذار مرا تا بیندیشم در این امر؛ پس وقتی اندیشه نمود، گفت:

این سحریست كه از غیرش مطّلع می شود.)

(116). منزّه است خداوند از هر نقصی و وصفی از اوصاف مخلوقات و هر ثنایی برای خداست و معبود به حقّی نیست الا الله و خدا بزرگتر است از این كه به وصفی وصف شود.

(117). بحارالانوار، جلد 4، صفحه 149 (همانا خداوند تبارك و تعالی خالی از خلق و خلق از او خالیست [یعنی بین خدا و خلق در ذات و صفات بینونت است و به هیچ وجه، اشتراك و شباهتی بین خالق و خلق نیست] و هر چه جز خدا به او شیء گفته شود مخلوق است و خداوند خالق هر چیزیست و همانند او چیزی نیست).

(118). بحار الانوار، جلد 66، صفحه 293 (هر چه را به اوهام خود در دقیق ترین معانیش تمیز دهید، مخلوق و مصنوعیست مثل شما، مردود به شما)

(119). سوره زمر، آیه 9 (بگو آیا یكسانند آنان كه می دانند و آنان كه نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذكّر می شوند)

(120). سوره انفال، آیه 22 (همانا بدترین جنبندگان نزد خدا، كران و گنگانی اند كه تعقل نمی كنند)

(121). سوره بقره، آیه 255 (می داند آنچه را پیش روی ایشان و آنچه را پشت سر ایشان است و فرا نگیرند چیزی را از دانش او جز آنچه او بخواهد)

(122). سوره سبأ، آیه 3 (پنهان نمی شود از او سنگینی ذرّه ای)

(123). سوره طه، آیه 98 (اله شما نیست به جز الله، آن كه الهی به جز او نیست، همه چیز را به دانش فرا گرفته)

(124). سوره فرقان، آیه 6 (بگو نازل كرد آن را، آن كه می داند نهان را در آسمانها و زمین، همانا اوست آمرزنده مهربان).

(125). سوره نحل، آیه 23 (لاجرم خدا می داند آنچه را نهان كنند و آنچه را آشكار كنند).

(126). سوره حشر، آیه 22 (اوست خدایی كه نیست خدایی جز او، دانای نهان و هویدا، اوست رحمان رحیم).

(127). سوره انعام، آیه 59 (و نزد اوست كلیدهای غیب كه نمی داند آنها را مگر او و می داند آنچه را در بیابان و دریاست و نمی افتد برگی مگر این كه می داند خدا آن را و نه دانه ای در تاریكی های زمین و نه تری و نه خشكی مگر این كه در كتابیست مبین).

(128). سوره شوری، آیه 11 (نیست همانند او چیزی و اوست شنوای بینا).

(129). سوره مُلك، آیه 14 (آیا كسی كه خلق كرده عالم نیست در حالی كه او لطیف خبیر است)

(130). سوره بقره، آیه 30 (و هنگامی كه گفت پروردگار تو به فرشتگان كه در زمین خلیفه قرار خواهم داد گفتند:

آیا در زمین كسی را قرار می دهی كه در آن فساد كند و خونها را ریزد در حالی كه ما به حمد تو تسبیح می كنیم و برای تو تقدیس می كنیم، گفت:

همانا من می دانم آنچه را كه شما نمی دانید).

(131). سوره حدید، آیه 1، 2، 3 (تسبیح گوید برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است و اوست عزیز حكیم، برای اوست ملك آسمانها و زمین، زنده می كند و می میراند و او بر هر چیز تواناست، او اوّل است و آخر و ظاهر است و باطن و او به هر چیزی داناست).

(132). سوره مائده، آیه 73 (همانا كفر ورزیدند آنان كه گفتند:

خدا سومین از سه تا است، حال آن كه نیست خداوندی جز خدای یكتا و اگر دست بر ندارند از آنچه گویند هر آینه برسد البته آنان را كه كفر ورزیدند از ایشان عذابی درد ناك).

(133). سوره مائده، آیه 75 (نیست مسیح پسر مریم، جز پیغمبری كه بگذشتند پیش از او پیغمبرانی و مادرش زنی است راستگو، هستند آن دو كه طعام می خوردند، بنگر چگونه آیات را برای ایشان بیان كنیم، سپس بنگر چگونه از حق برگردانده می شوند).

(134). سوره مریم، آیه 16 (و یاد كن در كتاب، مریم را آنگاه كه مكانی دور از اهل خود در ناحیه شرقی برگرفت).

(135). سوره مریم، آیه 30 (گفت همانا من بنده خدا هستم، داد مرا كتاب و قرار داد مرا پیغمبر)

(136). سوره ص، آیه 26 (ای داوود همانا ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم)

(137). سوره ص، آیه 17 (صبر كن بر آنچه می گویند و یاد كن بنده ما داوود صاحب قدرت را، كه همانا او بسیار رجوع كننده به ما بود).

(138). سوره حجرات، آیه 13 (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از مردی و زنی و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا یكدیگر را بشناسید، همانا كه گرامی ترِ شما نزد خدا پرهیزگارترِ شماست، همانا خداوند علیم خبیر است).

(139). سوره مائده، آیه 90 (ای كسانی كه ایمان آوردید، اینست و جز این نیست كه شراب و قمار و بتها و قمار به تیرها (نوعی قمار در جاهلیت) پلیدیست از كار شیطان، از آن دوری كنید، شاید رستگار شوید).

(140). سوره بقره، آیه 275 (و حال آن كه خدا حلال كرده بیع را و حرام كرده ربا را)

(141). سوره بقره، آیه 188 (مال یكدیگر را به باطل مخورید)

(142). سوره انعام، آیه 151 (و نكشید نفسی را كه خدا حرام كرده مگر به حق)

(143). سوره مائده، آیه 32 (و هر كس نفسی را احیا كند چنان است كه جمیع مردم را زنده كرده است)

(144). سوره بقره، آیه 194 (پس كسی كه تعدّی كرده بر شما، به مثل آنچه تعدّی كرده، شما بر او تعدّی كنید)

(145). سوره قصص، آیه 77 (احسان كن همچنان كه خدا به تو احسان كرده و در زمین فساد را طلب نكن)

(146). سوره نحل، آیه 90 (همانا خدا امر می كند به عدل و احسان)

(147). سوره نساء، آیه 19 (و معاشرت كنید با آنها به خوبی)

(148). سوره بقره، آیه 228 (و برای آنان زنان است مثل آنچه كه بر آنان است به معروف)

(149). سوره نساء، آیه 58 (همانا خدا شما را امر می كند امانتها را به اهل آنها رد كنید و هرگاه بین مردم حكم كردید، به عدل حكم كنید)

(150). سوره مؤمنون، آیه 8 (مؤمنان كسانی هستند كه امانتها و عهد خود را رعایت می كنند)

(151). سوره اسراء، آیه 34 (و وفا كنید به عهد همانا عهد مورد باز خواست است)

(152). سوره بقره، آیه 269 (خدا حكمت را به هر كس كه می خواهد می دهد و هر كس به او حكمت داده شود خیر بسیار به او داده شده است)

(153). سوره اعراف، آیه 157 (آنان كه پیروی می كنند رسول نبی امّی را، همان كه او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته شده می یابند، امر می كند آنها را به معروف و نهی می كند آنها را از منكر و حلال می كند بر آنها پاكیزه ها را و حرام می كند بر آنها پلیدها را و بر می دارد از آنها بار گران و غلهایی كه بر ایشان بوده است، پس آنان كه ایمان آوردند به او و بزرگ شمردند او را و یاری كردند او را و پیروی كردند نوری را كه با او نازل شده آنها هستند رستگاران)

(154). سوره توبه، آیه 71 (مردان با ایمان و زنان با ایمان، بعضی از آنها اولیای بعضی دیگرند، امر می كنند به معروف و نهی می كنند از منكر و به پا می دارند نماز را و می دهند زكات را و اطاعت می كنند خدا و رسول خدا را، آنها هستند كه به زودی خدا آنها را رحمت می كند، همانا كه خداوند عزیز است و حكیم).

(155). سوره صف، آیه 2 و 3 (ای كسانی كه ایمان آوردید، چرا می گویید آنچه را كه نمی كنید؟ بزرگ است نزد خدا غضب بر این كه بگویید آنچه را كه نمی كنید)

(156). سوره روم، آیه 1 و 2 و 3 (شكست خوردند روم در نزدیكترین سرزمین و ایشان پس از شكستشان زود است پیروز شوند).

(157). سوره قصص، آیه 85 (همانا آن كه قرآن را بر تو فرض كرد، باز گرداننده است تو را به بازگشتگاه).

(158). سوره مائده، آیه 67 (ای پیغمبر ابلاغ كن آنچه را فرود آمد بر تو از پروردگارت و اگر نكنی نرسانده باشی پیام او را و خدا نگه می دارد تو را از مردم).

(159). سوره فتح، آیه 27 (هر آینه البته داخل می شوید در مسجد الحرام اگر خدا خواهد آسودگان (ایمنان)، تراشندگان سرهای خویش و كوتاه كنندگان ناخن و موی، در حالی كه نمی ترسید).

(160). سوره توبه، آیه 83 (پس بگو هرگز با من خارج نمی شوید و هرگز با من با دشمنی قتال نمی كنید)

(161). سوره قمر، آیه 44، 45 (یا می گویند ما جماعتی هستیم كه نصرت و پیروزی نصیب ما است، به زودی شكست می خورند و پشت به میدان جنگ می كنند)

(162). سوره فتح، آیه 18، 19، 20، 21 (هر آینه خدا راضی شد از مؤمنین هنگامی كه زیر آن درخت با تو بیعت كردند، پس دانست آنچه در دلهای آنهاست، پس آرامش را بر آنها نازل كرد و ثواب داد به آنها فتح نزدیكی و غنیمتهای بسیاری را كه بگیرند و خداوند عزیز و حكیم است، وعده داد خدا به شما غنیمتهای بسیاری را كه بگیرید، پس نزدیك كرد برای شما این غنایم را و دست مردمان را از شما كوتاه كرد و برای این كه آیه ای باشد برای اهل ایمان و هدایت می كند شما را به راه راست و غنیمتهای دیگری كه توانایی بر آنها ندارید و خداوند بر آنها محیط است و خدا بر هر چیزی تواناست)

(163). سوره كوثر (ما به تو خیر بسیار دادیم، پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی كن، همانا آن كس كه تو را سرزنش می كند همان دنباله بریده است)

(164). التفسیر الكبیر، فخر رازی، جلد 32، صفحه 124؛ تفسیر مجمع البیان، جلد 10، صفحه 459.

(165). سوره یس، آیه 40 (نه خورشید را سزاوار است كه ماه را دریابد و نه شب بر روز سبقت می گیرد و هر یك در فلكی شناورند).

(166). سوره ذاریات، آیه 49 (و از هر چیزی آفریدیم دو جفت، شاید متذكّر شوید).

(167). سوره شوری، آیه 29 (و آنچه گسترانید در آن دو آسمانها و زمین از جنبنده)

(168). سوره حجر، آیه 22 (و فرستادیم بادها را آبستن كنندگان)

(169). سوره انبیا، آیه 30 (آیا ندیدند آنان كه كافر شدند كه آسمانها و زمین بسته بودند، پس شكافتیم آنها را).

(170). سوره ذاریات، آیه 47 (و آسمان را بنا كردیم به قوّت و هر آینه ما وسعت دهندگانیم).

(171). سوره رحمن، آیه 33 (ای گروه جن وانس، اگر می توانید كه نفوذ كنید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ كنید، نفوذ نخواهید كرد مگر به سلطنتی).

(172). سوره نساء، آیه 82 (آیا پس تدبّر نمی كنند قرآن را و اگر از نزد غیر خدا بود هر آینه یافته بودند در آن اختلاف بسیاری را)

(173). سوره بقره، آیه 255

(174). كافی، جلد 2، صفحه 162، كتاب الایمان و الكفر، باب البر بالوالدین، حدیث 18؛ الجامع لاحكام القرآن، جلد 7، صفحه 97؛ آیه 140، سوره انعام و كتب دیگر.

(175). معجم البلدان، جلد 4، صفحه 263

(176). كافی، جلد 2، صفحه 262

(177). بحار الانوار، جلد 42، صفحه 157

(178). مجمع البیان، جلد 6، صفحه 337 ذیل تفسیر آیه شریفه.

(179). سوره كهف، آیه 28 (و شكیبا ساز خویش را با آنان كه می خوانند پروردگار خود را هنگام صبح و عشا، می خواهند روی او را و برمگردان چشمان خود را از ایشان كه بخواهی زیور زندگانی دنیا را و فرمان مبر آن را كه غافل كردیم دلش را از یاد ما و پیروی كرد هوای خویش را و كار او از دست رفته شد).

(180). مجمع البیان، جلد 9، صفحه 226 ذیل تفسیر آیه شریفه.

(181). سوره حجرات، آیه 13 (ای مردم همانا ما آفریدیم شما را از نری و ماده ای و گردانیدیم شما را شاخه هایی و تیره هایی تا یكدیگر را بشناسید، همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست).

(182). سوره ابراهیم، آیه 24، 25 (آیا ندیدی چگونه خداوند مثلی بر زد، كلمه ای پاك مانند درختیست پاك، ریشه اش بر جا و شاخ و برگش در آسمان، می دهد خوراك خود را هرگاه (همیشه) به اذن پروردگار خویش).

(183). شرح نهج البلاغه ابنابیالحدید، جلد1، صفحه 24

(184). مناقب آل ابی طالب، جلد 2، صفحه 84

(185). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 17

(186). المستدرك علی الصحیحین ج 3 ص 32، تاریخ بغداد جلد 13، صفحه 19؛ بحارالانوار، جلد 41، صفحه 96

(187). بحارالانوار، جلد 42، صفحه 33

(188). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 17

(189). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 121.

(190). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 32

(191). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 69

(192). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 32

(193). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 52

(194). بحارالانوار، جلد 40، صفحه 324

(195). نهج البلاغه، خطبه 160 (به خدا قسم جبّه خود را آن قدر وصله زدم تا از وصله زننده آن حیا كردم).

(196). حلیة الاولیاء، جلد 7، صفحه 300

(197). بحارالانوار، جلد 40، صفحه 321 (حمد برای خداوندیست كه خارج كرد مرا از آن، آن طور كه داخل شده بودم).

(198). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 43

(199). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 132

(200). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 43

(201). بحارالانوار، جلد 40، صفحه 338

(202). بحارالانوار، جلد 42، صفحه 276

(203). جوانمردان

(204). نهج البلاغه، نامه 45

(205). حلیة الاولیاء، جلد 4، صفحه 139

(206). نهج البلاغه، خطبه 27 (اگر مرد مسلمانی از تأسّف بر این واقعه بمیرد، مورد ملامت نیست بلكه نزد من به این مرگ سزاوار است)

(207). وسائل الشیعه، جلد 15، صفحه 66، كتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب 19

(208). نهج البلاغه، خطبه 224

(209). عوالی اللئالی، جلد 1، صفحه 404

(210). بحار الانوار، جلد 16، صفحه 231 (من ادب شدهخدایم و علی ادب شده من)

(211). بحارالانوار، جلد 36، صفحه 40

(212). بحارالانوار، جلد 39، صفحه 2

(213). سوره احزاب، آیه 40 (نیست محمد پدر یكی از مردان شما، ولكن پیغمبر خدا و خاتم پیغمبران است و خدا به هر چیزی داناست)

(214). بحارالانوار، جلد 18، صفحه 180 و 182

(215). بحارالانوار، جلد 18، صفحه 160

(216). بحارالانوار، جلد 18، صفحه 205؛ بحارالانوار، جلد 19، صفحه 17؛ الكامل فی التاریخ، جلد 2، صفحه 63

(217). مناقب آل ابی طالب، جلد 1، صفحه 68

(218). حلیة الاولیاء، جلد 1، صفحه 148

(219). بحارالانوار، جلد 18، صفحه 210

(220). بحار الانوار، جلد 18، صفحه 243 (این است و جز این نیست مبعوث شدم رحمت برای جهانیان)

(221). الخرائج و الجرائح، جلد 1، صفحه 164

(222). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 243

(223). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 225

(224). بحارالانوار، جلد 21، صفحه 170

(225). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 219

(226). سوره آل عمران، آیه 61

(227). سوره احزاب، آیه 33

(228). الاصابة فی تمییز الصحابة، جلد 4، صفحه 467؛ تفسیر الطبری، جلد 22، صفحه 9، ذیل آیه تطهیر؛ المستدرك علی الصحیحین، جلد 2، صفحه 416؛ تفسیر القرطبی، جلد 14، صفحه 183؛ مسند احمد حنبل، جلد 6، صفحه 298 و صفحه 323 و كتب دیگر عامّه؛ كافی جلد 1، صفحه 287؛ الخصال، صفحه 550 و كتب دیگر خاصّه.

(229). صحیح بخاری، جلد 4، صفحه 183، باب علامات النبوة فی الاسلام و موارد دیگری از این كتاب

صحیح ابن حبان، جلد 15، صفحه 402، رقم 6952 و كتب دیگر

بحار الانوار، جلد 22، صفحه 484 و موارد و كتب دیگر

(230). بحارالانوار، جلد 43، صفحه 25

(231). بحارالانوار، جلد 43، صفحه 76

(232). بحار الانوار، جلد 43، صفحه 86 (شتاب كن مرارت دنیا را در برابر حلاوت آخرت)

(233). بحارالانوار، جلد 43، صفحه 85

(234). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 222.

(235). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 215.

(236). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 225.

(237). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 227.

(238). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 227.

(239). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 227.

(240). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 228.

(241). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 228.

(242). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 225.

(243). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 228.

(244). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 228.

(245). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 227.

(246). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 227.

(247). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 229.

(248). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 230

(249). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 264

(250). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 216

(251). بحارالانوار، جلد 40، صفحه 331

(252). بحارالانوار، جلد 41، صفحه 149

(253). الكافی، جلد 2، صفحه 108، كتاب الایمان و الكفر، باب العفو، حدیث 9

(254). سوره انبیا، آیه 107 (و نفرستادیم تو را مگر رحمت برای جهانیان)

(255). بحار الانوار، جلد 16، صفحه 210 (مبعوث شدم برای این كه تمام كنم مكارم اخلاق را)

(256). سوره قلم، آیه 4 (و همانا تو بر خُلق بزرگی هستی)

(257). سوره احزاب، آیه 45 و 46 (ای پیغمبر ما فرستادیم تو را گواه و بشارت دهنده و ترساننده و دعوت كننده به سوی خداوند به اذن او و چراغی نور افشان)

(258). سوره توبه، آیه 73 (ای پیغمبر جهاد كن با كفار و منافقین)

(259). سوره توبه، آیه 30 (عزیر فرزند خداست)

(260). سوره مائده، آیه 73 (خدا سومین از سه تا است)

(261). سوره اعراف آیه 157 (آنان كه پیروی می كنند از پیغمبر فرستاده درس ناخوانده ای و می یابند او را نوشته در نزد خود در تورات و انجیل).

(262). سوره صف، آیه 6 (و هنگامی كه گفت عیسی بن مریم:

ای بنیاسرائیل همانا من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی كه تصدیق كننده ام آنچه را پیش روی شماست از تورات و بشارت دهنده ام به فرستاده ای كه بعد از من می آید، اسم او احمد است.)

(263). انیس الاعلام، جلد 1، صفحه 6

(264). سوره ص، آیه 28 (آیا كسانی را كه ایمان آوردند و كارهای شایسته كردند مانند مفسدین در زمین قرار می دهیم؟ یا پرهیزگاران را مانند گهنكاران قرار می دهیم؟)

(265). سوره مؤمنون، آیه 115 (پس آیا پنداشتید كه شما را آفریدیم بیهوده و آن كه شما به سوی ما باز گردانده نمی شوید؟)

(266). سوره ابراهیم، آیه 42 (و مپندار البته خدا را غافل از آنچه می كنند ستمگران، جز این نیست كه آنها را برای روزی به تأخیر می اندازد كه در آن چشمها از گردش باز می مانند).

(267). سوره مؤمنون، آیه 82 (گفتند:

آیا آنگاه كه مُردیم و شدیم خاكی و استخوانهایی، آیا ماییم برانگیخته شدگان؟)

(268). سوره یس، آیه 81 (آیا نیست آن كه آفرید آسمانها و زمین را توانا بر آن كه بیافریند مانند آنها را، بلی و اوست آفریننده دانا)

(269). سوره یس، آیه 80 (آن كه قرار داد برای شما از درخت سبز آتشی كه ناگهان شمایید كه از آن می فروزید)

(270). سوره حدید، آیه 17 (بدانید كه خدا زنده می كند زمین را پس از مرگش، همانا بیان كردیم برای شما آیات را شاید تعقّل كنید)

(271). بحار الانوار، جلد 7، صفحه 47 (هر آینه می میرید البته آن چنان كه می خوابید و هر آینه برانگیخته می شوید البته آن چنان كه بیدار می شوید)

(272). سوره نحل، آیه 89 (و نازل كردیم بر تو كتاب را بیان كننده ای برای همه چیز و هدایت و رحمت)

(273). سوره ابراهیم، آیه 1 (كتابیست كه نازل كردیم آن را به تو، تا بیرون آری مردم را از ظلمات به نور)

(274). سوره نحل، آیه 64 (و نازل نكردیم بر تو كتاب را مگر برای این كه بیان كنی برای آنها آنچه را كه در او اختلاف كردند)

(275). بحار الانوار، جلد 1، صفحه 90 (ستون انسان عقل است)

(276). سوره سجده، آیه 24 (و قرار دادیم از آنان پیشوایانی كه هدایت كنند به امر ما، چون صبر كردند و به آیات ما یقین داشتند)

(277). سوره بقرة، آیه 124 (و هنگامی كه مبتلا كرد ابراهیم را پروردگار او به كلماتی، پس به انجام رسانید آنها را، گفت:

همانا قرار دادم تو را برای مردم پیشوایی، گفت:

و از ذریه من، گفت:

نرسد عهد من به ستمگران).

(278). سوره نساء، آیه 59 (ای آنان كه ایمان آوردید، اطاعت كنید خدا را و اطاعت كنید رسول را و صاحبان أمر از خودتان را)

(279). شرح المواقف، جلد 8، صفحه 345.

(280). سوره نحل، آیه 90، (همانا خداوند امر می كند به عدل و احسان)

(281). سوره اعراف، آیه 157، (امر می كند ایشان را به معروف و نهی می كند ایشان را از منكر).

(282). سوره حشر، آیه 7 (و آنچه داد به شما پیغمبر پس بگیرید آن را و آنچه را نهی كرد شما را از آن پس پذیرای نهی باشید)

(283). المستدرك علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 109 (ترجمه حدیث: زید بن ارقم گفت:

چون رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حجة الوداع برگشت و به غدیر خم نازل شد، امر كرد كه سایهبانهایی به پا داشتند، پس گفت:

گویا من دعوت شدم پس اجابت نمودم، همانا من در شما دو چیز سنگین (نفیس) را وا گذاشتم، كه یكی از آن دو از دیگری بزرگتر است، كتاب خدا و عترت خودم؛ پس بنگرید چگونه پس از من با این دو رفتار می كنید، پس همانا این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند، بعد گفت:

همانا خداوند عز و جل مولای من است و من مولای هر مؤمنی هستم، بعد دست علی را گرفت، پس گفت:

هر كس كه من مولای او هستم پس این ولی اوست، بار الها دوست بدار كسی را كه او را دوست دارد و دشمن بدار كسی را كه او را دشمن دارد). همچنین كمال الدین و تمام النعمه ی، صفحه 234 و 238 و كتب دیگر از خاصه.

(284). مسند احمد، جلد 3، صفحه 26؛ السنن الكبری للنسایی ج 5 ص 45 رقم 8148، سیرة ابن كثیر، جلد 4، صفحه 416 و كتب دیگر.

بصائر الدرجات ص434 الجزء الثامن باب 17 ح4، كمال الدین وتمام النعمه ی ص236 و238، المناقب ص154، العمدة ص71، الطرائف ص114 و116 و122 و مصادر دیگر خاصّه.

(285). مسند احمد، جلد 5، صفحه 181 و 189؛ فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل، جلد 603، صفحه 1032، ررقم 1032؛ المصنّف ابن ابی شیبة، جلد 7، صفحه 418 (الخلیفتین) و كتب دیگر.

كمال الدین وتمام النعمه ی ص240، العمدة ص69، سعد السعود ص228 و مصادر دیگر خاصّه.

(286). فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل، جلد 1، صفحه 572، رقم 968؛ مسند احمد، جلد 4، صفحه 371؛ المستدرك علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 148؛ المعجم الكبیر، جلد 5، صفحه 166 و كتب دیگر.

بصائر الدرجات ص432 الجزء الثامن باب 17 ح3 وح5 وح6، دعائم الإسلام ج1 ص28، الأمالی للصدوق ص500 المجلس الرابع والستّون ح15، كمال الدین وتمام النعمه ی ص234 و ...، معانی الأخبار ص90 و مصادر دیگر خاصّه.

(287). البدایة و النهایة، جلد 5، صفحه 228 و جلد 7، صفحه 386؛ ال طبقات الكبری، جلد 2، صفحه 194؛ مسند ابی یعلی، جلد 2، صفحه 297، رقم 48؛ جواهر العقدین، صفحه 231 و 232 و 233؛ مسند ابن الجعد، صفحه 397 رقم 2711، رقم 2805؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام صفحه 93؛ مسند احمد، جلد 3، صفحه 14 و كتب دیگر.

بصائر الدرجات ص433 و434 الجزء الثامن باب 17، الكافی ج2 ص415، الخصال ص65، الأمالی للصدوق ص616 المجلس التاسع والسبعون ح1، كمال الدین وتمام النعمه ی ص64 و94 و234 و ...، كفایة الأثر ص92، الإحتجاج ج1 ص75 و217 و391 وج2 ص147 و252، العمدة ص68 و71 و83 و ...، تفسیر القمی ج1 ص172، التبیان ج1 ص3 و مصادر دیگر خاصّه.

(288). مسند احمد جلد 5 صفحه 182، السنن الكبری للنسایی جلد 5 صفحه 45 و ...، كتاب السنة إن أبی عاصم، صفحه 629، رقم 1549 و صفحه 630، رقم 1553؛ المستدرك علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 109 و كتب دیگر.

روضة الواعظین ص94، المناقب ص154، تفسیر القمّی ج2 ص447 فی تفسیر سوره ی الفتح، تفسیر فرات الكوفی ص17 و مصادر دیگر خاصّه.

(289). عبارت مذكور و قریب به آن: مجمع الزوائد جلد 9 صفحه 164، الصواعق المحرقة، صفحه 150 و 228؛ جواهر العقدین، صفحه 233 و 237؛ الدر المنثور، جلد 2، صفحه 60 و كتب دیگر.

تفسیر العیاشی ج1 ص4 و250، تفسیر القمی ج1 ص4، تفسیر فرات الكوفی ص110، الامامة والتبصرة ص44، الكافی ج1 ص209 و287 و294، الأمالی للصدوق ص616 المجلس التاسع والسبعون ح1، كفایة الأثر ص163، مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام ج2 ص376، المسترشد ص401 و467، الإرشاد ج1 ص180 و مصادر دیگر خاصه.

(290). المستدرك علی الصحیحین جلد 3 صفحه 110، جامع الاحادیث، جلد 3، صفحه 430، رقم 9591؛ ینابیع المودّة، جلد 1 صفحه 166؛ تاریخ مدینة دمشق، جلد 42، صفحه 216 و كتب دیگر.

كمال الدین وتمام النعمه ی ص235 وص237 و ...، كفایة الأثر ص265، تحف العقول ص458، مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام ج2 ص105 و ... و ص 141 و 177، شرح الأخبار ج1 ص105 و مصادر دیگر خاصّه.

(291). سوره یس، آیه 1، 2 (یس، سوگند به قرآن حكیم)

(292). سوره ق، آیه 1 (ق، سوگند به قرآن مجید)

(293). سوره واقعه، آیه 77 و 78 و 79 (همانا آن است قرآنی كریم، در كتابی پوشیده، مس نكنند آن را به جز پاك شدگان)

(294). سوره حشر، آیه 21 (اگر نازل می كردیم این قرآن را بر كوهی، هر آینه می دیدی آن را خاشع و از هم پاشیده از ترس خدا و این مثلها را می زنیم برای مردم شاید تفكّر كنند).

(295). سوره نحل، آیه 89 (بیان كننده ای برای همه چیز)

(296). سوره فصّلت، آیه 42 (نیاید او را باطل از پیش رویش و نه از پشت سرش)

(297). سوره مائده، آیه 3 (امروز كامل كردم برای شما دین شما را)

(298). سوره نحل، آیه 89 (و نازل كردیم بر تو كتاب را بیان كننده ای برای همه چیز)

(299). سوره مائده، آیه 15 (همانا آمد شما را از خداوند نوری و كتابی مبین)

(300). الصواعق المحرقه، صفحه 151 (و متمیز شدند دانایان به كتاب خدا و سنّت رسول از عترت آن حضرت از بقیه علما، به علّت این كه خدا از آنان رجس را برده و آنان را پاكیزه كرده به تطهیر خاصّی [تا آن جا كه می گوید:

] سزاوارتر كسی از آن عترت كه تمسك به او می شود، كه امام آنان و عالم آنان علی بن ابی طالب است، به جهت آنچه كه قبلا گفتیم از زیادی علم او و استنباطات دقیق او و از این جهت ابوبكر گفت:

علی عترت رسول خداست، یعنی آن كسانی كه رسول خدا بر تمسّك به آنان تأكید كرده است، پس اختصاص داده علی را به جهت آنچه كه گفتیم و همچنین اختصاص داده او را به آنچه در روز غدیر خم گذشت.

(301). سوره زمر، آیه 9 (بگو آیا یكسانند آنان كه می دانند و آنان كه نمی دانند، همانا فقط خردمندان متذكّر می شوند)

(302). سوره یونس، آیه 35 (آیا كسی كه هدایت می كند به سوی حق سزاوارتر است كه پیروی شود، یا كسی كه هدایت نمی شود مگر این كه هدایت بشود، پس چیست شما را چگونه حكم می كنید)

(303). سوره انعام، آیه 149 (بگو پس برای خداست حجت رسا)

(304). سوره مائده، آیه 55 (این است و جز این نیست كه ولی شما خداست و رسول او و آنان كه ایمان آوردند، آنان كه به پای می دارند نماز را و می دهند زكات را و حال آن كه در ركوع می باشند).

(305). المستدرك علی الصحیحین، جلد 3 (هر كس مرا اطاعت كند پس هر آینه خدا را اطاعت كرده و هر كس مرا معصیت كند پس هر آینه خدا را معصیت كرده و هر كس علی را اطاعت كند پس هر آینه مرا اطاعت كرده و هر كس علی را معصیت كند پس هر آینه مرا معصیت كرده است)، كتاب معرفة الصحابة، صفحه 121؛ بحارالانوار، جلد 38، صفحه 129.

(306). سوره احزاب، آیه 36 (و هر كس عصیان كند خدا و رسول او را هر آینه گمراه شده است گمراه شدن آشكاری)

(307). سوره جن، آیه 23 (و هر كس عصیان خدا و رسول خدا نماید، پس همانا برای او آتش دوزخ است و در آن تا ابد همیشه خواهد بود)

(308). سوره نساء، آیه 13 (و هر كس اطاعت خدا و رسول او را نماید، او را داخل بهشت هایی كند كه از زیر آنها نهرها جاری است)

(309). سوره أحزاب، آیه 71 (و هر كس اطاعت خدا و رسول او را نماید پس همانا رستگار شده به رستگاری عظیمی)

(310). سوره نساء، آیه 69 (هر كس اطاعت خدا و رسول نماید، پس آنان با كسانی هستند كه خداوند بر آنها نعنت داده است)

(311). صحیح بخاری، باب غزوه تبوك، جلد 5، صفحه 129، حدیث دوم (رسول خدا به غزوه تبوك رفت و علی را خلیفه خود قرار داد، علی گفت آیا مرا بین بچه ها و زنها به جای خود می گذاری؟ فرمود:

آیا راضی نمی شوی كه منزلت تو به من منزلت هارون به موسی باشد به جز این كه پیغمبری بعد از من نیست).

حدیث مذكور حدیث منزلت با اندك اختلافی در سایر كتب عامه و همچنین كتب خاصه موجود است از جمله: صحیح بخاری، جلد 4، صفحه 208؛ صحیح مسلم، جلد 7، صحفه 120 و 121؛ الجامع الصحیح سنن الترمذی، جلد 5، صفحه 302؛ سنن ابن ماجه، جلد 1، صفحه 45؛ خصائص النسایی، صفحه 48 و 121 و موارد دیگر از همین كتاب؛ المستدرك علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 108؛ مسند احمد، جلد 1، صفحه 170 و 173 و جلد 3 صفحه 32 و 338 و جلد 6 صفحه 369 و كتب دیگر از عامه؛ المحاسن للبرقی، جلد 1، صفحه 159؛ الكافی، جلد 8، صفحه 107؛ دعائم الاسلام، جلد 1، صفحه 16؛ علل الشرایع، جلد 1، صفحه 66؛ عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، جلد 2، صفحه 122، باب 35 و كتب دیگر از خاصّه.

(312). كفایة الطالب، صفحه 283 (این حدیثیست كه اتّفاق شده بر صحّت آن و روایت كردند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبدالله بخاری در صحیح خود و مسلم بن حجاج در صحیح خود و ابی داود در سنن خود و ابی عیسی ترمذی در جامع خود و ابی عبدالرحمن نسایی در سنن خود و ابن ماجه قزوینی در سنن خود و همگی اتّفاق كردند بر صحّت این حدیث تا آن جا كه به اجماع آنان رسید. حاكم نیشابوری گفت:

این حدیثیست كه در حد تواتر داخل شده است.

به نمونه های دیگری از كلمات بعضی از بزرگان عامّه در این حدیث اشاره می شود:

الف: ابن عبدالبر در الاستیعاب، قسم ثالث، صفحه 1097 و 1098: «و روی قوله صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم:

انت منی بمنزلة هارون من موسی جماعة من الصحابة و هو من اثبت الآثار و اصحّها و طرق حدیث سعد فیه كثیرة جدّاً. »

ب: جزری در اسنی المطالب، صفحه 53: «متفق علی صحته بمعناه من حدیث سعد بن ابی وقاص، قال الحافظ ابوالقاسم ابن عساكر: و قد روی هذا الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و سلّم جماعة من الصحابة، منهم:

عمر و علی و ابن عباس و عبدالله بن جعفر و معاذ و معاویة و جابر بن عبدالله و جابر بن سمرة و ابو سعید و براء بن عازب و زید بن ارقم و زید بن ابی اوفی و نبیط بن شریط و حبشی بن جنادة و ماهر بن الحویرث و انس بن مالك و ابی الطفیل و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و فاطمه بنت حمزه ی. »

ج: شرح السّنة بغوی، جلد 14، صفحه 113: «هذا حدیث متفق علی صحّته. »

د:

شواهد التنزیل حاكم حسكانی، جلد 1، صفحه 195: «هذا هو حدیث المنزلة الذی كان شیخنا ابوحازم الحافظ یقول خرّجته بخمسة الآف اسناد. »

(313). سوره طه، آیه 30، 31، 32 (و قرار بده برای من وزیری از كسان خودم، هارون برادر مرا وزیر من كن، محكم كن به وسیله او پشت مرا و شریك كن او را در كار من)

(314). سوره اعراف، آیه 142 (و گفت موسی به برادرش، كه جانشین باش مرا در قومم و اصلاح كن امور ایشان را و پیروی مكن فساد كنندگان را).

(315). التفسیرالكبیر، فخر رازی، جلد 12، صفحه 26، ذیل آیه: «انّما ولیكم الله و رسوله»؛ طبقات ابن سعد، جلد 3، صفحه 23

(316). (یا علی، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی) ر

المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 14؛ سنن الترمذی، ج 5؛ ص 300، رقم 3804؛ اسد الغابة، ج 4، ص 29؛ البدایة والنهایة، ج 7، ص 371؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 112؛ فتح الباری، ج 7، ص 211؛ تحفة الأحوذی؛ ج 10، ص 152؛ تاریخ بغداد، ج 12، ص 263؛ نظم درر السمطین، ص 95؛ كنز العمّال، ج 13، ص 140؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 18 و 53 و 61؛ أنساب الأشراف، ص 145؛ ینابیع المودّة، ج 2، ص 392 و مصادر دیگرعامه.

مناقب آل أبی طالب، ج 2، ص 185؛ وقریب منه فی الخصال، ص 429، باب العشرة، ح 6؛ مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 306 و 319 و 325 و 343 و 357؛ شرح الأخبار، ج 2، ص 178 و 477 و 539؛ العمدة، ص 167 و 172 و مصادر دیگر خاصه.

(317). سوره حجرات، آیه 10 (به حقیقت مؤمنان همه برادر یكدیگرند).

(318). المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 14 و 303؛ الدر المنثور، ج 3، ص 205 و مصادر دیگر عامه.

الأمالی للطوسی، ص 587؛ مناقب آل أبی طالب، ج 2، ص 185؛ العمدة، ص 166 و مصادر دیگر خاصه.

(319). سوره انعام آیه 132 (و برای هر كس درجاتیست از آنچه كه انجام داده اند)

(320). سوره انبیاء آیه 47 (و میزان های قسط را در روز قیامت قرار می دهیم، پس بر هیچ كس هیچ ظلمی نمی شود)

(321). سوره اسراء آیه 79 (باشد كه خدایت تو را به مقام محمود مبعوث گرداند).

(322). سنن ابن ماجة، ج 1، ص 44؛ المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص112؛ ذخائر العقبی، ص 60؛ مصنف إبن أبی شیبة، ج 7، ص 497 و 498؛ الآحاد والمثانی، ج 1، ص 148؛ كتاب السنّة، ص 584؛ السنن الكبری للنسایی، ج 5، ص 107 و 126؛ خصائص أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ص 87؛ مسند أبی حنیفة، ص 211؛ شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج 2، ص 287 و ج 13، ص 200 و 228؛ نظم درر السمطین، ص 95 و ...؛ كنز العمّال، ج 11، ص 608 و ج 13، ص 122 و 129؛ ال طبقات الكبری، ج 2، ص 23؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 59 و 60 و 61؛ میزان الاعتدال، ج 1، ص 432؛ تهذیب التهذیب، ج 7، ص 296؛ تاریخ الطبری، ج 2، ص 56؛ البدایة والنهایة، ج 3، ص 36 و ج 7، ص 371؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 193 و مصادر دیگر عامه.

عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج 2، ص 63، باب 31، ح 262؛ مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 305 و ...؛ المسترشد، ص 263 و ... و 378؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 192؛ الأمالی للمفید، ص 6؛ الأمالی للطوسی، ص 626 و 726؛ مجمع البیان، ج 5، ص 113؛ إعلام الوری، ج 1، ص 298؛ كشف الغمّة، ج 1، ص 89 و ج 1، ص 412؛ العمدة، ص 64 و 220؛ الخصال، ص 402 و مصادر دیگر خاصه.

(323). لسان المیزان، ج 2، ص 157؛ الإحتجاج للطبرسی، ج 1، ص 197 و مصادر دیگر.

(324). الدر المنثور ذیل تفسیر این آیه، ج 4، ص 295؛ التفسیر الكبیر، ج 12، ص 26 ذیل آیه: (انّما ولیكم الله ...)؛ رشواهد التنزیل، ج 1، ص 230 و 482؛ المعیار والموازنة، ص 71 و 322؛ نظم درر السمطین، ص 87؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 258 و ج 2، ص 153 و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 348؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 95 و 248 و 255 و 256؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 192؛ كنز الفوائد، ص 136؛ مجمع البیان، ج 3، ص 361 و مصادر دیگر خاصّه.

(325). سوره قصص آیه 35 (ما تقاضای تو را پذیرفته و به همدستی برادرت هارون بازویت را بسیار قوی می گردانیم).

(326). سوره اعراف آیه 142 (و گفت موسی به برادرش: جانشین من باش در قومم و اصلاح كن).

(327). سوره آل عمران آیه 39 (و آقا و پارسا و پیغمبری از شایستگان است).

(328). سوره آل عمران، آیه 46 (و با مردم در گهواره سخن گوید بدانگونه كه در بزرگی و از صالحین است).

(329). سوره بقره، آیه 269 (حكمت به هر كس كه خواهد می دهد و كسی كه به او حكمت داده شود هر آینه خیر بسیار داده شده است).

(330). سوره نساء، آیه 113 (و خدا بر تو فرو فرستاد كتاب و حكمت را و آموخت تو را آنچه را كه نمی دانستی و فضل خدا بر تو عظیم بود).

(331). سوره نحل، آیه 39 (برای این كه برای آنان بیان كند آنچه را كه در آن اختلاف می كنند).

(332). سوره نساء آیه 105 (ما به سوی تو كتاب را فرو فرستادیم به حق، تا این كه در بین مردم به آنچه خدا به تو نشان می دهد حكم كنی).

(333). سوره مریم آیه 52 (و ما او را از وادی مقدس طور ندا كردیم و به مقام قرب خود برگزیدیم).

(334). سوره نجم، آیه 8 9 ((آنگاه نزدیك آمد و بر او (به وحی حق) نازل گردید \* بدان نزدیكی كه با او به قدر دو كمان یا نزدیك تر از آن شد).

(335). الاختصاص ص 212

(336). المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 108 و در تلخیص هم هست؛ صحیح مسلم، ج 7، ص 120؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 301 و مصادر دیگر.

(337). المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 109

(338). صحیح البخاری، ج 5، ص 76 و ج 4، ص 12 و ص 20 و ص 207؛ نیل الأوطار، ج 8، ص 55 و 59؛ فضائل الصحابة، ص 16؛ مسند أحمد، ج 1، ص 99 و 185 و ج 4، ص 52؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 195 و ج 7، ص 120 و 122؛ سنن ابن ماجة، ج 1، ص 45؛ سنن الترمذی، ج 5، ص 302؛ السنن الكبری للبیهقی، ج 6، ص 362 و ج 9، ص 107 و ص 131؛ مجمع الزوائد، ج 6، ص 150 و ج 9، ص 123 و ...؛ مصنف ابن ابی شیبة، ج 8، ص 520 و 522؛ مسند سعد بن أبی وقاص، ص 51؛ بغیة الباحث ص 218؛ كتاب السنة، ص 594 و ...؛ السنن الكبری، ج 5، ص 46 و 108 و ... و 145؛ خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص 49 و ... و 82 و 116؛ مسند أبی یعلی، ج 1، ص 291 و ج 13، ص 522 و 531؛ صحیح ابن حبان، ج 15، ص 377 و 382؛ المعجم الأوسط، ج 6، ص 59؛ المعجم الكبیر، ج 6، ص 167 و 187 و 198 و ج 7، ص 13 و 17 و 31 و 35 و 36 و 77 و ج 18، ص 237 و 238؛ مسند الشامیین، ج 3، ص 348؛ دلائل النبوّة، ص 1092؛ الفائق فی غریب الحدیث، ج 1، ص 383؛ الإستیعاب، ج 3، ص 1099؛ شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج 11، ص 234 و ج 13، ص 186؛ نظم درر السمطین، ص 98 و 107؛ كنز العمّال، ج 10، ص 467 و 468 و ج 13، ص 121 و 123 و 163؛ ال طبقات الكبری، ج 2، ص 111؛ التاریخ الكبیر، ج 2، ص 115؛ الثقات لابن حبان، ج 2، ص 12 و 267؛ شرح السنة للبغوی، ج 14، ص 111؛ تاریخ بغداد، ج 8، ص 5؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 13، ص 288 و ج 41، ص 219 و ج 42، ص 16 و 81 و ... و 432؛ اُسد الغابة، ج 4، ص 26 و 28؛ ذیل تاریخ بغداد، ج 2، ص 78؛ البدایة والنهایة، ج 4، ص 211 و ... و ج 7، ص 251 و 372 و ...؛ السیرة النبویة، ج 3، ص 797؛ سبل الهدی والرشاد، ج 2، ص 32 و ج 5، ص 124 و ج 10، ص 62؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 161 و ج 2، ص 120 و 231 و 390 و مصادر بسیار دیگر عامه.

رسائل المرتضی، ج 4، ص 104؛ الدعوات، ص 63؛ زبدة البیان، ص 11؛ كشف الغطاء ج 1، ص 11؛ الكافی، ج 8، ص 351؛ علل الشرائع، ج 1، ص 162، باب 130، ح 1؛ الخصال، ص 211 و ص 311 و 555؛ الأمالی للصدوق، ص 604، المجلس السابع والسبعون، ح 10؛ روضة الواعظین، ص 127؛ مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 345 و 537 و ج 2، ص 89 و 496 و ...؛ المسترشد، ص 299 و 300 و 341 و ... و 491 و 590؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 302 و ج 2، ص 178 و 192 و 195 و 209؛ الافصاح، ص 34 و 68 و 86 و 157 و 197؛ النكت الاعتقادیه ی، ص 42؛ الإرشاد، ح 1، ص 64؛ الإختصاص، ص 150؛ الأمالی للمفید، ص 56؛ الأمالی للطوسی، ص 171 و 307 و 380 و 546 و 599؛ الإحتجاج، ج 1، ص 406 و ج 2، ص 64؛ الخرائج والجرائح، ج 1، ص 159؛ العمدة، ص 97 و 131 و 139 و ... و 188 و 189 و 219، الفضائل، ص 152؛ التبیان، ج 3، ص 555 و ج 9، ص 329؛ مجمع البیان، ج 3، ص 358 و ج 9، ص 201 و مصادر بسیار دیگر خاصه.

(339). سوره انفال، آیه 17 (و نیفكندی آن زمان كه افكندی، ولكن خداوند افكند).

(340). شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج 5، ص 7 و ج 20، ص 316 و مصادر دیگر عامه. الخرائج والجرائح، ج 2، ص 542 و مصادر دیگر خاصه.

(341). سوره ق، آیه 37 (همانا در این [هلاك پیشینیان] پند و تذكر است برای كسی كه دارای قلب باشد یا گوش دل به كلام حق فرا دهد).

(342). المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 110؛ مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 2، ص 425؛ كشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج 1، ص 292 و مصادر دیگر.

(343). ذیل المستدرك، ج 3، ص 109

(344). فضائل الصحابة، ص 14؛ مسند أحمد، ج 1، ص 84 و 118 و 119 و 152 و 331 و ج 4، ص 281 و 368 و 370 و 372 و ج 5، ص 347 و 366 و 370 و 419؛ سنن ابن ماجة، ج 1، ص 45؛ المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 116 و در التلخیص هم هست و ص 134 و در التلخیص هم هست و ص 371 و 533 و در التلخیص هم هست، مجمع الزوائد، ج 7، ص 17 و ج 9، ص 103 و ... و ص 120 و 164؛ فتح الباری، ج 7، ص 61؛ المصنف لعبد الرزاق، ج 11، ص 225؛ المعیار والموازنة، ص 72 و 210 و ... و ص 322؛ مصنف إبن أبی شیبة، ج 7، ص 495 و ...؛ الآحاد والمثانی، ج 4، ص 325 و ...؛ كتاب السنّة، ص 552 و 590 و ...؛ السنن الكبری للنسایی، ج 5، ص 45 و 108 و 130 و ...؛ خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص 50 و 64 و 94 و ...؛ مسند أبی یعلی، ج 1، ص 429 و ج 11، ص 307؛ صحیح ابن حبان، ج 15، ص 376؛ المعجم الصغیر، ج 1، ص 65 و 71؛ المعجم الأوسط، ج 1، ص 112 و ج 2، ص 24 و 275 و 324 و 369 و ج 6، ص 218 و ج 7، ص 70 و ج 8، ص 213؛ المعجم الكبیر، ج 3، ص 179 و 180 و ج 4، ص 17 و 173 و ... و ج 5، ص 166 و 170 و 171 و ... و ص 194 و ... و ص 203 و 204 و 212 و ج 12، ص 78 و ج 19، ص 291؛ مسند الشامیین، ج 3، ص 223؛ شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج 3، ص 208 و ج 4، ص 74 و ج 6، ص 168 و ج 8، ص 21؛ وموارد أخری من هذا الكتاب؛ نظم درر السمطین، ص 93 و 109 و 112؛ موارد الظم آن، ص 543؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 643؛ كنز العمّال، ج 1، ص 187 و ... و ج 5، ص 290 و ج 11، ص 332 و 603 و 608 و ... و ج 13، ص 105 و 131؛ وموارد دیگر از این كتاب، شواهد التنزیل، ج 1، ص 200 و ... و 251 و ... و 352 و 381 و ... و 391؛ تفسیر ابن كثیر، ج 2، ص 15؛ الدر المنثور، ج 2، ص 259 و 293 و ج 5، ص 182؛ تاریخ بغداد، ج 7، ص 389 و ج 8، ص 284 و ج 12، ص 340 و ج 14، ص 239؛ أسد الغابة، ج 1، ص 367 و 369 و ج 2، ص 233 و ج 3، ص 92 و 274 و 307 و 321 و ج 4، ص 28 و ج 5، ص 6 و 205 و 208 و 276 و 283؛ ذیل تاریخ بغداد، ج 3، ص 10 و مصادر بسیار دیگر از عامه.

الهدایة للشیخ الصدوق، ص 149 و 150؛ رسائل المرتضی، ج 3، ص 20 و 130؛ الإقتصاد للشیخ الطوسی، ص 216؛ الرسائل العشر للشیخ الطوسی، ص 133؛ الكافی، ج 1، ص 287 و 294 و ج 4، ص 567 و ج 8، ص 27؛ دعائم الإسلام، ج 1، ص 16 و 19؛ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 148، ح 686 و ج 2، ص 335، حدیث 1558، الصلاة فی مسجد غدیر خم؛ علل الشرائع، ج 1، ص 143؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص 52 و 64 و 164 و ج 2، ص 58؛ الخصال، ص 66 و 211 و 219 و 311 و 479 و 496 و 578؛ الأمالی للصدوق، ص 49 و 149 و 184 و 185 و 186 و 428 و 670؛ كمال الدین وتمام النعمه ی، ص 276 و 337؛ التوحید، ص 212؛ معانی الأخبار، ص 65 و 66 و 67؛ المجازات النبویة للشریف الرضی، ص 217؛ خصائص الأئمّة، ص 42؛ تهذیب الأحكام، ج 3، ص 263؛ روضة الواعظین، ص 94 و 103 و 350؛ الإیضاح، ص 99 و 536؛ مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 118، 137، 171، 362، ج 2، ص 365؛ وموارد أخری من هذا الكتاب، المسترشد، ص 468 و ... و 620، 632، دلائل الإمامة، ص 18؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 99 و ...، 228 و ... و 240 و ... و ج 2، 255 و 260 و موارد دیگر از این كتاب و ج 3، ص 469 و 485؛ كتاب الغیبة، ص 68؛ الإرشاد، ج 1، ص 176 و 351؛ الإختصاص، ص 79؛ الأمالی للمفید، ص 85 و 223؛ كنز الفوائد، ص 225 و ...؛ الأمالی للطوسی، ص 9 و 227 و 247 و 254 و 255 و 272 و 332 و 333 و ... و 343 و 546 و 555 و ...؛ الإحتجاج، ج 1، ص 75 و 96 و 155؛ الخرائج والجرائح، ج 1، ص 207؛ العمدة، ص 85 و 92 و ... ص 271 و موارد دیگر از این كتاب، تفسیر العیاشی، ج 1، ص 4 و 250 و 281 و 327 و 329 و 332 و ... و ج 2، ص 98 و 100 و 307 و 320؛ تفسیر القمّی، ج 1، ص 174 و 301 و ج 2، ص 201؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 56 و 110 و 124 و 130 و 345 و ... و 451 و 490 و 495 و ... و 503 و ... و 516 و 574؛ مجمع البیان، ج 3، ص 274 و 382 و 383 و ج 8، ص 125 و ج 10، ص 59 و 119 و مصادر دیگر بسیار از خاصه.

(345). جمهرة اللغة، جزء اوّل، ص 108

(346). ینابیع المودّة، ج 1، ص 113

(347). تهذیب التهذیب ج 7، ص 297

(348). سوره مائده، آیه 67 (ای پیغمبر آنچه را كه از پروردگارت بر تو فرود آمد ابلاغ كن و اگر ابلاغ نكنی پیام او را نرسانده باشی و خدا تو را از مردم نگه می دارد)

(349). أسباب النزول، ص 135؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 249 و 254 و 255 و 257 و 402 و ج 2، ص 391 و 451؛ الدر المنثور، ج 2، ص 298؛ فتح الغدیر، ج 2، ص 60؛ المعیار والموازنة، ص 214؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 237؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 359 و ج 2، ص 248 و 285 و ج 3، ص 279 و سبب نزول آیه شریفه در بعض مصادر مذكور در صفحه 65 و 66 و 67 آمده است.

دعائم الإسلام، ج 1، ص 15؛ رسائل المرتضی، ج 3، ص 20 و ج 4، ص 130؛ الكافی، ج 1، ص 289 و 290؛ الأمالی للصدوق، ص 435، المجلس السادس والخمسون، ح 10 و ص 584؛ كشف الغطاء، ج 1، ص 10؛ التوحید، ص 254 و 256؛ روضة الواعظین، ص 90 و 92؛ مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 140 و 171، ج 2، ص 380 و 382؛ المسترشد، ص 465 و 470 و 606؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 104 و ج 2، ص 276 و374؛ الإرشاد، ج 1، ص 175؛ الإحتجاج، ج 1، ص 70؛ مناقب آل أبی طالب، ج 3، ص 21 و 23؛ العمدة، ص 99؛ الطرائف، ص 121 و 149 و 152؛ تفسیر أبی حمزه ی الثمالی، ص 160؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 328 و 331 و ... و ج 2، ص 97؛ تفسیر القمی، ج 1، ص 171 و 174 و ج 2، ص 201؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 124 و 129 و ...؛ إعلام الوری، ج 1، ص 261 و مصادر أخری للخاصّة و سبب نزول آیه شریفه در بعض مصادر مذكور در صفحه 67 و 68 آمده است.

(350). تاریخ بغداد، ج 8، ص 284؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 200 و ... و ج 2، ص 391؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 233 و 234؛ البدایة والنهایة، ج 7، ص 386؛ المعیار والموازنة، ص 212؛ ینابیع المودّة، ج 2، ص 249 و مصادر دیگر عامه.

العمدة، ص 106 و 170 و 244؛ الطرائف، ص 147؛ رسائل المرتضی، ج 4، ص 131؛ الإقتصاد، ص 220؛ الأمالی للصدوق، ص 50، المجلس الأوّل، ح 2؛ روضة الواعظین، ص 350؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 516؛ خصائص الوحی المبین، ص 97 و مصادر دیگر خاصه.

(351). نورالابصار، صفحه 87، در فصل فی ذكر مناقب سیدنا علی بن ابی طالب ابن عم الرسول و سیف اللّه المسلول و همچنین مراجعه شود به نظم درر السمطین ص 93؛ الجامع لاحكام القرآن، ج 18، ص 279؛ ینابیع المودّة، ج 2، ص 370؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 381 و ... و مصادر دیگر عامه.

شرح الأخبار، ج 1، ص 230؛ مناقب آل أبی طالب، ج 3، ص 40؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 505؛ الطرائف، ص 152؛ مناقب آل أبی طالب، ج 3، ص 40 و مصادر دیگر خاصه.

(352). سوره معارج، آیه 1 (سائلی از عذابی كه برای كافرین فرود آید سؤال كرد)

(353). سوره معارج، آیه 1، 2، 3 (سائلی از عذابی كه برای كافرین فرود آید سؤال كرد، كه برای آن دافعی نیست، از خداوندی كه صاحب معراج هاست)

(354). مسند احمد حنبل، ج 4، ص 281

(355). التفسیر الكبیر، ج 12، ص 49، در تفسیر آیه «یا أَیهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیكَ مِنْ رَبِّكَ».

(356). تاریخ بغداد، ج 8، ص 284

(357). نظم درر السمطین، ص 109؛ ذخائر العقبی، ص 67؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 220 و ...؛ البدایة والنهایة، ج 7، ص 386؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 98 و 101 و ج 2، ص 158 و 285 و مصادر دیگر عامه و در مصادر خاصه نیز ذكر شده است.

مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 443، ج 2، ص 441؛ المسترشد، ص 472؛ مناقب آل أبی طالب، ج 3، ص 45؛ الطرائف، ص 150؛ اختیار معرفة الرجال، ج 1، ص 87 و مصادر دیگر خاصه.

(358). (مبارك باشد ای پسر ابی طالب، كه مولای هر مؤمن و مؤمنه ای شدی).

(359). الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 300، القسم الاوّل عبدالرحمن بن مدلج.

(360). اسد الغابة، ج 3، ص 321 و مراجعه شود به مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 119؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 105 و 107؛ السنن الكبری للنسایی، ج 5، ص 131 و ...؛ مسند أبی یعلی، ج 1، ص 428؛ البدایة والنهایة، ج 5، ص 229؛ السیرة النبویة لابن كثیر، ج 4، ص 418؛ خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص 96 و 100 و ... و ص 132؛ المعجم الأوسط، ج 7، ص 70؛ المعجم الكبیر، ج 5، ص 171؛ شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج 19، ص 217؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 205 و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 2، ص 372؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 100؛ الأمالی للطوسی، ص 272 و 334 ...؛ العمدة، ص 93؛ الطرائف، ص 151 و مصادر دیگر خاصه.

(361). سوره احزاب، آیه 6 (پیغمبر به مؤمنین سزاوارتر است از خودشان)

(362). صحیح البخاری، ج 3، ص 168، كتاب الصلح باب كیف یكتب هذا ... و ج 4، ص 207، باب مناقب علی بن أبی طالب و ج 5، ص 85، باب عمرة القضاء؛ مسند أحمد بن حنبل، ج 1، ص 98 و 115 و ج 5، ص 204؛ وصحیح ابن حبان، ج 11، ص 229 و 230؛ السنن الكبری للبیهقی، ج 8، ص 5؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 275؛ المصنف لعبد الرزاق، ج 11، ص 227؛ مصنف إبن أبی شیبة، ج 7، ص 499؛ السنن الكبری للنسایی، ج 5، ص 127 و 148 و 168 و 169؛ خصائص أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص 88 و 89 و 122 و 151؛ كنز العمّال، ج 5، ص 579 و ج 11، ص 599 و 639 و 755 و ج 13، ص 255؛ معانی القرآن، ج 5، ص 40؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 143؛ الجامع لاحكام القرآن، ج 13، ص 60 و ج 15، ص 215؛ تفسیر ابن كثیر، ج 3، ص 475 و ج 4، ص 218؛ تاریخ بغداد، ج 4، ص 364؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 19، ص 362 و ج 42، ص 53 و 63 و 179؛ تهذیب الكمال، ج 5، ص 54؛ البدایة والنهایة، ج 4، ص 267 و مصادر دیگر عامه.

مناقب أمیر المؤمنین علیه‌السلام، ص 473؛ مناقب آل أبی طالب، ج 1، ص 396؛ الخصال، ص 496 و 573 و 652؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج 2، ص 58، باب 31، ح 224؛ الأمالی للصدوق، ص 66، المجلس الرابع، ح 8 و ص 156، المجلس الحادی والعشرون، ج 1 و ص 342، المجلس الخامس والأربعون، ح 2 و موارد أخری من هذا الكتاب؛ كمال الدین وتمام النعمه ی، ص 241؛ كفایة الأثر، ص 158؛ روضة الواعظین، ص 112 و 296؛ المسترشد، ص 621 و 634 و ...؛ شرح الأخبار، ج 1، ص 93 و ج 2، ص 250؛ الإرشاد، ج 1، ص 46؛ الأمالی للمفید، ص 213؛ الأمالی للطوسی، ص 200 و 351؛ العمدة، ص 146 و 201 و مصادر دیگر خاصه.

(363). سوره النجم آیه 3 (و هرگز به هوای نفس سخن نمی گوید).

(364). (علی با قرآن است و قرآن با علیست هیچ گاه از یكدیگر جدا نمی شوند تا بر من در حوض وارد شوند)

المستدرك علی الصحیحین، ج 3، ص 124 و در تلخیص هم هست؛ المعجم الصغیر، ج 1، ص 255؛ المعجم الأوسط، ج 5، ص 135؛ الجامع الصغیر، ج 2، ص 177؛ كنز العمّال، ج 11، ص 603؛ فیض القدیر، ج 4، ص 470؛ سبل الهدی والرشاد، ج 11، ص 297؛ ینابیع المودّة، ج 1، ص 124 و 269 و مصادر دیگر عامه.

الإحتجاج، ج 1، ص 214 و 225؛ الطرائف، ص 103؛ الأربعون حدیثاً، ص 73؛ كشف الغمّة، ج 1، ص 148؛ الأمالی للطوسی، ص 460، المجلس السادس عشر، ح 34 و ص 479 و 506 و مصادر دیگر خاصه.

(365). سوره زمر، آیه 23 (خدا [برای هدایت امت آخرالزمان] قرآن را فرستاد كه بهترین حدیث است؛ كتابیست كه آیا تش همه با هم متشابه است).

(366). سوره اسراء، آیه 9 (همانا این قرآن به راست ترین و استوارترین طریقه هدایت می كند).

(367). سوره بروج، آیه 21 22 (بلكه این كتاب قرآن بزرگوار [الهی] است \* كه در لوح محفوظ [حق و صفحه علم ازلی] نگاشته است).

(368). سوره واقعه، آیه 77 78 (كه این قرآن بسیار [كتاب بزرگوار و سودمند و] گرامیست \* در لوح محفوظ سِر حق).

(369). سوره حجر، آیه 87 (همانا ما هفت آیه از مثانی (در سوره حمد) و این قرآن با عظمت را به تو دادیم).

(370). سوره یس، آیه 1 2 (یس (ای سید رسولان و ای كامل ترین انسان) \* قسم به قرآن، حكمت برین).

(371). سوره الرحمن، آیه 1 2 (خدای مهربان \* قرآن را آموخت).

(372). سوره حشر، آیه 21 (و [ای رسول] اگر ما این قرآن [عظیم الشأن] را بر كوه نازل می كردیم مشاهده می كردی كه كوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می گشت).

(373). سوره الرعد:

31 (و اگر كتابی با اعجاز بیان، كوهها را به رفتار و مردگان را به گفتار آرد و زمین را از هم بشكافد همین قرآن با عظمت است).

(374). سوره نمل، آیه 6 (و ای رسول، آیات قرآن عظیم از جانب خدای دانای حكیم به وحی بر تو القا می شود).

(375). سوره نحل، آیه 89 (و ما بر تو این قرآن عظیم را فرستادیم تا حقیقت هر چیز را روشن كند [و راه دین حق را از راه های باطل بنماید] و هدایت و رحمت باشد).

(376). سوره كهف، آیه 1 (ستایش و سپاس مخصوص خداست كه بر بنده [خاص] خود محمّد (ص) این كتاب بزرگ را نازل كرد و در آن هیچ نقص و عوجی ننهاد).

(377). الكافی، ج 2، ص 599

(378). شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج 7، ص 220؛ نظم درر السمطین، ص 92؛ كنز العمال، ج 13، ص 135 و 177؛ جامع البیان، ج 29، ص 69؛ اسباب النزول، ص 294؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 361 و 362 و ...؛ الجامع لاحكام القرآن، ج 18، ص 264؛ تفسیر ابن كثیر، ج 4، ص 441؛ الدر المنثور، ج 6، ص 260؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 38، ص 349، ج 41، ص 455 و ج 42، ص 361 و مصادر دیگر عامه.

بصائر الدرجات، ص 537، الجزء العاشر، باب 17، ح 48؛ الكافی، ج 1، ص 423؛ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 2، ص 62، باب 31، ح 256؛ روضة الواعظین، ص 105؛ مناقب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، ج 1، ص 142 و ...؛ دلائل الإمامة، ص 235؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 14؛ تفسیر فرات الكوفی، ص 499؛ التبیان، ج 10، ص 98؛ مجمع البیان، ج 10، ص 107 و مصادر دیگر خاصه.

(379). سوره ی حاقه، آیه 12 (گوش شنوای هوشمندان این پند و تذكر را تواند شنید).

(380). (از من بپرسید، به خدا سوگند از چیزی نمی پرسید مگر این كه از آن به شما خبر دهم و از كتاب خدا بپرسید، پس به خدا سوگند آیه ای نیست مگر این كه من می دانم در شب نازل شده است یا در روز)

فتح الباری، ج 8، ص 459؛ كنز العمّال، ج 2، ص 565 و بتفاوت یسیر فی شواهد التنزیل، ج 1، ص 42؛ تفسیر الثعالبی، ج 1، ص 52؛ الجامع لاحكام القرآن، ج 1، ص 35؛ الجرح والتعدیل، ج 6، ص 192؛ تهذیب الكمال، ج 20، ص 487؛ تهذیب التهذیب، ج 7، ص 297؛ أنساب الأشراف، ص 99؛ ینابیع المودّة، ج 2، ص 173 و 408؛ ذخائر العقبی، ص 83؛ تفسیر القرآن عبد الرزاق، ج 3، ص 241؛ ال طبقات الكبری، ج 2، ص 338؛ تاریخ مدینة دمشق، ج 42، ص 398 و مصادر دیگر عامه.

مناقب آل أبی طالب، ج 1، ص 46؛ وصول الأخیار إلی أصول الأخبار، ص 4؛ المناقب، ص 94؛ كشف الغمّة، ج 1، ص 117؛ سعد السعود، ص 284؛ تفسیر العیاشی، ج 2، ص 283 و مصادر دیگر خاصه.

(381). سوره حشر، آیه 7 (آنچه رسول حق دستور دهد، بگیرید).

(382). سوره نور، آیه 54 (و بر رسول جز ابلاغ رسالت كامل تكلیفی نخواهد بود).

(383). المستدرك علی الصّحیحین، جلد 3، صفحه 132؛ مسند احمد بن حنبل، جلد 1، صفحه 330، السنن الكبری، جلد 5، صفحه 112؛ المعجم الكبیر، جلد 12، صفحه 77، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل، جلد 2، صفحه 682، رقم 1168 و كتب دیگر عامّه. تفسیر فرات الكوفی ص 341، شرح الاخبار، جلد 2، صفحه 299؛ العمدة، صفحه 85 و صفحه 238؛ كشف الغمّة فی معرفة الائمة، جلد 1، صفحه 80 و كتب دیگر خاصّه.

(384). شواهد التنزیل، جلد 1، صفحه 24

(385). شواهد التنزیل، جلد 1، صفحه 30

(386). شواهد التنزیل، ج 1 ص 22

(387). شرح نهج البلاغه ابنابیالحدید، جلد 19، صفحه 60

(388). المستدرك علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 107 (برای احدی از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از فضایل نیامده است آن اندازه كه برای علی بن ابی طالب علیه‌السلام آمده است)

(389). تنقیح المقال ج 1 ص 402

(390). سوره مائدة، آیه 55 (این است و جز این نیست كه ولی شما خداست و رسول او و آنان كه ایمان آوردند؛ آنان كه به پای می دارند نماز را و می دهند زكات را و حال آن كه در ركوع می باشند)

(391). تفسیرالكبیر، فخر رازی، جلد 12، صحفه 26.

(392). سوره آل عمران، آیه 61 (پس هر كس محاجّه كند با تو در عیسی،

پس بگو بیایید بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نفوس ما و نفوس شما را، بعد تضّرع كنیم، پس قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغگویان)

(393). التفسیر الكبیر، فخر رازی، جلد 8، صفحه 85 (... و بدان این روایت مثل روایت مورد اتفاق بر صحت آن بین اهل تفسیر و حدیث است)

(394). سوره فاطر، آیه 10 (به سوی او بالا می رود سخنان پاك)

(395). سوره یس، آیه 82 (این است و جز این نیست امر او، هرگاه اراده كند چیزی را كه بگوید برای او باش، پس می باشد)

(396). صحیح بخاری باب مناقب فاطمه علیها‌السلام، جلد 5، صفحه 29 (فاطمه پاره از وجود من است، پس هر كس او را به غضب بیاورد مرا به غضب آورده آست)

(397). المستدرك علی الصحیحین، جلد 3، صفحه 154؛ المعجم الكبیر، جلد 1، صفحه 108؛ الآحاد و المثانی، جلد 5، صفحه 363 (هر آینه خداوند برای غضب تو غضب می كند و راضی می شود برای رضای تو)

(398). صحیح بخاری آخر كتاب احكام، جلد 8، صفحه 127؛ مسند احمد حنبل، جلد 5، صفحه 93

(399). صحیح مسلم، ج 6، صفحه 3 (كتاب الامارة، الخلافة فی قریش)

(400). صحیح مسلم، ج 6، صفحه 3 و مسند احمد حنبل، جلد 5، صفحه 98

(401). جلد 15، صفحه 43

(402). جلد 3، صفحه 340

(403). جلد 5، صفحه 92

(404). جلد 5، صفحه 92

(405). جلد 5، صفحه 99

(406). جلد 5، صفحه 108

(407). صفحه 390، رقم 2660

(408). جلد 13، صفحه 456

(409). جلد 5، صفحه 93

(410). جلد 4، صفحه 501

(411). المستدرك علی الصحیحین، جلد3، صفحه 618؛ سنن أبی داود، جلد 4، صفحه 106، رقم 4280؛ مسند أحمد بن حنبل، جلد 1، صفحه 398، رقم 3781 و صفحه 406، رقم 3859 جلد 5، صفحه 86 و 87 و 88 و 89 و 90 و 94 و 95 و 97 و 100 و 101 و 106 و 107 و 108؛ مسند أبی یعلی، جلد 8، صفحه 444، رقم 5031 و جلد 9، صفحه 222، رقم 5322؛ المعجم الكبیر، جلد 2، صفحه 196 و 197 و 199 و 206 و 207 و 208 و 214 و 215 و 218 و 223 و 226 و 240 و 248 و 253 و 254 و 255 و جلد 10، صفحه 157، رقم 10310 و جلد 22، صفحه 120؛ الآحاد و المثانی، جلد 3، صفحه 128؛ التاریخ الكبیر، جلد 3، صفحه 185، رقم 627 و جلد 8 صفحه 410؛ تهذیب الكمال، جلد 3، صفحه 223 و جلد 33، صفحه 272، رقم 7335؛ الثقات، جلد 7، صفحه 241؛ طبقات المحدثین بأصبهان و الواردین علیها، جلد 2، صفحه 89؛ مسند أبی داود الطیالسی، صفحه 105، رقم 767 و صفحه 180، رقم 1278؛ المعجم الأوسط، جلد 1، صفحه 263، رقم 863؛ تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمّة الأربعة، صفحه 538 و مصادر دیگر عامه.

كشف الغطاء ج1 ص7، عیون أخبار الرضا7 ج1 ص49 باب6 ح9، الخصال ص467 و ...، الأمالی للصدوق ص386 المجلس الحادی والخمسون ح4 وص387 و ...، كمال الدین وتمام النعمه ی ص68 و ... و271 و ...، كفایة الأثر ص35 و49 و ...، روضة الواعظین ص261 و262، دلائل الإمامة ص20، شرح الأخبار ج3 ص400، كتاب الغیبة ص103 و ... و117 و118 و120 و ...، الغیبة للطوسی ص128 و ...، مناقب آل أبی طالب ج1 ص295، العمدة ص416 و ... الطرائف ص169 و ... و مصادر دیگر خاصّه.

(412). سوره مائده، آیه 12 (و برانگیختیم از ایشان دوازده نقیب و [رئیس])

(413). سوره شوری، آیه 23 (بگو از شما بر تبلیغ بر رسالت خود، مزدی نمی خواهم مگر دوستی در خویشان خود را)

(414). ینابیع المودّة، ج 3 ص 292

(415). كشف الغطاء، جلد 1 صفحه 7

(416). كمال الدین و تمام النعمه ی، صفحه 269.

(417). اصول كافی، جلد 1، صفحه 527 (باب ماجاء فی الاثنی عشر)

(418). اصول كافی، جلد 1، صفحه 203، كتاب الحجة باب نادر جامع فی فضل الامام و صفات ه حدیث 2 (همانا خداوند عز و جل به وسیله پیشوایان هدایت از اهل بیت پیغمبر ما، دینش را واضح و راهش را روشن كرد و باطن چشمه های علمش را به وسیله آنان گشود، پس هر كس از امّت محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حق واجب امامش را بشناسد طعم حلاوت ایمانش را بیابد و فضل خرّمی اسلامش را بداند، زیرا خداوند تبارك و تعالی امام را نشانه ای بر خلقش نصب كرده و او را حجّت بر اهل فیوضات و جهانش قرار داده و تاج وقار را بر او پوشانده و او را به نور جبّار پوشانده است.

او به سببی به سوی آسمان كشیده می شود، فیوضاتش از او منقطع نمی شود و آنچه نزد خداست جز به جهت اسباب او به دست نمی آید و خداوند اعمال بندگانش را جز به معرفت او قبول نمی كند.

پس او عالم است به مشكلات تاریكی كه بر او وارد می شود و معمّاهای سنّتها و مشبّهات فتنه ها. خداوند تبارك و تعالی همیشه ائمّه را از اولاد حسین علیه‌السلام، از فرزند هر امامی برای خلق خود اختیار می كند و آنان را برای امور خلق انتخاب نموده و بر می گزیند و خدا به آنان برای خلق خود راضی و آنان را می پذیرد.

هرگاه یكی از ایشان رحلت كند از فرزندان او امامی بزرگوار آشكار، رهبری نور بخش، پیشوایی سرپرست و حجتی عالِم برای خلقش نصب نماید، پیشوایانی از طرف خداوند كه به حق هدایت می كنند و به حق داوری می كنند و مردم را به حق راست می دارند حجّتهای خدا و داعیان به او و مدیران بر خلق خدا از جانب او می باشند، بندگان خدا به هدایت آنان دیندار می شوند و شهرها به نور ایشان روشن و آشكار می شود و به بركت ایشان ثروتهای كهنه نمو می كند.

خداوند ایشان را حیات مردم و چراغهای تاریكی و كلیدهای كلام و پایه های اسلام قرار داده است، مقدّرات حتمی خداوند به آن در ایشان جاری شده است.

پس امام همان برگزیده پسندیده و هدایت كننده محرم اسرار و قائمیست كه امید به اوست. خداوند او را به آن برگزیده و هنگامی كه در عالم ذر او را آفریده به نظر خود او را ساخته و در خلق و مردم قبل از این كه جانداری بیافریند، او را سایه ای در یمین عرش آفریده، در حالی كه بخشیده شده به او حكمت در علم غیب نزد خداوند، او را به علم خود اختیار كرده و به جهت طهارتش او را برگزیده، در حالی كه باقی مانده از آدم علیه‌السلام و اختیار شده از ذریه نوح علیه‌السلام و برگزیده از آل ابراهیم علیه‌السلام و سلاله از اسماعیل علیه‌السلام و تصفیه شده از عترت محمّد صلى‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است.

همیشه به نظر خدا از او مراقبت شده و به ستر خود او را حفظ و مواظبت می نماید، در حالی كه از او دامهای شیطان و لشكرش رانده شده، پیش آمدهای شب هنگام و افسون هر فاسقی از او دفع شده، رو آوران بدی از او رو برگردانیده شده، از فسادها مبرا و از آفتها محجوب و از لغزشها معصوم و از همه زشتیها مصون.

در جوانی به حلم و نیكوكاری معروف و در انتها و پیری به عفّت و علم و فضل منسوب، اعتماد شده به او امر پدرش، در حالی كه از سخن گفتن در زمان حیات پدرش ساكت بوده، پس آنگاه كه مدّت پدرش منقضی شد تا این كه مقدّرات خداوند نسبت به او به پایان رسید و خواست خدا او را به سوی محبّت خود رساند و نهایت مدّت پدرش برسید پس او رحلت نمود و امر خدا بعد از او به وی رسید و امر دین خود را به گردن او نهاد و او را حجّت بر بندگان و سرپرست خود در بلادش قرار داد و او را به روح خود مؤید كرد و علم خود را به او داد و او را به بیان فصل خود كه حق را از باطل جدا می كند خبر داد و سر خود را به او سپرد و او را برای امر عظیم خود دعوت نمود و او را به فضل بیان علم خود خبر داد و او را عَلَم خلق خود نصب كرد و حجّت بر اهل جهانش و روشنایی برای اهل دینش و سر پرست بر بندگانش قرار داد، او را به امامت برای امّت پسندید...)

(419). سوره اسراء، آیه 71 (روزی كه بخوانیم هر مردمی را به پیشوای ایشان)

(420). سوره سجده، آیه 24 (و قرار دادیم از ایشان پیشوایانی كه هدایت كنند به امر ما)

(421). سوره رعد، آیه 7 (این است و جز این نیست كه تو انذار كننده ای و برای هر قومی هدایت كننده ای است)

(422). سوره طه، آیه 50 (گفت:

پروردگار ما آن كسیست كه به هر چیزی آفرینش آن را داد پس هدایت كرد)

(423). سوره اعلی، آیه 1 تا 3 (تسبیح بگو، نام پروردگارت را كه برتر است، آن كه آفرید پس تسویه كرد و آن كه تقدیر كرد پس هدایت نمود)

(424). سوره فتح، آیه 2 (و تمام كند نعمتش را بر تو و هدایت كند تو را به راهی راست)

(425). سوره یوسف، آیه 108 (بگو اینست راه من، دعوت می كنم به سوی خدا بر بصیرت، من و هر كس پیروی كند مرا)

(426). سوره أنعام، آیه 153 (و پیروی نكنید راه ها را كه پراكنده كند شما را از راه او)

(427). سوره توبه، آیه 9 (فروختند آیات خدا را به بهایی كم، پس بازداشتند از راه او، هر آینه زشت است آنچه كه می كردند.)

(428). بحار الانوار، جلد 26، صفحه 139

(429). بحار الانوار، جلد 25، صفحه 124 (پس نشانه امام در چیست؟

فرمود:

در علم و استجابت دعوت)

(430). سوره نحل، آیه 89 (و نازل كردیم بر تو كتاب را بیان كننده ای برای همه چیز)

(431). بحار الانوار، جلد 26، صفحه170 (ابن بكیر گفت:

نزد ابی عبدالله علیه‌السلام بودم، پس یاد كردند سلیمان را و آنچه او از علم و ملك داده شده، پس فرمود برای من: و چه به سلیمان بن داوود داده شده، اینست و جز این نیست كه نزد او یك حرف از اسم اعظم بود و صاحب شما آن كسیست كه خداوند فرموده:

«بگو كفایت می كند به الله كه شاهد است بین من و بین شما و آن كس كه نزد اوست علم كتاب» و بود و الله نزد علی علم كتاب. پس گفتم:

راست گفتی والله، فدایت شوم)

(432). بحار الانوار، جلد 12، صفحه 319 (ای جبر كننده استخوان شكسته)

(433). سوره جن، آیه 27 (مگر آن كسی كه پسندد از رسول)

(434). سوره ص، آیه 82، 83 (پس به عزّت تو سوگند كه هر آینه گمراهشان سازم همگی را، جز بندگان تو از ایشان كه خالص شده باشند)

(435). سوره حجر، آیه 42 (همانا بندگان من برای تو بر آنها نیست سلطنتی)

(436). كافی، جلد 1، صفحه 193 (همانا خداوند یكی است، متوحد به یگانگیست و متفرّد است به امرش، پس آفرید خلقی را و مقدّر كرد او را برای آن امر، پس ما همانان هستیم یا ابن ابی یعفور، پس ما حجّتهای خدا هستیم در بندگانش و خزینه داران او هستیم بر علمش و قائم به آن هستیم)

(437). سوره اسراء، آیه 85 (و می پرسند تو را از روح، بگو روح از امر پروردگار من است)

(438). كافی، جلد 1، صفحه 273

(439). بحار الانوار، جلد26، صفحه 163

(440). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 175

(441). سوره زمر، آیه 9 (بگو آیا برابرند كسانی كه می دانند و كسانی كه نمی دانند)

(442). سوره مائده، آیه 16 (هدایت می كند به او خداوند، كسی را كه پیروی كند رضای او را به راه های سلامت)

(443). سوره بقرة، آیه 269 (خدا می دهد حكمت را به هر كس كه می خواهد و به هر كس كه حكمت داده می شود خیر بسیار به او داده شده است)

(444). سوره نحل، آیه 90 (همانا خداوند أمر می كند به عدل و احسان)

(445). سوره اسراء، آیه 81 (و بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابود شدنی بود)

(446). سوره نباء، آیه 38 (سخن نمی گویند مگر آن كس كه خداوند رحمان به او اذن دهد و صواب گفت)

(447). سوره زمر، آیه 18 (آنان كه می شنوند گفتار را، پس پیروی می كنند نیكوتر آن را)

(448). سوره اعراف، آیه 145 (و امر كن قوم خودت را كه بگیرند به نیكو تر آن)

(449). سوره اسراء، آیه 53 (و بگو برای بندگان من كه بگویند آنچه را كه آن نیكوتر است)

(450). سوره نحل، آیه 125 (و مجادله كن با آنان به آنچه كه آن نیكوتر است)

(451). سوره مؤمنون، آیه 96 (دفع كن به آنچه كه آن نیكوتر است)

(452). سوره نحل، آیه 97 (و هر آینه البته جزا می دهیم ایشان را به نیكوتر از آنچه كه بودند عمل می كردند)

(453). سوره زمر، آیه 23 (خدا نازل كرد بهترین حدیث را)

(454). سوره مائده، آیه 50 (و كیست نیكوتر از خدا در حكم برای قومی كه یقین دارند)

(455). رجوع شود به پاورقی صفحه بعد، شماره 2 و 3.

(456). بحارالانوار، جلد 16، صفحه 210 (این است و جز این نیست كه مبعوث شدم برای این كه تمام كنم مكارم اخلاق را)

(457). سوره فاطر، آیه 10 (به سوی او بالا می رود سخنان پاك و عمل صالح را او بالا می برد)

(458). سوره ابراهیم، آیه 1 (كتابیست كه نازل كردیم آن را به سوی تو تا بیرون بیاوری مردم را از ظلمات به سوی نور)

(459). (كسی كه بمیرد و نشناسد امام زمان خود را به مرگ جاهلیت مرده است) المعجم الكبیر، جلد 19، صفحه 388؛ مسند الشامیین، جلد 2، صفحه 437؛ مسند امام احمد بن حنبل، جلد 4، صفحه 96 و كتب دیگر.

(460). عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، جلد 2، صفحه 122 (و به تحقیق زمین خالی نمی مانَد از حجّت خداوند تعالی بر خلق او در هر عصری و زمانی و آنها هستند رشته محكم [تا آن جا كه فرمود] و هر كس بمیرد و نشناسد آنان را، به مرگ جاهلیت مُرده است).

(461). الصواعق المحرقة، صفحه 150

(462). سوره توبه، آیه 33 (اوست آن كه فرستاد پیغمبر خود را به هدایت و دین حق، تا آن را بر هر دینی غالب كند، اگر چه مشركان كراهت داشته باشند)

(463). البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه‌السلام، صفحه 528 (در كتاب كفایة الطالب)

(464). سوره بقرة، آیه 3 (كسانی كه ایمان می آورند به غیب و به پا می دارند نماز را و از آنچه به آنان روزی كردیم انفاق می كنند)

(465). سوره نور، آیه 55؛ معنی این آیه در سطور آینده خواهد آمد.

(466). اگر باقی نماند از دنیا مگر یك روز، هر آینه طولانی می كند خدا آن روز را تا بیرون آید مردی از اهل بیت من، كه اسم او برابر با اسم من است و كنیه او كنیه من است، زمین را پر می كند از عدل و قسط آن چنان كه پر شده است از جور و ظلم)

(467). التفسیر الكبیر، فخر رازی، جلد 2، صفحه 28

(468). سوره زخرف، آیه 61 (و همانا آن علمیست به ساعت، پس شك نورزید بدان و مرا پیروی كنید، اینست راهی راست)

(469). الصواعق المحرقه، صحفه 162

(470). سوره نور، آیه 55 (و عده داد خدا آنان را كه ایمان آوردند از شما و كارهای شایسته به جا آوردند، كه هرآینه خلیفه قرار دهد البته آنان را در زمین، چنانكه خلیفه قرار داد آنان را كه پیش از ایشان بودند و هر آینه با قوّت و تمكّن گرداند البتّه برای ایشان دینشان را كه پسندید برای ایشان و هر آینه تبدیل كند البتّه خوف آنان را به امن، تا مرا عبادت كنند و چیزی را شریك من قرار ندهند و هر كس پس از آن كفر ورزد پس آنها خارج از فرمانند)

(471). التفسیر الكبیر، فخر رازی، جلد 2، صفحه 28؛ غیبت نعمانی، شیخ طوسی رحمه‌الله، صفحه 177، تفسیر القمی ج1 ص14 و مصادر دیگر

(472). سوره شعراء، آیه 4 (اگر بخواهیم نازل كنیم بر ایشان آیتی از آسمان، پس بگردد گردنهاشان برای آن خاضع)

(473). ینابیع المودة، ج 3 ص 448 (آگاه باشید، هر آینه حجّت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا، پس پیروی كنید او را كه حق با او و در اوست)

(474). سوره قصص، آیه 5 (و اراده داریم كه منّت بگذاریم بر كسانی كه در زمین ضعیف شمرده شدند و آنان را پیشوایان قرار دهیم و آنان را وارثین قرار دهیم)

(475). نهج البلاغه، شماره 209 از حِكَم امیرالمؤمنین علیه‌السلام

(476). سوره انبیا، آیه 105 (و هر آینه به تحقیق نوشتیم در زبور بعد از ذكر، كه وارث زمین می شوند بندگان صالح من)

(477). بحار الانوار، جلد 51، صفحه 47، رقم 6

(478). تهذیب التهذیب، جلد 9، صفحه 126 (در ترجمه محمد بن خالد الجندی)

(479). نور الابصار، صفحه 189

(480). شرح نهج البلاغة ابنابیالحدید، جلد 10، صفحه 96

(481). الفتوحات الاسلامیه، جلد 2، صفحه 338.

(482). بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث، ص 56 رقم 139 (امام قوم كسیست كه از همه جلوتر بر خداوند متعال وارد می شود، پس مُقَدَّم بدارید افضل خودتان را)؛ وسائل الشیعة، كتاب الصلاة ابواب صلاة الجماعة، باب 26، جلد 8، صفحه 347.

(483). الصواعق المحرقة ص 164، فتح الباری ج 6 ص 358 و قریب به این مضمون در صحیح بخاری، ج 4، ص 143؛ رصحیح مسلم، جلد 1، صفحه 94؛ سنن ابن ماجه، جلد 2، صفحه 1361؛ عقد الدرر، باب دهم و كتب دیگر عامّه.

الغیبة نعمانی، صفحه 75؛ بحارالانوار، جلد 36، صفحه 272 و كتب دیگر خاصّه.

(484). البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه‌السلام، صفحه 498.

(485). عقد الدرر، باب اوّل، صفحه 26، الغیبة نعمانی ص 240.

(486). سوره نساء، آیه 164 (و خداوند با موسی سخن گفت، سخن گفتنی)

(487). سوره اسراء، آیه 101 (و هر آینه به تحقیق به موسی نُه آیه آشكار دادیم)

(488). سوره مریم، آیه 52 (و ندا دادیم او را از جانب طور ایمن و مقرّب كردیم او را در حالی كه راز می گفت)

(489). سوره زمر، آیه 69 (و درخشید زمین به نور پروردگارش)

(490). سوره حدید، آیه 17 (بدانید هر آینه خدا زنده می كند زمین را بعد از مرگش)

(491). سوره اسراء، آیه 81 (و بگو حق آمد و نابود شد باطل، همانا باطل نابود شدنی بود)

(492). سوره حدید، آیه 25 (هر آینه به تحقیق فرستادیم فرستادگانمان را به بینات و نازل كردیم با ایشان كتاب و میزان را تا قیام كنند مردم به قسط)

(493). بحار الانوار، جلد 38، صفحه 126 (خداوند پر می كند زمین را به او از قسط و عدل، همان طور كه پر شده است از ظلم و جور)؛ قریب به همین مضمون در: البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه‌السلام، صفحه 505 (كتاب كفایة الطالب)؛ صحیح ابن حبّان، جلد 15، صفحه 238؛ المستدرك علی الصحیحین، جلد 4، صفحه 514؛ مسند احمد بن حنبل، جلد 3، صفحه 36؛ مسند ابی یعلی، جلد 2، صفحه 274 رقم 987 و كتب دیگر.

(494). بحار الانوار، جلد 51، صفحه 81 (خروج می كند مهدی در حالی كه بر سر او قطعه ابریست كه در آن ندا كننده ایست كه ندا می كند:

این مهدی خلیفه خداست پس او را تبعیت كنید) و عنوان خلیفة الله در المستدرك علی الصحیحین، جلد 4، صفحه 464؛ سنن ابن ماجة، جلد 2، صفحه 1367؛ مسند احمد بن حنبل، جلد 5، صفحه 277؛ نور الابصار، صفحه 188؛ عقد الدرر الباب الخامس، صفحه 125 و كتب دیگر آمده است.

(495). بحار الانوار، جلد 51، صفحه 157

(496). بحار الانوار، جلد 52، صفحه 286

(497). المستدرك علی الصحیحین، جلد 4، صفحه 554 (نمی ترسند تا از دیگری مدد بگیرند و نه خشنود می شوند به احدی كه در جماعت آنان داخل شود، شماره آنان شماره اصحاب بدر است، نه بر آنان سبقت گرفتند اوّلین و نه به آنان می رسند آخرین و بر شماره اصحاب طالوتند كه با او از نهر گذشتند.)

(498). الصواعق المحرقه، صفحه 163 (مهدی از ما است، دین خدا به ما ختم می شود همچنان كه به ما گشوده شد)؛ قریب به این مضمون در المعجم الأوسط، جلد 1، صفحه 56؛ عقد الدرر الباب السابع، صفحه 145 و كتب دیگر عامّه؛ بحار الانوار، جلد 51، صفحه 93 و كتب دیگر خاصّه آمده است.

(499). صحیح ابن حبّان، جلد 8، صفحه 291، رقم 6786 و كتب دیگر.

(500). كمال الدین و تمام النعمه ی، باب 25، رقم 4، صفحه 287

(501). كمال الدین و تمام النعمه ی، باب 39، رقم 8، صفحه 412

(502). كمال الدین و تمام النعمه ی، صفحه 384؛ ینابیع المودّة، صفحه 458

(503). عقد الدرر الباب الخامس و فصل اوّل الباب الرابع، صفحه 65، الأمالی للمفید ص 45

(504). فیض القدیر، جلد 6، صفحه 362، رقم 9245؛ كنز العمال، جلد 14، صفحه 264، رقم 38666؛ ینابیع المودّة، ج 2 ص 104 و ج 3 ص 263 و كتب دیگر عامّه. بحار الانوار، جلد 36، صفحه 217، 222 و جلد 51، صفحه 80 و موارد و كتب دیگر خاصّه.

(505). بحار الانوار، جلد 36، صفحه 303 (برای اوست هیبت موسی و بهاء عیسی و حُكم داوود و صبر ایوب)

(506). بحار الانوار، جلد 51، صفحه 152 (بر اوست جامه های نور كه روشن می شود به ضیای قدس)

(507). الغیبة، صفحه 452 و 453؛ عقد الدرر الباب الرابع، فصل اوّل، صفحه 65

(508). سوره صف، آیه 8 (اراده می كنند كه خاموش كنند نور خدا را به دهانهایشان و خداوند تمام كننده نور خود است، اگر چه كراهت داشته باشند كافران)

(509). سوره اسراء، آیه 33 (كسی كه مظلوم كشته شد پس به تحقیق برای ولی او سلطنت قرار دادیم)

(510). سوره یس، آیه 82 (این است و جز این نیست امر اوست هرگاه اراده كند چیزی را، كه بگوید برای او باش پس می باشد)

(511). الغیبة، شیخ طوسی، صفحه 281

(512). كشف الغمة، جلد 2، صفحه 493

(513). سوره نمل، آیه 62 (آیا كیست كه اجابت می كند مضطر را زمانی كه او را بخواند و بر طرف می كند سوء را)

(514). بحار الانوار، جلد 47، صفحه 71 (آیا نمی دانی كه هر آینه أمر ما نیل نمی شود مگر به ورع)

(515). مصباح المتهجّد، صفحه 842

(516). سوره حدید، آیه 3 (اوست اوّل و آخر)

(517). بحار الانوار، جلد 49، صفحه 123 (كلمه لا اله الا الله حصار من است، پس هر كس در حصار من داخل شد از عذاب من در امان است)

(518). بحار الانوار، جلد 18، صفحه 202 (بگویید لا اله الا الله، رستگار می شوید)

(519). سوره انعام، آیه 79 (همانا برگرداندم روی خود را به سوی آنكه آفرید آسمانها و زمین را، در حالی كه مستقیم باشم به توحید و نیستم از مشركین)

(520). وسائل الشیعه، جلد 6، صفحه 37، باب اوّل از ابواب قرائت حدیث 1 (نماز نیست برای او مگر این كه فاتحة الكتاب را قرائت كند)

(521). وسائل الشیعه باب اوّل از ابواب قرائت حدیث 5، جلد 6، صفحه 38

(522). سوره علق، آیه 1، (بخوان به نام پروردگارت)

(523). سوره اعراف، آیه 180 (برای خداست اسمای حسنی، پس خدا را به آنها بخوانید)

(524). بحار الانوار، جلد 3، صفحه 221 (از حضرت علی علیه‌السلام نقل شده كه معنی الله معبودیست كه خلق در او متحیر و به او پناهنده می شوند)

(525). سوره انعام، آیه 54 (پروردگار شما رحمت را بر خود نوشته است)

(526). سوره انبیا، آیه 107 (رحمتی برای جهانیان)

(527). سوره طه، آیه 44 (پس سخن بگویید با او به نرمی، شاید متذكر شود یا بترسد)

(528). سوره حج، آیه 1، 2 (ای مردم بترسید پروردگار خود را كه لرزش قیامت چیزیست بزرگ، روزی كه می بینید آن زلزله را كه غافل می شود هر مادر شیردهی از فرزندی كه شیر می دهد و می گذارد هر بارداری بار خود را و می بینی مردمان را كه مَستند و حال آن كه مست نیستند و لكن عذاب خداوند شدید است)

(529). بحارالانوار جلد 46، صفحه 107 (نزدیك بود كه بمیرد)

(530). سوره نحل، آیه 78 (و خدا شما را از شكمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی كه چیزی نمی دانستید)

(531). بحار الانوار، جلد 95، صفحه 226 (چه چیز یافته آن كس كه تو را ندارد و چه چیز ندارد آن كس كه تو را یافته)

(532). سوره نجم، آیه 42 (و همانا به سوی پروردگار توست انتهای امور)

(533). سوره نساء، آیه 69 (و كسی كه اطاعت كند خدا و فرستاده او را، پس آنها با كسانی هستند كه انعام كرد خدا بر آنان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و آنها نیكو رفیقانی هستند)

(534). سوره بقره، آیه 257 (خدا ولی كسانی است كه ایمان آوردند، بیرون می آورد آنان را از ظلمات به سوی نور)

(535). سوره نور، آیه 35

(536). سوره واقعه، آیه 74 (پس تسبیح كن به اسم پروردگارت كه بزرگ است)

(537). سوره الاعلی، آیه 1 (تسبیح كن به اسم پروردگارت كه بالاتر است)

(538). سوره مؤمنون، آیه 12 (و همانا آفریدیم انسان را از خلاصه ای از گل)

(539). سوره مؤمنون، آیه 14 (سپس پدید آوردیم او را آفرینشی دیگر، پس بلند مرتبه است خداوند كه بهترین آفرینندگان است)

(540). سوره طه، آیه 55 (از آن آفریدیم شما را و در آن بر می گردانیم شما را و از آن بیرون می آوریم شما را بار دیگر)

(541). انجیل متّی باب ششم

(542). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 13، كتاب الزكاة، ابواب ما تجب فیه الزكاة، باب 1، حدیث 8 (خداوند زكات را با نماز واجب كرده است)

(543). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 10، كتاب الزكاة، ابواب ما تجب فیه الزكاة، باب 1، حدیث 2 (همانا خداوند عز و جل فرض كرده است برای فقرا در مال اغنیا آنچه كفایت كند آنها را و اگر می دانست كه آن اندازه كفایت نمی كند آنها را، هر آینه زیاد می كرد، آنچه بر سر فقرا آمده است از ناحیه منع كسانی است كه حق آنها را از آنها منع كردند، نه از ناحیه فریضه خداوند عز و جل و اگر مردمان حقوق فقرا را ادا كنند، هر آینه معیشت آنها به خیر خواهد بود)

(544). سوره توبه، آیه 34 (آنها كه گنجینه می كنند طلا و نقره را و انفاق نمی كنند در راه خدا، پس بشارت بده آنها را به عذابی دردناك)

(545). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 17، كتاب الزكاة، ابواب ماتجب فیه الزكاة، باب 2 حدیث 4

(546). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 17، كتاب الزكاة، ابواب ماتجب فیه الزكاة، باب 2، حدیث 6

(547). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 17، كتاب الزكاة، ابواب صدقه، باب 2، حدیث 1

(548). وسائل الشیعة، جلد 9، صفحه 409، كتاب الزكات، ابواب صدقه، باب 19، حدیث 2، (همانا خداوند تبارك و تعالی دوست دارد خنك كردن جگر سوخته را و كسی كه سیراب كند جگر سوخته ای را از چهار پا و غیر آن، خداوند سایه می دهد او را روزی كه سایه ای نیست به جز سایه او)

(549). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 457، كتاب الزكاة، ابواب الصدقة، باب 39، حدیث 3

(550). من لایحضره الفقیه، جلد 2، صفحه 31 ح 12

(551). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 433، كتاب الزكاة، ابواب الصدقة، باب 29

(552). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 451، كتاب الزكاة، ابواب الصدقة، باب 37

(553). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 456، كتاب الزكاة، ابواب صدقه، باب 39، حدیث 1

(554). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 456، كتاب الزكاة، ابواب الصدقة، باب 39، حدیث 2

(555). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 424، كتاب الزكاة، ابواب الصدقة، باب 25

(556). وسائل الشیعه، جلد 9، صفحه 433، كتاب الزكاة، ابواب الصدقة، باب 29

(557). سوره توبه، آیه 104 (آیا ندانستند كه خداوند قبول می كند توبه را از بندگان خود و می گیرد صدقات را)

(558). سوره حشر، آیه 9 (و ایثار می كنند بر خودشان، هر چند خود محتاج باشند)

(559). سوره انسان، آیه 8 و 9 (و می خورانند طعام را با دوست داشتن آن طعام، به مسكین و یتیم و اسیر؛ اینست و جز این نیست، اطعام می كنیم شما را برای خاطر خدا، از شما نه جزا می خواهیم و نه سپاس)

(560). سوره بقره، آیه 3 (و از آنچه روزی كردیم به آنان انفاق می كنند)

(561). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 17 (و از آنچه آموخته ایم به آنان منتشر می كنند)

(562). نهج البلاغة، حِكَم، شماره 146 (در حصار كنید اموالتان را به زكات)

(563). سوره بقره، آیه 201 (پروردگارا به ما بده در دنیا حسنه و در آخرت حسنه و حفظ كن ما را از عذاب آتش)

(564). سوره قصص، آیه 77 (و طلب كن در آنچه خدا به تو داده است دار آخرت را و فراموش مكن بهره خود را از دنیا)

(565). سوره منافقون، آیه 8 (و برای خداست عزّت و برای رسول خدا و برای مؤمنین)

(566). وسائل الشیعه، جلد 17، صفحه 42، كتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب 10، حدیث 3 (و در كارها چیزی نزد خدا محبوب تر از زراعت نیست)

(567). وسائل الشیعه، جلد 17، صفحه10، كتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب 1، حدیث 2 (صبح كن به عزّت خودت)

(568). وسائل الشیعه، جلد 17، صفحه 11، كتاب تجارت، ابواب مقدمات تجارت، باب 1، حدیث 6 (به تجارتها رو آورید)

(569). وسائل الشیعه، جلد 17، صفحه 382، كتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب 1، حدیث 3 (در بازار ننشیند البته مگر كسی كه عقل خرید و فروش را داشته باشد)

(570). وسائل الشیعه، جلد 17، صفحه 381، كتاب تجارت، ابواب آداب تجارت، باب 1، حدیث 1 (فقاهت بعد تجارت)

(571). سوره نور، آیه 36، 37 (در خانه هایی كه اذن داده است خدا كه بلند شوند و اسم خدا در آنها یاد شود، تسبیح می كند برای خدا در آن خانه ها صبح و شب مردانی كه تجارت و خرید و فروش آنها را از ذكر خدا و به پا داشتن نماز و دادن زكات غافل نمی كند، می ترسند از روزی كه دگرگون می شود در آن روز دلها و دیده ها)

(572). سوره فرقان، آیات 63 تا 76

(573). سوره یس، آیه 58

(574). بحار الانوار، جلد 64، صفحه 310

(575). بحار الانوار، جلد 2، صفحه 84

(576). سوره قصص، آیه 83 (آن خانه آخرت است، قرار می دهیم آن را برای كسانی كه اراده نمی كنند بلندی و فساد را در زمین)

(577). بحار الانوار، جلد 1، صفحه 224

(578). سوره آل عمران، آیه7 (كسانی كه در علم رسوخ دارند، می گویند:

ایمان آوردیم به او، همه آنها از نزد پروردگارماست)

(579). وسائل الشیعه، جلد 1، صفحه 49، ابواب مقدمه عبادات، باب 5، حدیث 10 (این است و جز این نیست كه اعمال وابسته به نیت هاست و برای هر كس آن است كه نیت كرده است)

(580). سوره اسراء، آیه 36 (و پیروی نكن آنچه را كه به آن علم نداری، همانا گوش و چشم و دل همه آنها مسؤولند)